



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

نام کتاب: عبرت‌الانوار، جلد ۷ از مبعوثانی (امام)

مؤلف متن: میرزا حسین بن بزرگ محسن

شارح:

تاریخ تحریر: ۱۴۰۰ نوع خط: نسخ تعداد سطر: ۲۸۳

موضوع: اخبار زبان: عربی عدد اوراق: ۲۸۳

طول: ۳۰ عرض: ۲۲ شماره عمومی: ۱۹۳۹

وقفی: اخیریاری تهیه شده است و به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی اهداء شده است

تاریخ وقف: برار ۱۳۸۱ نام کتاب: عبرت

ملاحظات: این نسخه به شماره ۴۲۳۸ در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی ثبت شده است

ردیف:

تاریخ:

آستان قدس رضوی

عنوان:

نویسنده:

ردیف:

تعداد سطر خطی: ۲۸۳

تعداد اوراق خطی: ۲۸۳

شماره عمومی: ۱۹۳۹

وقف: برار ۱۳۸۱

خریداری: ردیف: ۴۲۳۸

نام اسناد

فهرست

آستان قدس رضوی

7
الحمد لله الذي رفع مكان علي عليه السلام بأعلى المناصب
وخفض شأن شائيه المعادى والنواصب عليه السلام
على سيدنا أبي القاسم محمد ذى الجباب المرح عليه السلام
الشاهد على نبوته حنين الجذع الشاصب عليه السلام وعلى الد
الطيبين الطاهرين المطهرين المعصومين على رغمنا
النواصب الزاكين الزكيين المنطقين بفضلهما ولى
اللسن القواصب صلوة دائمة قائمة ماحصب عليه السلام
حاصب عليه السلام وافية شافية تيط عنا كل ناصب عليه السلام أما بعد
فيقول العبد القاصد حامد حسين الموسوي بن العلامة

بسم الله الرحمن الرحيم

السيد
مشواة
السمي
الاف
النهار
بطلان
وبالله
افيق

السيد محمد قلى طيب الله ثراه وجعل في جنات الفردوس
 متواهاً أن هذا هو الجلد السابع من المنهج الثاوي من كتاب
 السعي بعقبات الانوار في اامة الامة الاطهار عليهم
 الاف الصلوة والسلام من الملك الغفار انا الليل والطر
 النهار قد نقصت فيه كلام صاحب التحفة المرح وده وبت
 بطلان ما لفته في جواب حديث المناصبه وارهنت
 وبالله العصة والتق فيق وهو الموبد بنصرة لكل مستر
 افيق به

قال الحاطب الناصب الضليل الذي جعل الله كيداً

شعبه اثنا عشر به و ۱۱۵/۱۱۵

سطر ۳۱ = ۲۰/۱ مطبوع

مطبوعه زکوة و النور اسلام

فی تضلیل حدیث بنفیر روایت از ابوذر غفاری که (من ناصب

علیا الخلافة فهو كاف) ترجمه هر که مناعت کند علی را در خلافت کی

او کافرست و این حدیث را اصلاً در کتاب نیست مالم و نشانے پیدا نیست

این مظهر علی نسبت روایت این حدیث با خطب غمار زم کرده و این المظهر در

نقل بسیار خائن است و خطب غمار زم از غلات زیدیه است و همداونگی

او که مناقب امیر المومنین است این حدیث دیده نشده و اگر بالفرض در

کتاب او باشد هم معتبر نیست که مخالف احادیث صحاح است که در کتاب امیر

موجود اند و صفاً قوله علیه السلام نے فیه البلاغه صبحنا

نقائل اخلائنا فی الاکلاک علی ما دخل فیہ من الذبیح

و الاکلی حاج) ترجمه گشتم ما که قتال می کنیم برادران خود را در اسلام با

داخل شده است در اسلام از برای و مجبوری و اگر این حدیث را اعتبار کنیم باز

هم مضمون این حدیث وقتی بمحقق شود که حضرت امیر طلب نماید و دیگر

از دست او خلافت را ترغیب کند و این معنی در هیچ عهد و وقوع نیامده و در زمان

خلفاء ثلاثه حضرت امیر طلب خلافت ننمود چنانچه در کتاب امامیه موجود است که

جانب بنفیر او را وصیت بکوت فرموده بود (اذا لم یجد اعداؤنا او تنبکد له

نیاید در کاران و بنا بر همین وصیت در زمان خلفائے ثلثه ساکت ماند و در زمان

طالب خلافت شد طلحه و سیرام المومنین هرگز نزاع خلافت از دست او قصد نکردند
چگونه طلب قتله عثمان از او تنفید حکم قصاص و در خواستند رفتن بفرقه بصره بقیال و
جدال شدی قصد و اراده طرفین جانچ کتبت سیر و خطب سیر المومنین برین امر
گواه اند سلمات کن مراد از لفظ کافر کفران نعمت است و خلافت حضرت امیر رضی الله
عنه بالا جماع در زمان خود نیفتد بود که بالاتر از ان نعمتی نباشد و دلیل بر این برکت
لفظ خلافت است زیرا که خلافت بالا جماع مشروط است بقهر و در زمین امینی
در زمان خلفائے فتنه و حضرت امیر را متحقق نبود و لهذا در حدیث لفظ امامت
واقع نیست سلمنا کن حق قائل در قرآن مجید متکرر خلافت خلفائے فتنه را نیز
سهم استخلاف کافر فرموده و بدان آیه شریفه را ختم نموده قوله تعالی و من
کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون ای و من آنکه خلافت
اتخلفاء بعد ذلک ای بعد سماع هذ لا الایة و العلم باختلاف
اولئک تعالی آیه فاولئک هم الکاملون فی الفسق ترجمه
چرا که انکار کرد خلافت خلفا را بعد از ختم بقیان بخلیف کردن خدا تعالی این جماعت
پس آن گروه ایشانند کامل و در حق و محدثین است اجماع دارند که روایت خطب
زیدی همه از مجاہل و ضعف است و بسیار از روایات او متکرر و موضوع و غیر
نقبای است بمریبات او احتجاج نمایند و لهذا اگر از علما است نام خطب از مردم
پرسند کسی نخواهد شناخت و الزام دادن است بروایت زیدی که ناجی شیعیت است

بان قصه که سنی پیرے در راه میگذاشت مارے بر سر راه افتد اشده و ایام ایام
عاشورا این سیر فرزت قدرت بر کشتن مار نیافت دید که شمع جوانی میگذازد
فریاد برآورده که اے شیعی بحق عثمان این مار را بکشت شیعی فریاد بر آورده که سنی
داد از این سنی خوف که که ام کس را بحق که ام کس در که ام رود نکشتن که ام جلود

امری فرماید

روایات

اقول مستعينا بالله الجليل ومستهدا بطلفه الجليل

براصحاب نقد و اختبار و تصفح و اعتبار محقق و محتجب نیست که او نخبه محاسب
کثیر التقریر و در جواب این حدیث نیز تفوه نموده و در کمال تمحذیع و قلیس و تلحیح
تعمیسی پیموده همه باطل و از طریق واقعیت عاطل است و قبل از آن که بر نقض
سکلت ستیغمت آیات او اقدام نمایم بیان شافی و کافی و کلام وافی و عافی
متعلق باین حدیث شریف برائے اطمینان قلوب اهل ایمان و ارجاع آراء فاسد
اهل عدوان بر سر دعوای کرم و بحول الله و قوته انچه دلشین ارباب
یقین گرد می نگاریم پس بدانکه اولی که بنا بر نظر قاصد این حدیث شریف را
از کتب مخالفین نقل کرده علامه یحیی بن الحسن بن علی الحسین بن علی اللادی الحلی
الربی المعروف بابن البیرونی المتوفی سنه ستانده است که آنرا در کتاب الهمم
کتاب مناقب حافظ ابوالحسن علی بن محمد بن الطیب التجلانی المعروف بابن المنزلی
نقل فرموده چنانچه در کتاب مذکور در فصل رابع عشری فرماید و من منسوب الفقیه
المغازلی و بنا لسنه المقدم قال اخبرنا الحسن بن احمد بن صوی
الغندجانی قال اخبرنا ابوالفتح هلال بن محمد قال حدثني
اسماعيل بن علي بن الحسين قال حدثني عبد الغفار بن جعفر
قال حدثني خبير عن ابراهيم التيمي عن
ابيه عن ابي ذر الغفاري قال قال رسول الله صلى الله

عليه وآله وسلم من ناصب عليا الخلافة بعدى فهو كافر
وقد حارب الله ورسوله ومن تشك في علي فهو كافر

وهراد ابن بطريق حليبه الرحمة از اسناد مقدم است

که آنرا در صدر کتاب خود تا بن الفارابی رسانیده و بذریعہ آن کتاب الشانق
ابن الفارابی را حسب دستور محمد بن طایب فرموده چنانچه در صدر کتاب عمده می نویسد
و طریق ردایة مناقب اصیو المومنین علی بن ابی طالب صلوات
اللہ علیہ تصنیف الفقیہ ابی الحسن علی بن محمد الطیب
الخطیب الجلابی التتافعی المعروف بالمغازی الوسطی
اخبسنا الشیخ الامام المقری صدر الجامع للقرآن
بواسطہ العارق ابوبکر عبد اللہ بن منصور بن عمر
الباقلانی فی شہر مضاکن سنہ ثلث و سبعین و
قال حدثنی العدل العالم المصنف ابوعبد اللہ محمد
علی بن محمد عن والده الفقیہ ابی الحسن التتافعی
و ازین عبارت واضح شد کہ ابن بطریق علیہ الرحمہ کتاب مناقب را بدو واسطہ رسانید

از مصنفش ردایت می فرماید

و ابن مغازی از حفاظان ہمدان ثبات بخیر رسانید است و عظمت و جلالت
رفت و نبات او از افادات اکابر سنید واضح و لا یموت حافظ عبد الکرم بن محمد
در کتاب الانساب کہ مدنیج عدیدہ آن پیش نظر قاصر حاضر است می فرماید

الجلابي بضم الجيم وتشديد اللام الف وفي آخرها الباء
 الملقوقة بواحدة ههذه الثيبة الى الجلاب والمشتهور
 بهذه النسبة ابو الحسن علي بن محمد بن محمد بن الطيب
 الجلابي المصروف بابن المغازي من اهل واسط
 العلق كان فاضلاً عالماً بركات واسط وحديثهم
 وكان حريصاً على سماع الحديث وطلبه رايت له
 ذيل التاريخ بواسط وطالعتة والتخبت منه سمع
 عنه ابا الحسن علي بن عبد الصمد الهاشمي ابا بكر
 احمد بن محمد الخطيب و ابا الحسن احمد بن
 المظفر العطار وغيرهم روى لنا عنه ابنه بواسط
 وابو القسم علي بن طراد والوزير سيف الدين في الدجلة في عصر
 سنة ثلاث وثمانين واربعمائة وحمل ميتا الى واسط و
 دفن بها وابنه ابو عبد الله محمد بن علي بن محمد الحلا
 كان ولي القضاء والحكومة بواسط نيابة عن العتبات
 احمد بن مختار المندائي وكان شيخاً فاضلاً عالماً سمع

على اسمعيل بن احمد بن كهماري القاضي وغيرهم
 اياه و ابا الحسين محمد بن محمد بن مخلد الانردي و ابا

له كتاب ذيل ابن مغازي ذكر فيه ان خواجه انرا وانشاء في
 انرا كرد ه مصطفی بن عبد الله القسطنطيني ثم ذكر في
 قوامه واسط منها تاريخ ابي عبد الله محمد بن سعيد بن الابدني
 سماعه في تاريخه والذيل على ابن الجلاب

سمعت

الازنة

بالاجاز

الغوى

شأن و

فاضل بود

محدث اهل

انكر علماء

فرز و

عمر الخفیب

پسر ابن الف

دار بنجا تابت

علی بن طراد

و ازین معنی

له هکذا

علی بن محمد

ظاهر الصلوة

سأکت عن مو

و اربعین

سمعت منه الكثير بواسطه في النوبتين جميعا وكنت
أزفقه مدة مقاهي بواسطه وقرأت عليه الكثير
بالجازلة عن أبي غالب محمد بن أحمد بن بشر بن
الغوى الواسطي وكانت ولا دقه^{له} أزين عبارات متفق بجلالت

شارن ورفت سكان بن معازلي چندام ورامخ وناهری شوه اول آنکه ابن معازلي
فاصل بوده ووم آنکه ابن معازلي عالم بوده برحال واسطه سوم آنکه ابن معازلي عالم^{بوده}

محمد بن ابي واسطه جازم آنکه ابن معازلي حريص بوده برسماع حديث وطلب آن حجم

آنکه علامه سمعاني زيل تاريخ واسطه که تضعيف ابن معازلي هست دیده واز آن انتخاب

فرموده ششم آنکه ابن معازلي از ابوالحسن علي بن عبد الصمد الهاشمي والو بکر احمد بن
محمد الخليل والوالحسن احمد بن المظفر العطار وغيرهم سماع حديث فرموده^{مغفرت} آنکه

پسر ابن المعازلي براي علامه سمعاني از پدر خود روايت احاديث نموده در مشهور واسطه

دار بنجاب ثابت گردید که ابن معازلي شيخ شيخ علامه سمعاني هست^{ششم} آنکه ابوالقاسم

علي بن هرايزي وزيار ابن المعازلي براي علامه سمعاني روايت احاديث نموده در بغداد

دارين معنى نیز ثابت ميشود که علامه ابن معازلي شيخ شيخ سمعاني است

له هکذا في نسخة الاقصاب الوجودية عند نا في المكتبة وفي لسان الميزان في ترجمه محمد بن
علي بن محمد بن الطيب الشامي المعروف بابن المعازلي الواسطي ما لفظه: قال السمعاني و
ظاهره الصديق والامانة وهو صحيح السماع شيخ حسن المجالسة تودد ورتب الحديث
سألت عن مولده فقال سنة سبع وخمسين واربعمائة ومات في رمضان سنة اثنى
واربعين ومخمس مائة

مجلد ۸۶
در باب ۸۶

و نیز علایق سمعی در این باب

ان ب طبر
در ۸۶ ص ۸۶
در ۸۶ ص ۸۶

باب الکاف والمیم کما روی بفتح الکاف والمیم فی آخرها الزاهد الکاف هذه القطیبة الف وهو اسم
لمجد بعض العلما وهو الطیب بن جعفر بن کما روی الواسطی الطحان بروی عن اسحق الخریج
روی عنه احمد بن الطیب وهو ابو بکر احمد بن الطیب بن جعفر يعرف بابن کما روی الطحان
سمع ابنا محمد حیدر الله بن عمر بن احمد بن علی بن شاذب واباه والزعفرانی روی عنه
ابو بکر محمد بن احمد بن نصر بن علان العاوشانی وابنه ابو الحسین محمد بن احمد وهو
ابو الحسین محمد بن احمد بن الطیب بن کما روی حدیث عن ابيه وعن بکر بن احمد بن محمد
بن ابی القسم وغيرهم توفي سنة ۱۷۰هـ وكان فقهائا قیاسا عدلا فترا الفقه على ابی بکر الرازی
وابنه القاضي الواسع بن محمد الفقه المعدل ولی قضاء واسطه مجمع جیة الله بن محمد

من اسد و ابا بكر احمد بن حبيب بن يروي و ابا عبد الله بن مهدي و ابا الحسن بن
حوقلة و ابن دينار مولده سنة ٣٨٤ يوم الفطر و مات في جمادى الاولى سنة ٤٢٨ و كان
ثقة قاله الاثير بن مالك و قلت روى لي عن ابي علي اسمعيل بن محمد بن احمد بن الطيب
بن جعفر بن كادى القاضى ابو عبد الله محمد بن علي بن محمد الخليل بواسط و لم يحد ثنا
عنه سواه و بنجار اقرية يقال لها كادى منها الوضر الليث بن عبد الله بن مسعود بن
حفص الكادى قال بنجار هو من قرية كادى يروي عن الياس بن كدام التجارى روى عنه
ابو عمر و احمد بن محمد بن عمير القسرى و توفي في الحرم سنة ٣٣١

افتی و وعظ و املى و كتب عن رب و رحم كان لفة حفاظا حجة واسع

- الوحدة عدلا دينا جميل السيرة حسن الصحبة كثير المحفوظ قال ابن النجار وسمعت

من يذكر أن عد ثيوخه سبعة آلاف شيخ وهذا أشك لم يبلغه أحد وكان

مليح التصانيف كثير الشئ والأسانيد لطيف المزاج ظريف الحفظ واسع الرحلة

ثقة صدوق أدينا سمع منه مناخيه وأقرب نه وحدت عنه جملة قلت وروى

عنه ولده عبد الوحيم مفتي مخرج وإبوالقاسم بن عساكر وابنه القاسم وعبد الوهاب

بن سكيمة وعبد القفار بن مينا وأبوروحم عبد العزيز بن محمد الحروي وأبو

الضوء شهاب السدواني وأبوالفتح عبد المطلب الحلبي وأبو الفتح محمد بن محمد

الصالحي وخلق ذكر تصانيفه نقل أسماءها ابن النجار ومنها الذيل على تاريخ القطيب

أربعائة طاقة تاريخ مروج وخمسمائة طاقة أدب المطلب مائة وخمسون طاقة أسفار

عن الأسفار خمس وعشرون طاقة أسلاسل أسقلا وخمسة عشر طاقة معجم ^{البلد}

خسرون طاقة معجم الشيوخ قالون طاقة تحفة السافر مائة وخمسون طاقة الهداية

خمس عشرون طاقة فخر العزلة سبعون طاقة الأدب والاستعمال خمس عشرة طاقة

الملك ستون طاقة الدعوات أربعون طاقة الدعوات النبوية خمس عشرة

طاقة فصل اليد بن خمس طاقات أفانين النساب بن خمس عشرة ^{طاقة} لا حول للحمام خمس

عشرة طاقة صلاة التبرع عشرة طاقات التماس است طاقات تحفة العيد ثلاثون

طاقة فضل الذيل خمس طاقات الرسائل والوسائل خمس عشرة طاقة صوم الأيام

البيض خمس عشرة طاقة سلوة الأجاب خمس طاقات التعبير في الجمع الكبير

مكترا واسع العلم كثير الفضائل طويها الطيفاً متجلاً نظيفاً نبياً لا تشرفاً توفى
في نخوة ديبع الأول جرح

مجلس
مجلس
مجلس

والكرامه ذمى در كتاب خود دل الاسلام مدح سبحانى نمود پنهان گفته و حافظ خراسان البوسهل صيد الكرم
مجلس

بن محمد بن منصور المصطفى المروزي وله ست وخمسون سنة وله تصانيف جمة

من سماع
الشيخ

من كتابات الشافعية سبكي مدق ١٢٦٦ هـ
١٣٠٠ هـ ١٢٥٠ هـ ١٢٠٠ هـ ١١٥٠ هـ ١١٠٠ هـ ١٠٥٠ هـ ١٠٠٠ هـ ٩٥٠ هـ ٩٠٠ هـ ٨٥٠ هـ ٨٠٠ هـ ٧٥٠ هـ ٧٠٠ هـ ٦٥٠ هـ ٦٠٠ هـ ٥٥٠ هـ ٥٠٠ هـ ٤٥٠ هـ ٤٠٠ هـ ٣٥٠ هـ ٣٠٠ هـ ٢٥٠ هـ ٢٠٠ هـ ١٥٠ هـ ١٠٠ هـ ٥٠ هـ ٠ هـ

وعلى شمس درك بخرم فبقا في فقير حكمة كالسراج وشافعي كمال زمره وعبد الكريم بن محمد بن منصور بن محمد طبعات الشافعية سبكي مدق ١٢٦٦ هـ

من عبد الجبار الجاني أبو سعد ابن الإمام أبي بكر ابن الإمام أبي الطاهر ابن الإمام أبي النضر ابن السمعاني

تاج الإسلام ابن تاج الإسلام محمد بن المشرق صاحب التصانيف المفيدة المنفعة والرواية
محمد بن

والسود والاصل الترمذ قال محمود الخوارزمي ببيت أربع أربع في بلاد الإسلام وأعظم وأقد صه

في العلوم الشرعية والأموال الدينية قال وأسلاف هذا البيت وأخلافه قدوة الطراز وأسوة الفضل

الإمامة من فوعة العلم والزراعة موقوفة على علم تقدمت مواضع آية زمانهم في الآفاق بالاحتشاق

وقرأوا علومهم بالفضل والفقه بالبدل والوقاحة أنفذي وقد في الحادي والعشرين من شعبان
وتولد

سنة ست وخمسة مائة مبرور وولد والده الإمام أبو بكر إلى نيسابور سنة تسع وأحضره السماع

على عبد الغافر الشيرازي وأبي العلاء عبيد بن محمد القشيري وجامعة وكان

قد أحضره بمرو على أبي منصور محمد بن علي الكراخي وخبيره ثم مات الوه سنة

عشر وأوصى إلى الإمام إبراهيم الروروزي صاحب التعليقة في تفقه سعد عليه

وتعهدت بباخلافة وترقى بين أعمامه وأهل فلان أراهم أقبل على القرآن و

الفقه وعلى بالحدس والسماع والتسعت رحلته ففقت بلاد خراسان و

إصهان وماوراء النهر والعراق والحجاز والشام وطبرستان ووزاربيت المقدس

وهو بأبي النصر ذي الحج مرتين سمع بنفسه من الغراوي وذاهر الساماني وحنة الله السيد
وتميم الجرجاني وعبد الجبار الخوارزمي وإسماعيل بن محمد بن الفضل الحافظ وعبد النعمان بن الحسين
وأي بكر بن محمد بن عبد الباقي الأنصاري وعبد الرحمن بن محمد الشيباني الفراء وخلافي يعلو
سردهم والفهم البلدان القتي سمع بها وحاد إلى وظنه جرد سنة ثمان وثلاثين قمر قوج
ودلد أبو المظفر عبد الرحيم فرحل به نيسابور ونواجرها وهواة وفواصها وبلغها ومنه
ومجارا وخرج له معجماً ثم عاد به إلى مرو والقاعة الصفري بعد ما شق الأرض شقاً
واقبل على التصنيف والإملأ والوعظ والتدريس قال ابن النجار سمعت من يذكرون
عد وشيوخه سبعة آلاف شيخ وهذا شيء لم يبلغه أحد سمع منه جماعة من مشايخه
وأقراؤه وروى عنه الحافظ الأكبر أبو القاسم بن مساكين وابنه القاسم بن مساكين
وأبو أحمد بن سكينه وعبد العزيز بن مينا وأبو روح عبد العزيز الهروي وابنه
أبو المظفر عبد الرحيم السمعاني وديوسف بن المبارث الحفاف وآخر من عاد بعد ما
دوج الأرض سفر إلى بلده مرو وأقام مستغلاً بالبحر والتصنيف والتحدث والتدريس
بالمدرسة العميدية ونشر العلم إلى أن توفي إماماً من أئمة المسلمين في كثير من العلوم
أسماها به الحديث على اختلاف فنون من تصانيف الديلمي في أربعماية طائفة تاريخ
مرو كتب منه خمماية طائفة طراز الذهب في أدب الطلب مائة وخمسون
طائفة الإسفار عن الأسفار خمسة وعشرون طائفة الأفلاد والأسفلاد خمسة
عشر طائفة التذكيرة والتبصرة مائة وخمسون طائفة معجم البلدان خمسون طائفة

بهم الشيوخ ثانون طاقة تحفة المسافونية وخمسون طاقة التحفة، والهدايا بخمسة
 وعشرون طاقة عن العزله سبعون طاقة الاجب في استعمال الحسب خمس طاقات
 للناست ستون طاقة الدعوات الكبيرة اربعون طاقة الدعوات السدينية عن
 النبوة خمس عشرة الحث على غسل اليد خمس طاقات قابض البساتين خمس عشرة
 دخول الحمام خمس عشرة طاقة وكان هدب فيه كتاب ابي الى بكوي دخول الحمام
 فقايل صلوة التبرع عشر طاقات التبرع في بهم الكبير ثمانية طاقة الانساب ثلاثانية
 وخمسون طاقة الامالي ستون طاقة صلاة الصبح عشر طاقة المساوات والمصاحفة،
 مقام العلمانيين يدوي الامر القية الشقاق الى ساكني العرق سلوة الاجاب ورحمة
 الاصحاب الاخطار في ركوب البحار الغروب الى الاوطان صوم الايام البيض تحفة الصديقين
 الهدايا والقبائل والوسائل والوسائل لم تكمل فضايل الدريد ذكرى جيب فوجل ويطرشى
 مشيب يترت كتاب الخلاوة فضايل الحق اربعة تاريخ الوفاة للآخرين من الطرة سجا ينزل
 بخور البخاري تقديم الجفان الى الضيفان الصدق في الصدقة الربيع والخارفة في
 الكتب والجماعة الارتياب من كتابة الكتاب حث الامام على تحفيف الصلاة مع
 الاتمام فوط العزرام الى ساكني الشام السدة والعلم كسني باي سعد فضا
 سورة ليس فضايل الشام وغير ذلك من النصايف والتخاريج ليذكره
 صلوة وديقة الحافظ الكبير ابو القاسم ابن حسا كروا ثنى عليه وقال هو
 الاثن شيوخ خراسان غير مدافع عن صدق ومعرفة وكثرة سماع للاخر

السيد
 القدير
 بقى بطول
 زوج
 قد
 ومن
 نقا
 يذكرون
 بالبحر
 ساكر
 وابنه
 بعدما
 شوالقد
 لعلوم
 قة تالغ
 سون
 الاخيرة
 طاقة

أُكْتُبُ مَصْنُفَهُ وَاللَّهُ يَهْدِيهِ لِفَتْحِ السَّنَةِ وَيُوفِّقُهُ لِحَالِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَوَفَى فِيهَا خَافِظُ الشَّيْءِ

أَبُو سَعْدٍ فِي الثَّلَاثِ الْآخِرِ مِنَ الْمِلَّةِ غُرَّةَ رَجَبِ الْأَوَّلِ سَنَةِ اثْنَيْ عَشَرَ وَتِسْعِينَ

مِائَةً وَتِسْعِينَ مَرَّةً وَدُفِنَ بِجِدَارِ مَقْبَرَةِ مَرْوَى رَحِمَهُ اللَّهُ وَرَضِيَ عَنْهُ وَعَنْهُ «.

وعلامہ یافعی در کتاب خود مرآۃ الجنان در وقایع شہادتین و مفاد نگفتہ و مرآۃ الجنان علی ورق ۲۰۰ صفحہ ۱۹
وصفا طرا الی س

صفحة ١٤٢ من ١٤٣

فيها الامام تاج الاسلام ابو سعد عبد الكريم بن ابي بكر محمد بن ابي مازن مفضل

بن محمد بن التميمي السمعاني المروزي الفقيه الشافعي ذكر الشيخ من الدين ابو

الحسن على بن اثير الجزري في مختصره فقال ابو سعد واسطة عقد

البيت السعدي وعينهم الباصرة ويدهم الناصرة انتهت رياستهم وبعثت

میسار رقم رحل فی طلب العلم والحديث الى شرق الارض وغربها وشمائها

وَجَنُودَهَا إِلَى مَا رَأَى النَّهْرُ سَائِمًا بِإِلَادِ خِرَاسَانَ مَرَاتٍ وَقُقُوسٍ وَ أَلِ

السري واصبهان ومهدان وبلاد الجمال والعراق والحجاز والموصل و

الجزيرة والشام وغيرها من البلاد التي يطول ذكرها ويتعذر حصرها

وبقي العلماء وجالسهم واخذ عنهم واقتدى بافعالهم الجميلة واثارهم

الحمد لله ورسولهم وكان عدد شيوخه تزيد على الأربعة

الاف شيخوكان حافظا لثقته مكثر واسع العلم كثير الفضائل خفيف الطيف

محرم الا نظيفاً نبيلاً من رفاه وصف التصابيف الحسنة الغزير الفايرون

ذلك تذليل تاريخ بغداد الذي صنفه الفاضل البوبكر

الخطيب وهو خمسة عشر مجلداً وتاريخ من يزيد على عشرين
مجلداً والانساب نحو ثمانى مجلدات وهو الذى اختصر الشيخ عن
الدين المذكور واستدرس عليه مختصرها فى ثلاث مجلدات
وكانت ولادة ابي سعيد يوم الاثنين الحادى بالعشرين من
شعبان سنة ست وخمسمائة وكان ابو اما فاضلاً منظر
فقيهاً محدثاً حافظاً شافعيّاً وله عدة تصانيف وشعر غزله
قبل موته واصل ما لم يسبق الى مثله وتوفى ابو المذكر هرقمت
فراغ الناس من صلاة الجمعة ثمانى عشر سنة وخمسمائة

وتلقى الدرس أبو بكر بن محمد بن قاضي ششبدرد طبقات شافعية فقه حيد الكرم بن محمد طبقات اسرى ورق ٨٨ ص ١٤٠/١٤١ ورق ١٠٠ ص ١٤١/١٤٢

بن منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر الحافظ الكبير

الامام الشهيد احمدا اعلام من الشافعية والمحدثين تاج الاسلام ابو سعد

بن الامام تاج الاسلام معين الدين ابى بكر بن الامام المجتهد ابى الطاهر

القيمى التتعاوى الرزوى صاحب التصانيف الكثيرة والفوائد الفريضة طالع

فى شعبان سنة ست وخمسة مائة ومممع الكثير ورحل الى البلدان وعمل

مجموعا فى عشر مجلدات كبار قال ابن الفجار سمعت من يذكرون عدد تنبيه

سبعة الاف شيخ وهذا لم يبلغه احد قال وكان ظروفا فاحظا واسع

الرحله فقه صد وقادينا جميل السيرة مليح النصانيف وسرد ابن النجار

نصانيفه وذكر انه وجدها بخطه فمنها الذيل على تارخ الخطيب اربع مائة

طاقة تارخ مرده خمسمائة طاقة الانساب تلتاياه وخمسون طاقة طراز الذ

فا ادب الطلب مائة وخمسون طاقة تحفة المسافر مائة وخمسون طاقة عن

الغزله سبعون طاقة المناسك ستون طاقة التحرير فى الجمع الكبير تلتا مائة

طاقة الامالى الخمس مائة مائتا طاقة وسر د تصانيفه قال الذهى ويقع

لى ان الطاقه نصف كراس قوفى فى غرة ربيع الاول سنة اثنين وستين

وخمسمائة

وتلقى الدين الوكيل بن أحمد بن قاضي شهبود وطبقا شافعية كفت محمد بن منصور في حديث شافعية اسدي ورق ١٧٤ ص ١٣

بن محمد الامام تاجر الاسلام ابو بكر بن ابى المظفر التميمي السمعاني المروزي

والد الامام ابى سعد صاحب الانساب والذيل كان فقيها محدثا فاضلا

اديبا ناظما ناثرا واعظا مبرز في الاحاديث جامع لا تشتمت العلوم قال

ابن الصلاح املى اثنين واربعين املا في ثلاث مجلدات لم يسبق فيها

علمنا الى مثلها قال عبد الغافر في الذيل هو الامام ابن الامام بن الامام

ووالد الامام شباب نشأ في عبادة الله تعالى وفي التحصيل من صباه حتى

اباه حط من الادب والعربية وتميز فيها نظما ونثرا باحلا المذهب ثم

برز في الفقه مستدرا خلافة من ابيه بالغافي المذهب والخلد ناقص

مراسية وزاد على قرائنه واهل عصره بالبحر في علم الحد يث وعرفته الرجال

والاسانيد وحفظ المتن وجمع في فيه الخلال لجميلة من الانصاف

والتواضع والتوردد واطال في وصفه كثيرا وذكره ولده في الذيل وقال امل

بجامع مرج مائة واربعين مجلسا في غاية الحسن والفوائد كل من رآها

اعترف بانها لم يسبق الى مثلها وصف في الحديث تصانيف كثيرة ولد

سنة ست وستين واربعمائة توفي عمر في صفر سنة عشر وخمسة مائة من
ثلاث واربعين سنة وله شعر كثير قيل انه فُصله قبل موته وان الذي
ينسب اليه ما كان محفوظا عنه نقل عنه في الروضة في موضع واحد في
كتاب الجزية فقال انه نض على ان الحمام النساء من غير جلبة مسكروا
وصحبه النوى بعد ان نقل في الاصل عن ابي هريرة انه حرام

خففت

كتاب ابن اثير دار النشر مصر ١٣٠٥ هـ
دمشق ١٣٠٥ هـ

وعلاء ابن اثير در کتاب خود کامل در و قاليج سنه ثلث وسبعين و...

وفي هذه السنة توفي عبد الكريم بن محمد بن منصور ابو سعيد بن
ابي الظفر السهماني المروزي الفقيه الشافعي وكان مكثرا من سماع
الحديث سافر في طلبه وسمع منه ما لم يسمعه غيره ورحل الى ما وراء النهر
وخراسان وديلم و دخل الى بلد الجبل واصفهان والعراق والموصل
والجزيرة والشام وغير ذلك من البلاد وله التصانيف الشهيرة منها
ذيل تاريخ بغداد و تاريخ مدينة مصر و كتاب النسب وغير ذلك
احسن فيها ما شاء و قد جمع مشيخته فزادت عدد تلمذ على اربعة آلاف
شيخ و قد ذكره ابو الفرج بن الجوزي فقطعه فمن جملة قوله فيه انه كان
ياخذ الشيخ ببغداد و يعبر به الى فوق نهر عيسى فيقول حد ثقي
فلان بما وراء النهر و هذا ابارد جدا فان الرجل سافر الى ما وراء
النهر حقا و سمع في عامة بلاد من عامة شيوخه فاي حلجة به الى
هذا التدليس البارد و اغا ذنبه عند ابن الجوزي انه شافعي
وله اسوة بغیره فان ابن الجوزي لم يبق على حد الاكسري و الحنا بلسلة

از اینجاست که

طبقات الشافعية السنوية من ورق طبقات شافعية كتبه ابو سعد عبد الكريم السمعاني بن بكر محمد بن

॥ १०॥ ॥ १०॥ ॥ १०॥

子

الى المظفر منصور السمعاني اللقب تاج الاسلام سبق ذكره جده ^ط الى المظفر في الاسماء ^ص الاصلية

[illegible]

كان المذكور اما ما اقصيها محدثا ادبها جليل السيرة لطيف المزاج كثير الاسئلة و له معروف

يوم الاثنين الحادي والعشرين من شعبان سنة ثمان وخمسة مائة وثمانين للهجرة النبوية و

فيسألونهم ثم ابوءا عنهم ففهموا ربهم فاستغاثوا على الأشرار

فمنع الكثير وطاف الاقليم قال ابن الجار ومحمد مودة يذكرون عدد شيوخه سبعة الآف شيخ

ولم يتفق ذلك إلا بعد أن وردت بالمراسلة العديدة للكثير من المدرسين

مؤکوندم ایضاً انساب، فخرشان مجلدات و قاریخ موزید علی عشرین، مجلد اول کتاب

الذي حل على تاريخ الخطب لبغداد > فحو خمسة عشر مجلدا ومنها معجم شيوخ القتل على العدة

المتقدم منى وسوى عنده جماعة ومات بجرم خسارة وبيع الأول سنة اثنين وخمسين

ذکر ابن خلکان

من كسبان
السيوطي

طبقت الحفاذ سنة ١٢٠٩

١٢

وجلال الدين السيوطي و طبقات الحفاذ سنة ١٢٠٩ الوسيط السعد الحافظ البارح
العلامة تاج الاسلام عبد الكريم بن الحافظ معين الدين اب بكر محمد بن العلا
المجتهد ابى الظفر منصور المروزي ولد سنة ٥٠٦ في شعبان وعنى بهذا
الناس ورحل الى الاقاليم وسمع من ابى عبد الله الفراءى و زاهر السرحاني الشافعي
والطريقة وبلغت شيوخه سبعة الاف شيوخه وصفه الذيل على تاريخ الخطيب
تاريخ مروادب الطلب الاملى والاستملى معجم الشيوخ ومعجم البلدان الدوا
صلاة التيسير المناسب الامالى الانساب فضل الشام من كنية الوسيط وغير ذلك
مات في جمادى الاول سنة ٥٦٢ من ٥٢٥

مع سبوت

٤٠

نورساز

در کتاب خود نورساز فرموده و فی يوم الجمعة وقت العصر نورساز نصف اول ورق صفت ۳۳ سطر
الى صفت ۳۳ سطر ۹

و نیز علامه

تاسع عشر حمادی الاولی سنة احدى عشرة توفی الشیخ العلامة الحافظ ابو
الفضل جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین ابی بکر بن محمد بن ابی بکر بن عثمان
بن محمد بن محمد بن خضر بن ابوب بن محمد بن الشیخ الهمام الخضری السیوطی المصري
الشافعی وصلى علیه بحامع الافاریقی تحت القلعة ودفن بشرقی باب القلعة ومرضه
ثلاثة ايام والخضری نسبة الى محلة الخضرية ببغداد ووجد بخطه رحمه الله انه
سمع من شقيق به انه سمع والده يذكر ان جده الاعلى كان اعجمياً او من الشرف
فلا يبعد ان النسبة الى المحلة المذكورة وامة ام ولد تركية وكان مولده بعد القرن
ليلة الاحد مستهل رجب سنة تسع واربعين وثمانمائة بالقاهرة وكان يلقب
بابن الكتب لان اياه كان من اهل العلم واحتاج الى مطالعة كتاب فامل منه ان تلقيه
بالكتاب من بين كتبه فذهبت ليا له به ففاجأها المخاض وهي بين الكتب فوضعت
ثم رستاه والده بعد الاسبوع عبد الرحمن ولقبه جلال الدین وكناه شیخ قاضی
القضاة عن الدین احمد بن ابراهيم الكنانی لما عرض علیه وقال له ما كنتك قتال
لانک لست نفعال ابو الفضل وکتبه بخطه وتوفی والده ليلة الاثنين خامس

صفر سنة خمس وستين وثمانمائة وجعل الشيخ كالذي بن الهمام وصيا عليه
 فلم يخط بنظره ودعائه وختم القرآن وسنه دون الثمان سنين ثم حفظ عمدة الأحكام
 ومنهاج النوى والقيه ابن مالك ومنهاج البضاوي وعرضها ووردت البلوغ
 على مشايخ عصره واحضر والده وعمر ثلاث سنين مجلس شيخ الاسلام بن
 حجر مرقه واحدة وحضر وهو صغير مجلس الشيخ المحدث زين الدين رضوان
 العقبى ودرس الشيخ سراج الدين عمر الوردى ثم اشتغل بالعلم على حدة مشايخ
 وجمعة سنة تسع وستين وثمانمائة وشرى ما زاد من الامور وهذا ان يصل في الفقه
 الى رتبة الشيخ البليغي وفي الحديث الى رتبة الحافظ ابن حجر ووصلت مصنفاته
 نحو التمامة مصنفات سوى ما رجع عنه وغسله وولى الشيخ في مواضع متعدد دق من
 القاهرة ثم انه زهد في جميع ذلك وانقطع الى الله بالدروسة وكانت له كرامات و
 عظم غايها بعد وفاته وحكى الشيخ العلامة زكريا ابن الشيخ العلامة محمد المحلى
 الشافعي انه عرض له مهم في بعض اوقاته قال فسالت ان يكتب الى بعض تلامذته
 بالوصية على فامتنع واطعن على ورقة بخطه وفيها انه اجتمع بالنبي صلى الله عليه وسلم
 في البيضة مرات فزيد على سبعين مرة وقال له كلاما حاصدا ان من كان بهذا
 المشابة لا يحتاج الى مدد واعانة من احد رحمه الله وحكى عنه انه قال رايت في
 المنام كالي بين يدي النبي صلى الله عليه وسلم فذكرت له كتابا شرعت في
 تأليفه في الحديث وهو جمع الجوامع فقلت له اقرأ عليكم شيئا منه فقال لي هات

يا شهاب الحديث قال هذه البشري عندى عظم من الدنا يخذ افيروها ومن شعرو

مضمنا الصراخ من البرودة وهو ما كتب به الى الحافظ السخاوى متخاملا

عليه ومعرضا به قل للسخاوى ان تقرأ لك مشكلة : على كبح من الامواج ملطمة

والحافظ الدينى فيث فخذ : غرقا من الجبل ورشقا من الدائم : قال بعض الفضلاء

والحق كلاما من الثلاثة كان فردا في فنه مع المشاركة في غيره فالسخاوى تقرأ جعفر

على الحمد يث والذي باسماء الرجال والسيوطى يحفظ المتن والله اعلم واسيوط

مدنية في غزلى النيل من نواحى الصعيد فى مستوى كثيرة الخيرات عجينة التمرجا

وعجائب عمارا بها وهو رعا لا يدرك وما صورته الدنيا للرشيد لم يستحسن غير كورة

انيبو لكثرة ما بها من الخيرات والتمزهاحات ومن عجائبها ان بها الف فترات

ينشر ما آها في جميعها وان كان لا تنقى سطح ارضها ويصير الماء فى افطارها

قاله القزوينى

هات

تات

يتنى

هذه

ليدوسم

هذه

المحل

وت

وقمن

فاته

فقه

نخ

ان

من

فغ

م

هـ

از ازين

مدينته العلوم از بنق نعل ودي ۳۹

ع ۵

و خلاصه از بنق در مدينته العلوم گفته ومن التواريخ تاريخ ابو سعيد السمعاني وهو تاريخ الاسلام

ابو سعيد عبد الكريم بن ابي بكر بن محمد بن ابي النضر النصير السمعاني الضروري الفقيه

الشافعي رحل في طلب العلم والحديث الى اقطار الارض وسافر الى ملوك الهند وخراسان

وغير ذلك من البلاد ووصف التصانيف الحسنه منها من تاريخه ^ظ بعد ادلاي بكر

تاريخها

بن الخطيب نحو خمسة عشر مجلدا و تاريخ مصر و يزيد على عشرين مجلدا و لك الاستب

نحو ثمان مجلدا و ولد ابو سعيد يوم الاثنين الحادي والعشرين من شعبان سنة

ست وخمسين و توفي بمصر في ليلة غرة اثنين وسبعين وخمسمائة وكان ابو وجد لا

الف من الفضلاء والعلماء

مع سحر
از الوافق

كتاب المختصر ص ١٦
بنات فنية وطلاء ١٤/١٦

والوالد أو كتاب النور وفالع حنين سنة ١٢٠٠ عبد الكريم البوسعيد بن محمد بن منصور بن
أبي بكر المظفر السمعاني المرزوي الفقيه الشافعي وكان مكثرا من سماع الحدیث سافر
في طلبه إلى ما وراء النهر وسمع منه ما لم يسمعه غيره وله التصانيف الحسنه المشهورة
منها زاديل تاريخ بغداد وتاريخ مدينة مرو وكتاب الانساب في ثمان مجلدات
وقد اختصر كتاب الانساب المذكور الشيخ عز الدين علي بن من الاثر في ثلثة
مجلدات والمختصر المذكور هو الموجود في ايدي الناصر والاصل قليل الوجود
وله غير ذلك وقد جمع منيخنة فزادت حد تم على اربعة آلاف شيخ وقد
الوالفرج ابن الجوزي فادقم فيه فمن جملة قوله فيه انه كان ياخذ الشيخ ببغداد
ويصير به إلى فوق نحو عيسى ويقول حدثني فلان بما رواه النور هذا ابارد جد
لان السمعاني المذكور سافر إلى ما وراء النهر حقا فإلى حجة به الى هذا التدليس
وانما فيه عند ابن الجوزي انه شاخص وله اسوة بغيره فان ابن الجوزي
لم يبق على احد غير الحنابلة وكانت ولادة أبي سعيد السمعاني المذكور في
شعبان سنة ٤٠٠ وخمسائة وكان ابنة واحدة فاضلين والسمعاني منسوب الى
سمعان وهو بطن من قديم

وعلمه شيخ زين الدين عم الشيرازي الوردي في كتاب فروع فقه الحنفية في اخبار ابستركا لمرح وفتا سمعان بنوده مقدمة للتمهيد مسمى بولي مشكلا ١٠/

فيما ذكره احوال سنة ٥٢٣ هـ و فيها توفي عبد الكريم أبو سعد محمد بن المنصور بن أبي بكر الظفري

السمعاني الفقيه المروزي الشافعي مكثر من سماع الحديث سافر في طلبه الى بلاد يطول ذكرها

تزيد شيوخه على أربعة آلاف وله كتاب الانساب ثمانية مجلدات و ذيل تاريخ مسرد

وكان ابن الجوزي يقول انه كان يأخذ الشيخ ببغداد ويفرجه الى ما فوق نهر عيسى ويقول

خذني فإني بما وراء النهر وهذا اباد فأني حاجة للسمعاني الى هذا التدليس وقد سافر

الى ما وراء النهر و ذنبه عند ابن الجوزي انه شافني فابن الجوزي لم يبق على أحد غير المبالغة

وولد السمعاني في شعبان سنة ست وخمسة مائة وهو امام بن امام بن امام أبو امام فان ابنه

أبا الطوف عبد الوحيم كان رحلة أيضا ونسبه ايضا الى سمعان بطرس من قديم

مكتبة
الزبداء

وعلمه شيخ حسين بن محمد بن الحسن الديار بكرى ودر كتاب خود تاريخ الخميس كفتو في سنن سنة تاريخ خمس مودم لمع مر ١٣٧٤ ط ١٣/١٣
اشتهر وستين وخمسة مائة حافظ خراسان أبو سعيد عبد الكريم ابن محمد
بن منصور السمعاني الروزي وله ست وخمسون سنة وله تصانيف جملة

وميرزا محمد بن معتقد خان خجستاني در كتاب خود تراجم الخطا در ترجمه مشهور تراجم الفقه ١١٣٧ - ١٥١

لأنه مشهور ١١

سعادتي گفته محمد بن منصور القمي الكوفي و هو ابو بكر السمعاني احد الامامة وهو والد
الامام ابى سعد عبد الكريم مولف كتاب الانساب ذكره في نسبة السمعاني
قلت قد اطلقنا في هذا الترجمة ذكرنا في ضمن ترجمة ابى بكر محمد بن منصور
السمعاني كل من ذكره ابو سعد السمعاني من اهل بيته في هذه النسبة ولم يبق
منهم سوى ابى سعد نفسه وهو واسطة عقد نبيد السمعاني فاجنبنا
ان تذكره في ذيل ترجمته ابيه فنقول هو الامام الحافظ الرجال الجواليقي الخطيب
الواظف ناجي الاسلام ابو سعد عبد الكريم بن ابى بكر محمد بن ابى الطيفر
منصور بن ابى منصور محمد بن عبد الجبار القمي السمعاني المروزي
ولد يوم الاثنين الحادي والعشرين من شعبان سنة تسع وخمسمائة
هجرية واحضره والداه في صفر و حلل ابى منصور محمد بن حل الكراحي و خيرة
ثم حمله الى نيسابور سنة تسع واحضره السماع حل الى كركر عبد الغفار
بن محمد الشهري و ابى العلا عبيد بن محمد القشيري و جماعته ثم
ما حل ابولا في سنة فتنر كما مر اوصى به الى الامام ابى اسحاق ابى بصير

بن احمد المروسي ودي صاحب التعليق في مذهب الشافعي
 فنفعه ابو سعد عليه وتقدب باخلافة فلما سئل عن حق اقبل على
 القرآن والفقه وعني بالحيث والسماع واتسعت رحلته فعمت بلاد دخلها ان
 وما وراء النهر وخوارزم وطبرستان وقومس والري واصبهان وهمدان
 والجبيل والعراق والحجاز والشام والجزيرة وحج مرتين وزار بيت المقدس
 وهو بابدي النصارى فسمع بهذه البلاد دخلها كثيرا ولما جازله جماعة كثيرة
 ولا جازا فاما شيوخه السماع ولند كرهنا انقل من مشاهير شيوخه بالسماخ فمنهم من اهل مروستان
 عماه ابو محمد الحسن بن منصور وابو الطاسم احمد بن منصور وابو
 المعالي عبد الله بن احمد الحلواني الحافظ وابوطاهر محمد بن محمد بن عبد
 النبي الحافظ وبعبد الله محمد بن الحسين الزاوي الحافظ و ابو منصور
 محمد بن علي الكراخي مسند مرو وابو الفخر محمد بن النعمان الباطاني احد
 اعيان الخفية وابو المظف منصور بن محمد بن منصور الواسطي ابو يعقوب
 يوسف بن ابي سهل البجلياني الصوفي وابو الفخر محمد بن عبد الرحمن
 الكشميهني الصوفي وابو بكر محمد بن عبد الرحمن النجاشي ثم المروزي
 الصفار وابو المظف منصور بن محمد بن علي الطالطاني نزيل مرو وابو
 عبد الرحمن بن محمد بن امبرويز الكوفي نزيل مرو وابو الفناء
 بن محمد اللوسوي وابو حفص عمر بن محمد الفرخولي وابو النصر محمد بن

محمد بن يوسف الفاشاني وابو التيميد بن عبد الله السنجي وابو عبد الله
محمد بن محمد بن ابي وزر الجوباني وابو الفقيه محمد بن عبد الرحمن الحمدي
وابو عبد الله محمد بن فروخ الحفصوي وابو الحسن علي بن عبد الله الجناني
وابو الفضل محمد بن احمد بن محمد بن حفص الماهيلي وابنه ابو محمد
الرحمن بن محمد الماهلي وابو بشر وصعب بن عبد الزقاق الصعيدي
ابو عبد الله محمد بن ابي القاسم الغوثاني وابو منصور الطيب بن ابي سعيد
الينسا رقاني وابو بكر محمد بن احمد بن الحسين الخزفي وابو حفص عمر بن
محمد بن علي البرموي وابو عبد الله محمد بن احمد بن الحسين الجعفي
وابو عبد الله محمد بن اسماعيل الساساني وابو محمد عبد الرحمن بن
علي النعيمي وابو الحاسن عبد الله بن سعيد الحمقري وابو الحسن
علي بن محمد البشتي وابو عبد الله محمد بن احمد بن علي الخشاعي
وابو المظفر منصور بن محمد السعدي وثيق بن محمد بن عبد الزقاق
الماخاني وابو عبد الله محمد بن ابي بكر الطيبان وابو جعفر محمد بن خليل
السلالي وابو حفص عمر بن محمد التوفاني وابو عبد الله محمد بن احمد بن
عبد الله بن منصور الثوفي ومن اهل مرو الورد وابو ابيات ابراهيم
بن احمد المروزي وابو محمد عبد الرحمن بن عبد الله
البنهي ومن اهل حارة حافظها ابو النصر عبد الرحمن بن عبد الجبار

القامي وسند هاتم بن سعيد البحر جاني نزيل حرلة وسند خراسان
ابو الفهم نصر بن سيار الحنفي وسند الافاق ابو الوقت عبد الاول بن
عيسى بن تشعب السجزي ثم الحروري والوبكر احمد بن محمد بن بشر
الحزج روى الزاهد وابو الفاسم الجنبدي بن محمد الفانقي ثم الحروري واوصد
شيخ الطريقة وابو الحسن مسعود بن محمد بن غانم الاديب احمد
الجبلي الحنفي وابو الفضل بن باد بن علي بن الموفق الزبيري الملقب
بنون الحرصين واخوه ابو الحسن اسعد بن علي بن الموفق وابو نصر
عبد الرحمن بن محمد الخطيب البوشنجي الخزرجي وابو سعيد السلمي
بن عبد الواحد البوشنجي الخزرجي وابو مطيع احمد بن محمد الحنفي
وابو الحسن اسما عيل بن علي المالبني الحنفي وابو الظفر محمد بن محمد بن
احمد الصابري الواعظ وابو الفاسم عبد الملك بن عبد الله الكروخي وابو
عمر عثمان بن محمد البغوي وابو الفخر جعفر بن ابي طالب الفانقي ثم الحروري
ومن اهل سجستان ابو جعفر حنبل بن علي السجزي سمع منه بمرور وهرات
ومن اهل كورمان ابو عبد الله محمد بن اسما عيل بن الحافظ ابي صالح احمد
بن عبد الملك المودن والحافظ الوصالح بنيسابوري وحفيده ابو عبد الله
هنا والوبكر مان وفتاه جهمان ومن اهل طبرستان ابو الحسن عبد الزكرف
بن محمد الحافظ ومن اهل طوس ابو سعيد محمد بن احمد الخليلي

التوفاني الحافظ وابو عبد الله محمد بن المنصور التوفاني الزاهد وابو الفتح
محمد بن الفضل المارشي احدى اعيان الشافعية وابو بكر صيد لولهد
بن شيوخ الطريقة الى على الفضل بن محمد الفارسي وابو البدر صسان
بن كامل ومن اهل جوبن ابو الحسن علي بن محمد بن جموية الصوفي و
من اهل نيسابور حافظها وصاحب ثار خجها ابو الحسن عبد الغافر
بن اسما جيل الفارسى ثم النيسابورى وابنه احمد بن عبد الغافر
ومسند العصر **ابو عبد الله محمد بن الفضل وابنه شريفه بنت محمد الغزالي ثم النيسابورى وابنه ابو
البركات عبد الله بن محمد بن الفضل**
بن الفضل ومسند خراسان ابو بكر عبد القاسم بن محمد بن الحسين الفضل
الشهروى الجنا بذي ثم النيسابورى ومسند الزمات ابو بكر وجيه
بن طاهر الشحامى واخوه مسند الوقت ابو القاسم نزل حرم بن طاهر
الشحامى وابنه ابو منصور عبد الخالق بن نزل حرم بن طاهر ومسند
المرغلام الخير فاطمة بنت علي الزعبلية البغداديبة نزيلة نيسابور
وابو المظفر عبد المنعم بن الاستاذ ابي القاسم عبد الكريم بن هوزن
القشبرى وابنه اخيه ابو الاسعد هبة الرحمن عبد الواحد بن
عبد الكريم وابو سعد سعيد بن ابي الفضل حمد بن محمد بن
الاديب وابو عبد الرحمن احمد بن الحسن الكاتب وابو القاسم
محمود بن اسما جيل الطريقة بشي احدى اعيان الشافعية وابو القاسم ناصر

بن سلمان بن ناصر الانصاري من اعيان الشافعية الضاوي ابو
العلاء عبيد بن محمد الفشيري وابو نصر عبد الرحمن بن احمد
بن سهل التبرج وابو بكر احمد بن محمد الفوشيني ثم النيسابوري
وابو محمد هبة الله بن سهل البسطامي ثم النيسابوري ابو المعالي
عبد الملك بن عمر الرازي وعبد الوهاب بن الاشاه الشاذلي وابو
الفنوح عبد الله بن علي بن سهل الخزرجي شق وابو طالب علي بن عبد الرحمن
الكنجودي وابو الطاسم عبد الرحمن بن عبيد الصمد لا كاف وابو حفص
عمر بن احمد بن منصور الصفا وبابو بكر محمد بن محمود الجوهري
وصاعد بن الحسن الصاعدي ومن اهل يهق ابو محمد عبد الجبار
بن محمد الخراسي ومن اهل اسفرائين ابو الفنوح محمد بن الفضل
الصوفي الزاهد وابو يعقوب يوسف بن ابراهيم التوثي وابو عبد الله
محمد بن علي وابو السعادات محمد بن عجمي الرسول البغدادي تزيل
اسفرائين ومن اهل خواف ابو المعالي مسعود بن ابي المظفر حمد بن
محمد اعيان الشافعية ومن اهل نسا ابو بكر عبيد الله بن ابراهيم
النفنازاني واخوه ابراهيم محمد بن ابراهيم ومن اهل بيورد ابو
الحجاس بن عبد الرحمن بن عبد الله البزار ومن مبتهنا ابو بكر محمد بن
احمد الخطيب ومن اهل سرخس ابو بكر محمد بن الحسن الزندخاني

خاله وأبو نصر محمد بن محمود الشجاعى الزاهد المرحوم بسلا
مسرا وأبو محمد الفضل بن محمد الزبى أحدى أعبان الشافعية
وأبو الفاسم صاعد بن محمد بن الحسين السهلوى الزاهد وأخوه
أبو يعقوب يوسف بن محمد بن الحسين وأبو سعد أسعد بن
محمد بن الحسين وأبو حفص عمر بن محمد وأبوه أبو الفتح محمد
بن عمر وأبو عبد الله محمد بن الحسن السرفغانى وأبو العلى محمد بن
الحسن الجوبى ثم السرخسى ومن أهل بلخ الحافظ أبو شجاع عمر بن
محمد بن عبد الله البسطامى ثم البلخى الملقب بضياء الإسلام وأخوه
أبو الفتح محمد بن محمد بن عبد الله البسطامى والحافظ أبو الحجاج يوسف
بن محمد بن فارس لا ندلسى الجبائى فزى بلخ والفاضل أبو سعد عمر
بن على الحمودى والد الفاضل الحميد أبو بكر محمد بن محمد الخلقى
الملقب بشيخ الإسلام وأبو جعفر أحمد بن محمد الخلقى وأبو حفص
عمر بن على السبخى ثم البلخى وأبو الفتح نصر الله بن منصور الدوبى
فزى بلخ وأبو الفضل عائشه بنسب إلى بكر بن مجروح أهل بخارى
أبو عمر وعثمان بن على البلندى وأبو محمد الحسن بن الحسين لا ندلسى
شيخ الطريقة وأبو محمد عبد الحليم بن محمد البرلى وأبو عبد الله محمد
بن عمر بن عبد الملك الصغار وعنه أهل سمرقند أبو الفتح محمد

وأبو

أبو أحمد

أبو

أبو العلى

أبو

أبو الرضى

أبو حفص

أبو هري

أبو الجبار

أبو الفضل

أبو عبد الله

أبو فزى

أبو

أبو جهم

أبو

أبو محمد

أبو

بن عبد المجيد الاسمدي احدا عبا الخفيرة والوالعالى محمد بن نصر
بن منصور المدنى الخطيب وابو جعفر محمد بن الحسن بن محمود بن البيع
وابو الحامد محمود بن احمد بن الفرج الساعرجى وعبد الرشيد بن ابي
حنيفة الواليجى ومن اهل كسن ابو محمد الحسن بن نصر الكاساني ثم الكنى
ومن اهل نسف ابو العالى احمد بن صدر الاسلام ابي ايسر محمد بن
محمد بن عبد الكريم البرزدى احدا عبا ان الخفيرة وابن عمه ابو ثابت
الحسن بن فخر الاسلام ابي الحسن على بن محمد بن عبد الكريم وابو
يعقوب يوسف بن ابي بكر الايسنى ولخوه ابو العيين مهيون بن ابي بكر
وابو نضر احمد بن عبد الجبار البلدى وابو عبد الله الحسين بن خليل
وابو الغامر سعيد بن الحسين ومن اهل كاسان ابو عبد الله محمد بن
يعقوب ومن اهل فرغانة ابو حفص صريبن احدا المظنباني ومن اهل
النشامنى ابو سعد احمد بن محمود وابو عبد الله محمد بن اود بن رضى
الابللاقى سمع منه بمصر ومن اهل خوارزم ابو عمر وعامر بن الحسن
الرمخسرى ومن اهل جرجان ابو محمد الحسن بن محمد الاسترابادى فالقى
الرى ومن طبرستان ابو بكر محمد بن الحسين الطبرى وشهر دور
بن الحسن الطبرى وابو البدر صاعد بن سلم المازندراني وابو عجم
الضجاري بن على الاملى النبيل والسيد ابو جعفر المهدى بن اسماعيل

الحسيني الرعشي الساسري ومن اهل جبلان ابو عبد الله محمد بن
عبد الكريم ومن اهل قومس ابو الحسن محمد بن محمد بن محمد بن ابي
بكر السهلي البسطامي خطيبها وابو الحسن مسافر ابن محمد بن علي
البسطامي واخوه ابو محمد احمد بن محمد بن علي وابو القاسم عبد الكريم
بن محمد بن ابي منصور الدامغانى الروماني وابو سعد عمر بن علي
الدامغانى ومن اهل التري سر ستم بن هاشم الفاضل نجوار ومن اهل
ساو ولا وابوها شتم محمد بن محمد بن عيسى الساسري قاضها ومن اهل
اصبهان الحافظ ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد الدقاق سمع
منه مهر ود الحافظ الكبير ابو القاسم اسما عيل بن محمد بن الفضل البجلي الطي
والحافظ ابو نصر حمد بن عمر الغازي والحافظ ابو بكر محمد بن شجاع الفتواني
والحافظ ابو سعد احمد بن محمد العمر وف بابن البغدادى ودى والحافظ
ابو العلا احمد بن محمد بن الفضل ويقال له مجنك والحافظ ابو مسعود
عبد الجليل بن محمد العمر وف بكوتاه والحافظ ابو احمد ميمر بن عبد
الواحد الفرشتي العمر وف بابن الفاخر والحافظ ابو موسى محمد
بن عمر المديني ومسند اصبهان ابو الفرج سعد بن ابي الرجاء
الصبري ومسند الزمان ابو عبد الله الحسن بن العباس الوستني و
ابو القباس احمد بن محمد بن احمد بن هالة الرماني المقرئ وابو

ابن خضر
محمد بن البيع
ابن ابي
في تم الكنى
محمد بن
وقايت
كريم وابو
نابى بكر
خليل
محمد بن
ابن اهل
ابن بن رضى
الحسن
دى ناضى
ابو مسر
نابى واهلهم
اسما عيل

عبد الله الحسين بن عبد الملك الخلال وأبو الخبز شعبة بن عمر الصائغ
وأبو نصر محمد بن أبي الترجا الصائغ الموزن والنجم طالب بن علي بن
شهر بأس البيع وأبو المطهر عبد النعم بن أحمد الجوباري وأبو
منصور محمود بن أحمد بن عبد النعم الجوباري وأبو الخبز عبد السلام
بن محمود الحسن أبادي وأبو المظفر شبيب بن محمد بن خورقة
المارباني وأبو طاهر محمد بن إدريسهم بن مكي الظلزي وأبو الفتح
محمد بن علي بن الحسين النظري وأبو الوفاء محمد بن الفضل
الثاني وأبو بكر محمد الفضل الخاني وأبو سعد أحمد بن محمد
بن ثابت الجعدي ثم الأصبهاني وأبو عبد الله محمد بن محمد
بن أحمد المديني وأبو عبد الله الحسين بن حمد العمري وأبو
طاهر أحمد حامد النفطي وأبو محمد سفيان بن إبراهيم بن
مندة والفضل بن أحمد بن علي ومن أهل الكرج أبو الصفا ناسر
بن أحمد الحموي ومن أهل ومن أهل الكرج أبو الصفا ناسر
بن علي الصوفي وأبو نصر عبد الواحد بن عبد الملك الزاهد
وأبو الحسن محمد بن عبد الملك وأبناء أبو عمر وهب الله وأبو
مشرر رزق الله والفاضل أبو سعد سليمان بن محمد وأبو نصر
عبد الحكيم بن المظفر ومن أهل بروجرد فاضلها أبو المظفر شبيب

بن الحسين ومقر بها الوعل الحسين بن احمد وصالح بن
اسماعيل الجبلي ثم البروجردى ومن اهل همدان ابو عفوف
يوسف بن اوب الهداني شفيخ الطريقة سمع منه بحر ووالوعل
احمد بن سعد العجلي الملقب بدبع الزمان احد اعبان الشافعية
وابو الفنوح محمد بن محمد بن الطائي الواعظ ابو الحسن نصر
بن المظفر البرمكي البغدادي نزيل همدان ومن اهل حلوان
ابو سعد نجدي بن علي سمع منه يبر وجين وزهاذهايا الى
ماوراء النهر سوكا من جهة الخليفة المسترشد بالله الى
الخافان محمد بن سليمان صاحب ماوراء النهر ومن اهل بغداد
الحافظ ابو البركات عبد الوهاب بن المبارك لا غاطي والحافظ
ابو الفضل محمد بن ناصر السلاحي والحافظ ابو المعالي صالح بن
شافع الجبلي ثم البغدادي والحافظ ابو القاسم اسماعيل بن احمد
السمري قندي ثم البغدادي والحافظ عبد الرحمن بن محمد بن
هند وية الفارسي ثم البغدادي والحافظ ابو الفرج صبد الخاق
بن احمد بن يوسف والحمدت الرحال ابو الحسن سعد
الخيري بن محمد الاندلسي نزيل بغداد دوابو بكر المبارك
بن كامل الخفاف مقيد بغداد وابو جعفر احمد بن محمد

بن عبد العزيز العباسي مسند بغداد داود الفتح محمد بن عبد
الباقي المعروف بابن البطي مسند العراق وابو بكر محمد بن عبد الباقي
الانصاري المعروف بابن قاضي الاندلس مسند افاق وابنه
ابوطاهر عبد الباقي وابو النجيب عبد القاهر بن عبد الله بن
محمد بن عموية البكري السهرودي ثم البغدادى شيخ الطريقة
وابو العباس احمد بن ابى بكر الوزير بن السرخسى ثم البغدادى لحد
احسان الخفيفة وابو الحسن محمد بن المبارك المعروف بابن الخمل
احد احسان الشافعية والوزير ضياء الملك ابو الفتح احمد بن الوزير
الشهير نظام الى على الحسن بن على بن اسحاق الطوسي نزيل بغداد
وزير الخليفة المسترشد بالله والوزير ابو القاسم على بن طرل والعباس
الزيبى الملقب بعين الدردشرف الدين وزير الخلفيتين المسترشد
بالله والمقتضى الامر الله واخوه ابو الحسن محمد بن طرل والزيبى وفر
كانت ابان محمد الحاحب وابو المسك غبر بن عبد الله السورى و
ابو النجم بدرس بن عبد الله الاصفى وابو الدارس ياقوت بن عبد الله
الرومى التاجر وابو الحسن على بن ابى باسر الحلابى التاجر سمع منه
جبر و ابو منصور عبد الرحمن بن محمد بن عبد الواحد الشيبانى
القزاز المعروف المعروف بابن زرنيق وابو منصور سعيد بن

محمد بن عمر الزائر وأبو المكارم المبارك بن علي الخزاز وأبو عبد الله
 محمد بن محمد بن أحمد الكوفي السدلال وأبو طاهر محمد بن علي بن محمد
 العللاف وأبو المعالي عبد الخالق بن عبد الصمد النحاس وأبو نصر
 أحمد بن محمد بن أبي الشاهد وأبو محمد يحيى بن علي المدبر وأبو
 منصور علي بن عبيد الله الأمين المعروف بابن سكينه والد الخافظ
 أبي أحمد عبد الوهاب وأبو البركات اسماعيل بن أبي سعد الصوفي
 وأبو علي الحسن بن محمد الزاذاني الواعظ وأبو منصور محمد بن عبيد
 الملك بن الحسن بن خيرون المقرئ وأبو طاهر الخليل بن علي
 الجويقي المقرئ وأبو المكارم المبارك بن أحمد الأندرجي المعروف
 بابن الحجر وأبو منصور موهوب بن أحمد الجويقي وأبو الحسن أحمد
 بن عبد الله الأينوسي وأبو العللاء الخصيب بن للوتل التميمي و
 أبو عبد الله الحسن بن محمد الخرق وأبو محمد المبارك بن أحمد
 البرداني وأبو العزم المبارك بن أحمد بن عبد الغفر الأناضلي
 وأبو الكرم يحيى بن الحسين الجمحي وأبو المعالي عبد الله بن عبد
 الرحمن السلمي وأبو طاهر محمد بن علي بن أحمد التابتي وأبو
 اسحاق إبراهيم بن محمد بن إبراهيم المقرئ وأبو بكر محمد بن محمد
 السنديني وأخوه أبو محمد عبد الله بن محمد وأبو اسحاق إبراهيم

بن أحمد بن مالك الديرعاقولي وأخوه أبو الفضل محمد بن أحمد و
أبو الحسن علي بن هبة الله الزهموي الأخرجي وابن أبو الحسن علي سمعته
وكنية وأبو الفضل عبد الرحمن بن أحمد بن الأخوة وأبو علي محمد بن هبة
الله بن عبد الله البصيدي أي ثم البغدادى وأبو عبد الحسين بن
الحسن المقدسي ثم البغدادى وعبد الرحمن بن الحسن الفارسي
ثم البغدادى وأبو الفضل محمد بن عمر الأرموي ثم البغدادى و
أبو عبد الله شافع بن عبد الرشيد الجعفي ثم البغدادى وأبو الحسين
أحمد بن علي قاضي القضاة محمد بن علي الدامغانى البغدادى وأبو جعفر
محمد بن علي السمناني ثم البغدادى وأبو عبد الله محمد بن أحمد بن محمد
بن عبد القاهر الطوسي ثم البغدادى وأبو الصمصام ذو الفقار بن محمد
العلوي الحسيني المروزي نزيل بغداد وأبو الصالح عبد الصمد بن
عبد الرحمن الحنوي نزيل بغداد وأمام الخبر فاطمة بنت أبي حكيم عبد
الله بن إبراهيم الشيرازي ثم البغدادية وخالة الحافظ أبي الفضل محمد
بن ناصر وشهادة بنت أحمد بن الفرج الأبري الكاتبة ومن أهل
الكوفة الشريف أبو البركات عمر بن إبراهيم الحسيني الزيدى وأبو الفنا عم
محمد بن محمد بن علي بن جناح الزيداني وأبو الحسن صافي عبد الله
بن المناوي وأحمد بن يحيى بن الناقة المسلمي ومن أهل واسط أبو

عبد الله محمد بن علي بن القطيب الجلابي المالكي وابو الكرم نصر الله بن
محمد المعروف بابن جلتخت وابو الحسين احمد بن عبيد الله الامدي ثم
الواسطي المعروف بابن الاخلاقي واخوه ابو الرضا المبارك بن عبيد
الامدي وابو السعادات المبارك بن الحسين واخوه ابو عبد الله محمد
بن الحسين ومن اهل الجزيرة ابو الفضل عبد الله بن احمد بن محمد بن
عبد الفاهر الطوسي ثم البغدادى نزيل الموصل وخطيبها وسند ما
ابو عبد الله الحسين بن نصر بن خميس الجهني الموصلى الملقب بناج الاملاك
احد اهلان الشافعية وابو بكر محمد بن الفاسم الشهري وري ثم للوصلى
المعروف بفاضل الحافقين والوزير كويماجي بن عطف الموصلى و ابو
اسحاق ابراهيم بن محمد بن بهمان الغنوى الرقى ومن اهل الحجاز ابو زكريا
يحيى بن عبد الملك المكي سمع منه باصبهان وابو عبد الله كتيبي بن سعيد
المكي الوكيل وابو الكرم مبارك بن مسعود المكي الفضال وابو الحسن بن
بن عبد الله الجيشي المكي وابو الحسن علي بن ابراهيم الانصاري اللند
السر قسطنطيني نزيل مكة ومن اهل الشام الحافظ الكبير ابو الفاسم علي بن
الحسن بن هبة الله الدمشقي المعروف بابن عاكور واخوه ابو الحسين
هبة الله بن الحسن الامين والحافظ ابو علي الحسن بن مسعود بن الوزير
الدمشقي وابو بكر يحيى بن سعد وبن الاندلسي الفرضي نزيل دمشق

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

وأبو محمد هبة الله بن أحمد بن علي بن عبد الله بن طائوس الجبيري
الدمشقي المقرئ وأبو الفتح نصر الله بن محمد المصيصي ثم الدمشقي
وأبو اللفظ محمد بن أسعد العراني ثم الدمشقي المعروف بابن
الحكيم وأبو طاهر إبراهيم بن الحسن الحموي المعروف بالحسيني نزيل
دمشق وأبو محمد عبد الله بن علي القصري الحلبي وأبو طالب عبد
الرحمن بن الحسن الحلبي المعروف بابن العجمي سمع منه بدمشق
وأبو علي الحسن بن بشر الحسقلاني النقاش وجماعة كثيرة غيره هؤلاء
من أهل هذه البلاد ونواحيها حيث يفوق الحصر طائف معجم
البلدان التي سمع بها أو ما شيوخه بالأجازة فمنهم أبو الو
الحسن علي بن محمد المرزوري الأبرهني الدهاك وأبو سعد
عثمان بن علي بن شراف المرزوري البجدي وأبو علي الحسن
بن مسعود البغوي أخو محيي السنة أبي محمد الحسين الحافظ
صاحب معالم التنزيل وشرح السنن وأبو عبد الله عيسى بن
شعيب السنجري والد أبي الوقت عبد الأول وأبو الحسن محمد
بن حاتم الطوسي والوزير أبو الحاسن عبد الرزاق بن عبد الله
بن علي بن اسحاق الطوسي وزير السلطان الكبير وعز الدين
أبي الحارث سنجر ابن ملكشاه السلجوقي وهو ابن أخ الوزير

التحرير نظام الملك ابى على الحسن بن اسحاق والوناصر مسلمان بن ناصر
الانصارى النيسابورى احدى اعيان الشنافعية وابو الفضل احمد بن محمد
بن احمد بن ابراهيم الميلى ابى النيسابورى الكا ديب والونصر محمد
بن عبد الله الراوى بنى النيسابورى وابو عبد الله محمد بن الحسين
البلخى القلانسى وابو عبد الله محمد بن على بن سعيد النجاشى المعروف
بفتح القضاة وابو الفضل بكير بن محمد الانصارى الزرى بخارى
الملقب بنمس الاممة احدى اعيان الخففية وابو حفص عمر بن محمد النسفى الحافظ
وابو عمر عبد الكريم سرير الطبرى وابو بكر ملكا د بن على العمرى الكفرى
وابو القاسم غانم بن محمد البرجى مسند اصبهان وابوطاهر عبد الكريم
بن عبد الرزاق الحسن ابادى الاصبهاني وابو بكر احمد بن محمد بن
الحسين الاخرجاني وابو على محمد بن سعيد بن بنهان البغدادى
الكرخى الكاتب مسند العراق وابو الخير صبا ركب بن الحسن البغدادى
الفسال وابو الوفا على بن عقيل البغدادى المحبلى ولخرون وعده
شيوخه بالسماع والاجازة يبلغ سبعة آلاف شيخ وهذا انتهى لم
يبلغه سواه ولما رجع من رحلتها دالى وطنه جبر وسنة قات
وتلتين ف تزوج وولد له ابو المظفر عبد الرحيم فرحل به النيسابورى
ولو احيى واهل لة ونى احيى وابلخ و سمرقند و بخارا و خرج له

الحسين بن محمد
عبد الله
لدين
فى الزبير
ابو محمد
الحسن
عبد الله
لدين
فى الزبير
الحسين بن محمد
عبد الله
لدين
فى الزبير
الحسين بن محمد
عبد الله
لدين
فى الزبير

معهما ثم عاد به الى صرو والقي عصاء السقر بعد ما شق الارض
شقا واقبل على التضيف والاملاء والوعظ والتدريس بالمدريسة
العريدة ونشر العلم وسمع منه الحديث جماعة من مشائخه و
اقرانه فمن بعد هم مثل الحافظ الكبير الى القاسم على بن الحسن بن
هبة الله بن حاكم وابنه ابى محمد القاسم بن على والحافظ ابى بكر محمد
بن على بن ياسر الاندلسى الحيماني والحافظ ابى عبد الوهاب بن
على البغدادي المعروف بابن سكين وابى يعقوب يوسف بن علي ك
الخفاف وابى روح عبد العزيز بن الهروي وعيسى بن عبد العزيز
الانعم وابنه ابى المظفر عبدا الرحيم بن ابى سعد عبد الكريم السمعي وغيرهم
من اهل خراسان والفراباء وروى عنه بالاجازة الحافظ ابو بكر
محمد بن موسى الحاراني الهمداني وغيره وكان بيت بينه وبين الحافظ
ابى القاسم بن عسكركرودة الكيدية واجتماع على الطلب ولما تقاربا
ولزم كل وطنه لم ينقطع كتب احدهما عن الاخر مع بعد الديار
وذكره الحافظ في تاريخ دمشق وقال كتب عنى وكتب عنه وكان
متصونا عفيفا ذيل تاريخ بغداد وقال وهو الان شيخ خراسان
غير صدف عن صدق ومعرفة وكثرة سماع الاجزاء وكتب مصنفة
والله ببقية لنشر السننة ولو فقه لا همال اهل الجنة وارسل الوسم حكمة

كتابا الى الحافظ سماه فسطح الغرام الى مساكني الشام في ثمانية اجزاء و
مالا لزال ابو سعد جبر وعلى الطريقة المحمودية علما وعبادة على ويعيظ
ويدرس ويصنف الى ان توفي وكان عالى الهمة سريع الكتابة مليحها
مضبوط الاوقات حسن التصانيف فمن تصانيفه ذيل تاسير بغداد
للخطيب وتاسير مصر ومع البلدان والتجوير في المعجم الكبير ولا تناسب
وتاسير الخوفا للمتأخرين من الرواة والتشد والعهد لمن التفتى بابي
سعد وليفية المشتاق الى ساكن العراق وفسطاط الغرام ساكن الشام
وفضايل الشام والهروغ الى الاطكان وطرازالذ هب في ادب الطلب
والاخطار في ركوب البحار والاسفار عن الاسفار وتحفة المسافر
والتوجيه والخساسة في الكسب والتجارة والهدايا والتمايا والرسائل
والوسائل والتذكرة والتبصر والاملاء والاستغلاء والامل والسايق
والمصافحة والدعوات المربية عن الحضرة النبوية والناسك وعن
الغزاة وذكري حبيب وبشرى مشيب وغير ذلك من التصانيف
والتفاسير وهي نحو الخمسين ومضفاو كانت وفاته بمصر في اول ليلة
من ربيع الاول سنة اثنتين وستين وخمسة مائة ودفن بسجستان
مقبرة مصر وقد ذكر الذهبي وابن ناصر الدين اياه لكن اياه
في طبقات الحفاظ واما ابنه ابو النضر عبد الرحيم فكانت ولادته

درسته

نحو و

من بن

ابو محمد

ب بن

ك
ابو النضر

عبد العزيز

لذي فريز

نظا البكر

الحافظ

لما تقارقا

الذي يار

وكان

غراسان

بعضه

بعضه

في ذي القعدة سنة تسع وثلثين وخمسمائة بنيسابور وقبل سنة
سبع وثلثين وخمسمائة بنيسابور وقبل سنة سبع وثلثين فطاف
به ابولا في بلاد خراسان وما وراء النهر واسمعه الكثير وجمع العوالي
في مجلدتين ضخمتين ومجاشات اخذ وشغله بالفقه والادب والحديث
وروى عنه في الذيل وقد مر ابوالظفر حتى حدث بالكثير
ورحل اليه الطلاب وانتهت به رياسته اصحاب الشافعية
ما تهرؤ في سنة خمس عشرة وستائة وقيل بل عدم لهافي
الراهية العظمى والحادثة الكبرى اعنى وقفة التماس سبع عشرة
وست مائة وبه كان ختام هذا البيت الكبير والبقاء الله الملك القوي
ولنرجع الى ما كنا بصدد ذكره والتوفيق من عون الله ومدد

سنة

و علامه را زان محو حاصل بختشال قابل کمال و فضل اسمعانی است چنانکه تکیه کرده ام بر ما بال با ستم تر از هم العباد ذایب قوام العباد اعداء و درق اصل

نموده و علامه کتاب انبسمعانی است و این دلیل کمال و افتاد بر اسمعانی است چنانکه در ترجمه الفوائد القسریسم

ان الرضی ابریم الحمد لله علی افضاله و الصلوة و السلام علی حبیبه محمد و عصبه و الد و بعد فهمید که

ترجم حفاظ الحدیث و نقاد الاثر استخرجت من کتاب الانساب الامام تاج الاسلام

الی سعد عبد الکرم من محمد بن منصور السمعانی المزدنی فتمده الله بغفرانه و امکنه

حد یقه جانان دون غیره من الکتاب مع اختصار فی بعض التراجم دون بعض

و ختمت عبارة صاحب الانساب فی کلی ترجمة بقولی انتهى و سر دست فی بعض التراجم

بعد قلم عبارة المؤلف ما فیہ مزید فایده مصدرا بقولی قلت ثم الی اخره من

الاسماء بذو الالهی و الانساب و الالتفات لبسمل استخراجها علی الطلاب و التوفیق

من الله و التکلیل علیہ فانہ تعالی جواد کریم و عهاب

وعلا ما بن خلدان و کتاب خود و فیات الاعیان کمال طرح و شناسے سمعانی نمود و پندار چنانچه دینات الامم در حق معتمد ۱۱۰۰ و در حق معتمد ۱۱۰۱
تاج الاسلام ابو سعد عبد الکبیر بن ابی بکر محمد بن ابی الظفر بن المنصور بن محمد بن
عبد الجبار بن احمد بن جعفر بن احمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الربیع بن مسلم
بن عبد اللہ بن عبد الجبیب القیمی السمعانی المروری الفقیہ الشافعی الحافظ الملقب
قوام الدین ذکرہ الشیخ غر الذین ابو الحسن علی بن کثیر الجزیری فی اقل مختصر
فقال کان ابو سعد واسطة عقد البيت السمعانی وعینهم الباصرة ویدهم الناصرة والیہ
اتهمت ریاستهم وبہ کلمت سیادتہم رحل فی طلب العلم والحمد یشالی شرق الارض
وغربها و شمالها وجنوبها و ساغری ما وراء النہر و سائر بلاد خراسان و عراق و فست
والی قومی و السری واصہان و ہمدان و بلاد الجبال والعراق والحجاز والموصل والجزيرة
والشام وغيرها من البلاد التي يطول ذكرها ويتعذر حصرها ولقي العلماء واخذ عنهم
وجالسهم وروى عنهم واقتدى بفعالهم الحميلة واثارهم الحميدة وكان عدة شيوخه
تزيد على أربعة آلاف شيخ و ذكر في بعض اماليہ فقال و دعني لله بن محمد خا لب
ابو محمد الجبلی الفقیہ نزیل الانبار و بکی و الشد فی

ولما برز و نا التو و یعصم بکونوا و بکنا عقیقا با و ادا س و اهلینا کو و س الفرافا
مرزبان

وهيات من سكرها ان يفيقا. . . تولوا فاتبعتهم اذ سعى. . . فصاحوا الغريبي وصمى الحكيم
وصف التصانيف الحسنة العزيزة الفاتحة فن ذلك تذييل تاريخ بغداد والذى
صفه الحافظ البوكري الخطيب وهو خمسة عشرة مجلد ومن ذلك تاريخ مروزيدي
على عشرين مجلدا وكذلك الانساب نحو ثمان مجلدات والمختصر هو الموجود
بايدى الناس والاصل قليل الوجود وذكر البوسعد السمعاني الذى كوفى ترجمته
والده ان اباه حج سنة سبع وتسعين واربعمائة ثم دعا الى بغداد وسمع بها الحديث من
جماعة من الشايخ وكان يعظ الناس بالدرسة النظامية ويقر عليه الحديث و
يحفل عليه الكتب واقام كذلك مدة ثم رحل الى اصهبان فسمع بها من جماعة كثيرة
ثم رجع الى خراسان واقام جرحا الى سنة تسع وخمسين ومائة وخرج الى نيسابور
قال البوسعيد وخلفى واخى اليها وسمعا الحديث من ابى بكر عبد الغفار بن
محمد الشيرازى وغيره من الشايخ وعاد الى مرو وادركته النية وهو شاب ابن
ثلاث واربعين سنة وكانت ولادة البوسعد المذكور هو يوم الاثنين الحادى
والعشرين من شعبان سنة ست وخمسين وتوفى بمرو فى ليلة غرة سنة اثنين و
ستين وخمسمائة رحمة الله تعالى وكان ابوه محمدا اما فاضلا فقيهنا مناظرا فاضلا فقيها
شافيا حافظا وله الاملاء الذى لم يسبق الى مثله كلام على التنوير والاسانيد و ابا ن
مشكلات وله عدة تصانيف وكان له شعر غسله قبل موته وكانت له اذ تلقى جملوى
الاول سنة ست وستين واربعمائة وتوفى وقت فراغ الناس من صلوة الجمعة ثانى

صفر سنة عشر وخمسة ودفن يوم السبت عند والد أبي المظفر بنجران إحدى
مقابر مرو رحمه الله تعالى وكان حجة المنصور امام عصر بلا مدافعة اقوله بذلك
الموافق والخالف وكان حنفياً لذهب متعينا عند انتمهم فحج في سنة اثنتين وستين
واربعائة وظهر له بالحجاز ما اقتضى انتقاله محناً وقصبة اشديلاً فصر على ذلك وصر
امام الشافعية بعد ذلك يدرس ويفق وصف في مذهب الشافعي رضي الله عنه
وفي غير من العلوم تصانيف كثيرة منها هاج اهل السنة والاقتصاص والورد على
القدرية وغيرها وصف في الاصول القواطع وفي الخلاف البرهان يشغل على قريب
من الف مسألة خلافة ولا وسط ولا اضطلام سر في مذهب أبي زيد الدبوسي واجاب عن
الاسرار التي جمعها وله تفسير القرآن العزيز وهو كتاب نفيس وجمع في الحديث الف حديث
عن مائة شيخ وكل عليها فاحسن وله وعظ مشهور بالجودة وكانت ولادته سنة مست
وعشرين واربعمائة في ذي الحجة وتوفي في شهر ربيع الاول سنة تسع وثمانين طاب ثراه
رحمه الله تعلقه وفي بيته جماعة كثيرة علماء وروساء والسمعا في بفتح السين المهملة وبعد
الالف نون هذه النسبة الى سمعان وهو بطن قديم سمعت بعض العلماء يقول يجوز نكس
السين ايضا وكان لابي سعد عبد الكريم ولد يقال له ابو المظفر عبد الرحيم بكبريه والده
في سماع الحديث وطاف به في بلاد خراسان وما وراء النهر واسمعه الحديث وحصل
له النسخة وجمع له معجم الشائخه وثمانية عشر جزءا عوالم في مجلد من فخمين وشغله بالفقه
والادب والحديث حتى حصل من كل واحد طوافا صا لخاصا وحدت بالكثير ورجل

اليد الطلاب وكان محترماً ببلده ومولده في ليلة الجمعة لسبع عشرة ليلة خلت من ذي القعدة
سنة سبع وثلثين وخمسمائة ببغداد بور وتوفي بمرح ما بين سنة أربع عشرة وستمائة ورحمه

الله تعالى

مرحوم
أرجح

والعالم الغافل ملاكاتب جلبي، وكتاب مؤلف الظنون كالمرج وثنا وتجميل وتقييم سمعان نوحه بنه لغتسه كتب الظنون بادل مذكرا سنة ١١٢٠

(أضاب السمعاني) هو الأمام أبو سعد مبد الكرم بن محمد المروزي الشافعي الحافظ النوفى سنة ٥٦٢

اثنين وستين وخمسمائة وهو كتاب عظيم في هذا الفن وقامه يكون في ثمان مجلدات لكنه قليل البور

ولما كان كبير الجمل خطمه عز الدين أبو الحسن على بن محمد بن أنبوا الجزري النوفى سنة ثلاثين وستائة

زاد فيه أشبا ولا استدريه على ما قامه وسماه الباب وهو في ثلاث مجلدات وفتح في جواهر الألف

سنة خمس عشرة وسقائة وهو أحسن من الأصل على قول ابن خلكان أنه الحمد لله الذي أحسن كل شئ

خلقه وبدأ خلق الإنسان من طين الخ ثم خطمه السيوطي وجزوه عن التفسيرين وزاد عليه أشبا

وسماه لب الباب في تحرير الأنساب أوله الحمد لله للزهد من الأشبا الخ قال وقد استقصيت كثير

مما أجهت واستدركت منه جميعا ما به من معجم البلدان لياقوت وهو في مجلد صغير الخ فرغ منه

في صفر سنة ثلاث وسبعين وثمانائة قول قد أدوت كتاب اللب جميعا في القسم الثاني من سلم

الوصول إلى طبقات الفحول واستدركت عليهم كثير من الأنساب ولله الحمد ونخلص أيضا القاضى

الدين محمد بن محمد الحفص الشافعي النوفى سنة أربع وتسعين وثمانائة

مسحوق
لرصدن و جوشن

و علامه صدیق حسن خان مولی و کتاب خود را بر علوم معارف اسلامی شرح نمود و چنانچه گفته تا بحال اسلام ابو مسیحید ابوالمود مستطیر ۱۳۳/۲۳

السهماني عبد الكريم بن ابى بكر محمد بن ابى الظفر المروزي القتيبة الشافعي رحل في طلب العلم
والحديث الى شرق الارض وغربها وجنوبها وشمالها وسافر الى ما وصل ما النصر وسافر
بلاد خراسان عددة فصاف والى قومس والري واصبهان وهمدان وبلاد الجبال والعراق
والبحران والوصل والجزيرة والشام وغير هامن المدن التي يطول ذكرها ويتعذر حصرها
ولقى العلماء واخذ منهم وجالسهم وروى عنهم واقتدى بافعالهم الجميلة واثارهم
الحسنة وكان عدل شيوخه تزيد على اربعة آلاف شيخ وصف التصانيف المحنة
الغريبة والفائدة منها ذيل تاريخ بغداد وهو نحو خمسة عشر مجلدا وثار نحو سروس
يزيد على عشرين مجلدا وكذلك الانساب نحو ثمان مجلدات وقد قفنت
عليه هذه المجلد ولدت سنة ٢٢٠ في بروج سنة ٢٢٠ وكان الوفا وحده لا ايضا من الفضلاء العلما

مجلس سنجی
ص ۱۰۰

علامه صدیق حسن خان بهوپال در کتاب خود اتمام السلاکال مع تنیاسمعی نمود و چنانکه تاج الاملاک السلاک الوالحاف السلاک و ملوک السلاک
منتسب است از این

سعد و یقال ابو سعید عبد الکریم بن ابی بکر محمد بن ابی النضر المنصور بن محمد التیمی السعانی الرزازی الفقیه

الشافعی الحافظ شیخ من الدین ابو الحسن علی بن ابراهیم الجزری در اول مختصر خود گفته کان ابو سعد و اسطوره عقد البیت

السعانی و حنین البصرة و یوم التامرة و الیاء است ریاستهم و بهر کلت سیاست و بهم در طلب علم و حدیث بفرق و غرب و جنوب

و شمال ارض و حلت کرده و بخار و التور و سائر بلاد و خراسان و فحاشات رفته و قوس و روی و اصبهان و همدان و بابل و

جبال و عراق و محاز و مصل و جزیره و شام و جز آن از بلاد و کاک و شرمش محل منما و در حشرش شغف و ست و دیده و طافات

علای آن نمود و از آنها اخذ روایت کرده و اقتدا بافعال شان نمود و شایسته خود را زیاده بهر جای از شیخ است و در بعض

اعمال خود ذکر آنها نموده و گفته هرگاه که عبد الله بن محمد بن غالب الجیلی الفقیه نزاری از آنها در ارضت کرد این اشعار بخواند و گوید

نظم و لما یوزنا للتو و یجمعهم + بکوا القوا و بکینا عقیقا + ادا و اعلینا کوس الغلق + و جیهات

من سکرها ان نفیقا + بکوا لونا بجمعهم + ادا + فصلوا الغریق و صحت الحویقا + این خلکان

گفته و ما قبل فی الخفی تنفست الغدا و خدا و لوا + و غیر هم معارضة الطریق + فصلوا با الحویق

فقلت ابکی + فصلوا با الحویق و بالفریق سمعان تصانیف صنف و ادا و از انجیل تارخ خطیب بغداد است

در پانزده مجلد و تاریخ نز و زیاده بهرست مجلد و کتاب اللباب و در بهشت مجلد و انجیل روز و دست مردم

مختار و ست الشیخ عزالدین درسته مجلد مع الاستدراک فاصل قلیل الوجوه دست و می در تریک پدر خود گفته

کتاب میل

که دانش و سماع و تعمین و اربع مانع کرده بفرموده از جماعتی از شایخ خود سماع کرده و در مدرسه
 و عطف بملکت و در وی جریت بنویسند و تحصیل کتب بیکره نذیر بعد از آنجا اسپهان شتافت و از جماعت کثیر و صفا
 نمود و بکراسان برگشت و تاسع و خمس مانده در دقم ماند و بنیسا بود رفت و مرا و برادر را از کله بر و حدیث الالبتر
 عید الغفارین محمد الشیرازی و فیروزی از شایخ شریفی چون بکوه و کوه در گاو را در بیانت و دهی جوان بومیل و بومیل
 و لاهوت اوسعه در کرد و در و شنبه سبت یکم شعبان سنه ست و خمس مانده ست و وفات فروغ رابع الاول سنه اثنین و
 ستین و خمس مانده بدش محمد امام فاضل مفاخر حدیث فقیه شافعی حائظ بود او را اطلاع نیست که مثل آن سبق لید
 نیست بر توفیق عادت و اسانیه کلام کرده و مشکلات اداریان نموده چند تعانیف داده اشعار خود را پیش از
 ترک باب شست و فاش و قتل غراغ مردم از نماز و عید و روزه و عترت و خمس مانده اتفاق افتاده و جزا و منصور را امام
 عصر بود و بلا مدافعت مخالف و موافق بر اسرار اقرار است یعنی کرده اول تنفی نذهب متعین از کلمه ضعیف بود چون
 در سنه اثنین و ستین و اربع مانده حج کرده و در حجاز راه را متعنی انتقال بسوی نذهب امام شافعی ظاهر شد بعد و بکرم سبب
 نقل نذهب محنت و تعصب شد بر داشت و مبر کرده امام شافعی شده درس و افتاد تعنیف او همه در نذهب شافعی
 بود و تعانیف بسیار در او و منها مناجاج اهل السنه و الاتصاف و الودعی القدریه و غیره را در اصول قول طالع نوشته و خلاف
 بر بان ثابت نموده که کشتی بیکره از مسکو خلافت است تفسیری دارد نفیس و در حدیث کتاب الف حدیث عن مانده
 تنج و بر آن ستم نموده و در خطا و تشبیه و کجاست و فاش و در سماع اول سنه تسع و ثمانین و اربع مانده بوده و در
 حاد نشی جماعتی کثیر از علمای و سالک نشسته همان بیعت سین سبت بسوی سمان بطین از نیم و اوسعه و الکریم
 را بسری بود ابو الفخر عبد الرحیم که همراه پدر در بلاد خراسان و مادر او الفهر سماع حدیث نموده و نسخها جمع کرده برای
 مشایخ خود و همی بودند و بهیچ وجه و محال او در و مملکت نفیس و شغل و رفقه داده و حدیث بود آنکه از هر یکی

از شما عرض صالح بپرسا نیاید. اگر چه پیش کرد و ملا سبب سوئی داد و حلقه شما زود و در ملا و محترم می زیست و عاشق

U

درست از ربع عشره و ست مائت اتفاق افتاده ذکر این مملکتان

مرزا احمد بن محمد خان بدخشي در ترجمه تراجم الحفاظ ورق ٢٣٣

الحفاظ مسمى فرمايد علي بن محمد بن الطيب الواسطي ذكره في نسبة
الجلابي وقال بضم الجيم وتقدم الام الف وفي آخرها
الياء المنقطة بوحد ا هـ ذاك النسبة الى الجلابي المشهور
الذي اقول فيه القرآن سنة الف
وعشرين من هجرة من شق الف
بالبيان هو سنة الف وثمانين
هـ سنة مائة الف

هذه النسبة الى الحسن علي بن محمد بن الطيب الجلابي
المعروف بابن المغازلي من اهل واسط العراق كان
فاضلا عارفا برجال واسط وحدثهم وكان
حديثا على سماع الحديث وطلبه رتبة للذيل
التاريخ لواسط ولما تمت وانتهت منه سمع
ابا الحسن علي بن محمد الصدق الهاشمي و ابا بكر احمد بن
محمد بن طوطيب و ابا الحسن احمد بن المظفر العطار
وغيرهم وروى ناعنه ابنه بو اسط و ابو القسم علي
بن طراد الوصي ببغداد و غرق ببغداد في الدجلة
في صفر سنة ثلث وثمانين و اربع مائة و حمل ميتا الى
واسط فدفن بها و ابنه ابو عبد الله محمد بن علي
الجلابي كان ولي القضاء والحكومة بو اسط بينا به عن
ابي العباس احمد بن مختار المندائي وكان شيخا

فاضلا سمع اياه وغيره سمعت الكثير من اساطير التوتيين
جميعا و كنت لازمه مدة مقامي بواسط

ازين عبارات هم عظمت و جلالت ابن المغازلي بوجه عديده و طرق
که آنفا بعد عبارت کتاب سبحانی مبین شده و الفیلاح است و علوه بر آن ظاهر
باهر می شود که بهارت و برامت ابن المغازلی در علم حدیث بر تبت رسید که مرزا محمد یزدانی ارا
از حفاظ حدیث می شنود و همین سبب او را در کتاب خود که سنی بتراجم الحفاظ است
ذکر می نماید و از صدر کتاب تراجم الحفاظ این مطلب بر نه کمال و وضوح و تحقق میرسد
هر رزاق محمد یزدانی در دیباچه کتاب تراجم الحفاظ بعد حمد و صلوة می گوید و بعد
تراجم حفاظ الحدیث و نقاد لا تراخی جتها من کتاب الاثنی
للامام تاج الاسلام ابی سعد عبدالکریم بن محمد بن منصور
السمعی الطروزری تعمد لا الله بغفرانہ و اما مکنه حدیقه
جنانہ دون غیره من الکتاب مع اختصار فی بعض التراجم
دون بعض و ختمت عبارة صاحب الانساب فی کل
ترجمه بقولی انتهى و زدت فی بعض التراجم بعد تمام
عبارة المؤلف ما فیه مزید فائدة مصدرا بقولی

ازین عبارت ظاهر و بابرگردد که نزد مردان محمد خشتانی ابن الغازی از حفاظ حدیث و
فقاهان است و همین سبب ترجمه او را در کتاب خود آورده و **جلالت** لقب
حافظ از کلام خود و مرزا محمد خشتانی و الصبح و لایح است حیث قال فی اواخر
کتابه تراجم الحفاظ الحفاظ یطلق هذا الاسم علی من مهمونی
فن الحدیث و ازینجا برابر باب احلام و احباب الفهم ثابت و محقق می شود که نزد مرزا
محمد خشتانی ابن الغازی در فن حدیث ماهر بوده و کفی بذلک

وعظمت و جلالت لقب حافظان افادات و بزرگ علمای سننیم بنویس
نهمور می رسد نور الدین علی بن سلطان محمد القاری و مجمع الوسائل فی شرح الشماکلی
گفته تم الحفاظ فی اصطلاح المحدثین من احاط علمه بمائة الف
حدیث متنا و اسناد او الطالب هو المبتدی الواخب
فیه والمحدث والشیخ و الامام هو الاستاذ الكامل المحجة
من احاط علمه بثلثمائة الف حدیث متنا و اسناد او
احوال مر واته جرحا و تعدیلا و تاریخنا و الحاکم هو الذی
احاط بجمع الاحادیث المرویه کذلک و قال ابن الجوزی
الراوی ناقلا الحدیث بالاسناد و المحدث من
تحمل روایتیه و اعتنی بدرایتیه و الحفاظ من روى
ما یصل الیه و روی ما یحتاج لدریه ازین عبارت واضح است

که در اصطلاح محدثین حافظ کسی است که احاطه کرده باشد علم او بصید و زاهدیت
متنا و اسناد اُپس ثابت شده که ابن مغازلی و اربابی این کمال می باشد
و عبد الوهاب ابن احمد الشعرائی در کتاب نواحی الاخوان در ترجمه جلال الدین
سیوطی گفته و کان الحافظ ابن حجر یقول الشرط اذا
اجتمعت فی الانسان معی حافظاً فی الشهرة بالطلب
والاخذ من اخواه الرجال والمعروفة بالجرح والتعديل
لطبقات الرواة و موثقتهم و تمیز الصحیح من السقیم
حتى یكون ما یستخرج من ذلك اکثر مما یشترک
مع المستفاد اکثر من المتون فهذا الشرط من
خبر حافظ بنابرین عبارت ابن المغازلی از اکابر مشهورین^{الطلب}
و اخذ از افواه رجال و مؤثقت بخرج و تعدیل طبقات رواته و مراتب شان و تمیز
صحیح از سقیم بوده و مستحضرات او درین باب زائد از غیر مستحضرات او بوده

تذكرة المفاتيح طبقات صفوة ١٤٧١ هـ
 مطبوعه ١٣٧١ هـ / ١٤٧١ هـ / ١٤٧١ هـ
 مطبوعه ١٣٧١ هـ / ١٤٧١ هـ / ١٤٧١ هـ

المعارف دكن سنه

و بعد من العلم

وبما يدرك السمعة ككبر محققين عظام ضيقين و كبر محققين

وفاضل مصنفين

احمد ابن الغزالي جاجاد استاذ و كبر و بديع و خان احمي ج سكتيه

بهر و ايات و اقامات و تشييد و تشييد من تشييد - ابو الكرم خيس بن علي بن

احمد الواسطي الجوزي صرح و تشييد ابن السقاء و تشييد اهل و اسك كبراء و ارند از ابن

الغازلي نقل فرموده و او را شيخنا تفسير نموده آنها رحلت و عظمت و اعتبار و

اتحاد و كبر و ه چنانچه علامه ذهبي در تذكرة الحفاظ ترجمه ابن السقاء گفته قال السكفي

سالت الحفاظ خميساً الجوزي عن ابن السقاء فقال هو من

صريته مصر و لم يكن سقاء بل لقب له من وجوه الواسطيين

و ذوي الثروة و الحفاظ رحل به ابو فاسمه من ابى خليفة

و ابى يعلى و ابن زيد ان الجلي و المفضل بن الجندی و باريك

الله في سنة و علمه و اتقوا انه اولى حديث الطير فلم تقتضيه

نفوسهم فوشوا به و اقاموه و غسلوا و وضوه فوضي و لنظم

و لم يحدث احدا من الواسطيين فلهذا اقل حديثه

عندهم و توفي سنة احدى و سبعين و ثمان مائة حديثي

ذلك شيخنا ابو الحسن الغازلي

وعلامه ذهبى وكتاب نوذرة الغداة كل شرح تارة أبو بكر خميس نمره جنة نوذرة (٣٣) أبو بكر خميس بن علي بن أحمد تارة تارة الغداة ذهبى وكتاب نوذرة الغداة

الواسطى سمع على بن محمد النديم وأبا القسم بن البسوى وأبا النصر الزينى ووجه الله بن المخلص و

طقتهم بواسطه وبعد اذ (وكتب وجمع) وجرم وعدل روى عنه أبو الجوارى بن سعد بن محمد

الكريم واحمد بن سالم المقرئ وعبد الوهاب بن الحسن الغرضى والبواصر السلفى والبواكر

عبد الله بن عمران الباقلاذى مقرئ العراق وأخو دى قال السلفى سألت خميس الجوزى عن هذا

واسطه للتأخيرين فأجابنى وكان السلفى رثنى عليه ويقول كان عالماً ثقة بهلى من حفظه على كل حال

من سألده عنه وكان لا يوبه له (والجوزى) قريه شرقى واسطه قال ابن نقطة بهم من عهدنا الخو

من الأفاطى وطبقته وكان له معرفة بالحديث والآداب قال ومولده فى شعبان سنة ثنتين

واربعين وأربع مائة (رومات) فى شعبان ايضا سنة فخر وخمس مائة أخبرنا اسحق بن ابى بكر

اسحاق بن ابى الوالد بن ر واحدة أنا أبو طاهر السلفى أبى خميس بن علي بواسطه أنا عبد الله

من محمد بن غالب أبى أحمد بن محمد الجندى ثنا ابن ماعلى ثنا الحسين بن الحسن المروزى

ثنا ابن ابى عدى عن حميد عن اس قال واصل رسول الله صلى الله وسلم لومدى من الشهر واصلت

وصلا يدع التعقوت لعقمة الى است منظم الى الخط يطعن بلى ويسقنى (هذا) حديث صحيح

مدام الميرزا حسين
ارد ص ٢٤٨

وذهب في كتاب خود العيون من غير شرح شارح الوالكوم خميس ثم دونه چنانچه در قايح سنه ١٢٥٠ هـ و همسایه گشته است در باب سلسله طوایف
سنه ١٢٥٠ هـ و همسایه گشته است در باب سلسله طوایف
فصل الحمد على ما اراد وفيها ليس طغتكين التوبخ بالقناع فقتل وسبى وكانوا قد ساءوا بعبثون
في القناع وعلهم بدرك بن محمل صاحب طرابلس فرود و با سوء حال ولله الحمد وفيها توفى
الوالكوم خميس بن على الواسطي الجوزي الحافظ دخل وسمع ببغداد ومن ابى القاسم بن
الشرى وطبقته وكان عالما فاضلا والوبكر السيروى عبد الغفار بن محمد بن حسين
بن على بن سير وفيه اليساوري التاجر مستند خراسان واحد من حدت عن
الجبرى والصيرى صاحبى لاصم توفى في يولي الحجة عن مت وتعين سنة قال السمعاني
كان صالحا عابدا مرحل اليه من البلاد والوالقاسم الزراز على بن احمد بن محمد ابن
بيان مستند العراق واخذ من حدت عن ابن محمد وطبعة الكتابي والمحدث توفى
في شعبان عن سبع وتسعين سنة والرسال الوالخير المبارك بن الحسين البغدادي
المعروف الاديب شيخ الاثر ببغداد قرأ على ابى بكر محمد بن على الخطاط وجماعة وبواسط
على غلام التراس وحدت عن ابى محمد الخلال وجماعة ومات في جمادى الاولى عن
بصم وثمانين والواخطاط محفوظ ابن احمد الكلوزي ثم الازهي شيخ الخليله وصاحب

التصنيف وكان أماناً عظيمة ورعاً صالحاً وأمر العقل غزير العلم حسن الحاضرة جيد العلم

تفقه على الناطق إلى يعلى وحدوث عن الجوهري وتخرج بدائمة توفي في جهادى الآخرة من هنا

وسبعين سنة رحمه الله والخاتى الوطاهر محمد بن الحسين بن محمد الدمشقي من بيت المحدث

والعدالة سمع أباه أبا القاسم ومحمد احمد ابني عبد الرحمن بن أبي نصر وابن سعدان وطائفة

توفي في جهادى الآخرة عن سبع وسبعين سنة وأبي النضر أبو القيايم محمد بن علي بن ميمون

الكو في الحافظ روى عن محمد بن علي بن عبد الرحمن العنوفى وطبقته بالكو فتره عن أبي اسحق

البرمكي وطبقته بعد ادد و تأب في خطابة الكوفية وكان يقول ما بال كوفية من أهل السنة والحديث

والا انا وقال ابن ناصر كان حافظاً منقلاً ما سار بنا مثله كان يتجود ويوم الليل وكان أبو علس

العبد روى يثنى عليه ويقول ختم به هذا الشان توفي في شعبان عن ست وثمانين سنة ولقب

أبى الجود قلة رة وكان يسخو ويتعفف والبكر السمعاني محمد بن العلامة أبي الطغث نصرو بن محمد

المسعى المروزي الحافظ والده الحافظ أبي سعد كان بارحاً في الحديث ومحدثه والفقه وقائقة والده

ومنونه والتاريخ والنسب والوعظ روى عن محمد بن أبي عمران الصفار و دخل فسمع ببغداد من تأب

بن بشار وطبقته بنسبوا من نصر الله المحدثي وطبقته بالصهان والكوفية طاجاز أهل الكوفة وفهم

جمل أقرانه وعاش ثلاث وأربعين سنة

مدح أبو البركات
 إريافعي ٤٦٨

وعلمه يافعي در راة الجنان لغته وفيها توفي أبو الكوم خميس بن علي الواسطي الموحدي الحافظ وكانت راة الجنان يافعي ورق محفوظ ٢٢٥ ط

١١/٩

عالمًا فاعلاً شاعراً وعبد الفزار بن محمد بن حسين النيسابوري مسند خراسان والصبر في صاحب

الاصم قال السمعاني كان صالحاً جاداً رجلاً اليه من البلاد والفسان أبو الخير المبارك بن الحسين البغدادي

المصري الأديب شيخ الأقرابغداد وأبو الخطاب محفوظ بن أحمد الأديبي شيخ المناظرة صاحب

التصانيف وأبو طاهر بن محمد التميمي المروزي والد الحافظ أبي سعد وكان محمد المذكور

أما فاضلاً مناظر محمد تافقيها حافظاً شاعراً وله الأمل الذي لم يسبق إلى مثله تكلم على التوت

والاسانيد وابن مشكلاته وله عدة تصانيف وشعر وعسله قبل موته

۲
ص ۱۱۱
از لی شکر زاده

وعلامه احمد بن مصطفی المعروف بطاشکیری زاده المتوفی ۹۶۸ در شتاتن نغایه ورق ۹۶۸
کتاب خود شتاتن النعمانیه فی علماء الدوله العثمانیه محمد الدین را از علماء کبار
شترده چنانچه گفته و منهم العالم الفاضل المولے محمد الدین کان رحمہ اللہ فاضلا
صاحب سبب تہ مجودہ و طریقہ من ضیئۃ نصیر السلطان محمد خان قاضیا بایا
لعسکر المنصور بعد المولے الکورانی رحمہ اللہ

مع فخر رازي
از صدر حجرات

وعلاوة صدق حسن خان بجوالي كمال مدح وثناء فيروزي آبادي نوري وچنانچه تاج مكل مستطرد و قدس سره ٢٢
وراج مكل گفته محمد بن يعقوب بن محمد محمد الدين ابو الطاهر الفيروزي
آبادي اللغوي الشافعي الامام الكبير الماهر في اللغة وغيرهما من الفنون
قال في البدور الطالع ولد سنة ١٠٢١ بكاكازرون من اعمال شيراز وارتحل
الى العراق ودخل واسط ثم بغداد ثم دمشق وسمع بهام من التقى
السكي وجماعة زيادة على المائة كابن القيم وطبقته ودخل ابلبك وجماعة
وحلب والقدرس وسمع من اهل هذه الجهات واستقر بالقدرس
نحو عشرين سنين ودرس وكتفى وظهرت فضائله وكثر الاحتذاء عنه
تلك اجماعه من اكابر كاصلاح الصفدي وجمال في البلاد النعمانية
والشرقية ودخل الروم والهند ثم دخل اليمن فوصل الى زبيد بعد
وفاته اجمال الرعي في سنته فتلقاه الملك الاشرف اسمعيل بالقبول وبالح
في اكرامه وازاد اليه قضاء اليمن كله وقرع عليه السلطان ومودته
في تحديد استقر قدمه في زبيد الى ان مات وكان السلطان
الاشرف قد تزوج ابنته لمزيد جمالها ونال منه برا ورفعة و في

انشاء هذه المدة قدم ملة مراد انجاد و ربه او بالمدينة والطائف واقتنى
لنا نفيسة حتى قال انه اشترى منها الخمسين الف مثقال من الذهب
وله مصنفات كثيرة منها في التفسير لطائف ذوى التميز في لطائف
الكتاب العزيز في مجلدات والدر النظيم المرشد الى مقاصد القرآن
العظيم وفي الحديث فتح البارى في شرح صحيح البخارى ولعل ابو جبر
لم يسمع بذلك حيث سمى شرحه بهذا الاسم كل منه نحو عشرين
مجلدا وكان يقدر تمامه فى اربعين مجلدا وامتضاها السهل فى فرائض
الجهاد فى مجلد ولاسعاد بالاصعاد الى درجة الاجتهاد ثلث مجلدا
وتيسيل طريق الوصول فى الاحاديث الزائدة على جامع الاصول والاحاد
الضعيفة والدر الغالى فى الاحاديث العوالى وسفر السعادات والقاموس
وهو كتاب نفيس ليس له نظير وقد انتفع به الناس ولم يلتفتوا الى جرد
الى غيره قال النقي الكروانى كان عديم النظر فى زمانه نظما ونثرا لافادى
وحكى الخرجى انه رام التوجه فى سنة ٩٠٠ مكة فكتب الى السلطان ما
مثاله وما يهيه الى العلوم الشريفة انه غير خاف عليكم ضعف اقل
العبيد ورقة جسمه ودقه بيته وعلوسه وقد االى امره الى ان صار
كالمسافر الذى تحزم وامتقل اذ ومن العظم والراس اشتعل وضضع
السن وتقعقع الشئ ضاهوا لا عظام فى جراب وبنيان مشرط على خراب

وقد فاهز العشر التي تسميها العرب دفاقة الرقابة قد موع على المسامحة
الشريفة غير مودة في صحيح البخاري قول سيدنا رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم اذا بلغ المراءستين سنة فقد اعذر الله اليه فكيف من
ينصف على السبعين واشترط على الثمانين ولا يحمل بالمؤمن ان يصفى عليه
الربع سنين ولا يتجدد له شوق وعزم الى بيت رب العالمين ويزيارقة
سيد المرسلين وقد ثبتت في الحديث النبوي ذلك واقل العبيد
له ست سنين عن تلك المسالك وقد غلب عليه الشوق حتى
جل عمره عن الطواف ومن اقصى امنيته ان يجد العهد بتلاط العاهد
وليفوز مرة اخرى بتقبيل تلك المشاهدة وسؤاله من المرام الجسنته
الصدقة عليه بجهيزه في هذه الايام مجرد عن الاهالي والاقرار
قبل اشتداد الحر وغلبة الام فاك الفصل اطيب والريح ازيز ومن
الممكن ان يفوز الانسان باقامة شهرة في كل حرم ويحفظ في مهابط
الرحمة والكرم وايضا كان من عادة الخلفاء سلفا وخلفائهم كانوا يور
دون البريد عند اقصد التبليغ سلامهم الى حضرة سيد المرسلين
فاجعلني الله فداك ذلك البريد فلا اتقى شيئا سواه طارا يرس
شوق الى اللعبة الغراء قد زاد واستعمل القلص الوخاذة الزاد واستاذن
الملك المنعام زيد على واستودع الله اصحابا واولادا فلما وصل هذا

الى السلطان كتب في طرقة الكتاب ماثاله صدر الرجال المصري على السائنة
ما يحققه لك شفاها ان هذا اشقى لا ينطق به لسانى ولا يجرى به قلمى فقد
كانت اليمين عحياء فاستنارت فكيف يمكن ان تتقدم وانت تعلم ان الله
قد احيا بك ما كان ميتا من العلم فبالله عليه السلام وهبته ببقية
هذا العمر والله يا محمد الدين جئنا بارادة الى ادى فراق الدينوا نفيهما
ولا فراقك انت اليمين واهله انتهى قال الشوكانى رحمه الله في هذا الكلام
عبارة للمعتبرين من الافاضل السلاطين بتعظيم قد وعلاء الدين
وقد اخذ عنه الاكابر فى كل بلاد وصل اليه ومن جملة تلامذته
الحافظ ابن حجر والمقرئى والبرهان الحلبي ومات متعابا سمعه ورواه
فى ليلة عشرين من شوال سنة اثنى عشر كرام الشوكانى فى البدو الطالع رحمه
الله تعالى سلمه

عبد شمس المولى
 وصرح انه قد ذهب الى ان هذه الحجة لا يصح الاحتجاج بها من حيث ان في هذا القول
 بترجمه ابن القفا صرح بان هذا من الاشياء التي لا يمكن ان تكون في الدنيا بل هي في الآخرة
 واما ما نسبته من قول من قال ان هذا من الاشياء التي لا يمكن ان تكون في الدنيا بل هي في الآخرة
 وصرح ان من نسبته الى من قال ان هذا من الاشياء التي لا يمكن ان تكون في الدنيا بل هي في الآخرة

حيث قال شمس الدين المذنب في كتابه فتاوى الحفاظ

تذكره الفتاوى جود ثلث عشرة
 سورة / ٨ مطبوع مطهر دار الكتب
 جود آداب دار

في ترجمه ابن القفا صرح بان هذا من الاشياء التي لا يمكن ان تكون في الدنيا بل هي في الآخرة

في ترجمه ابن القفا صرح بان هذا من الاشياء التي لا يمكن ان تكون في الدنيا بل هي في الآخرة

اختصار تاريخ الخطيب مجلدان اختصار تاريخ نيسابور مجلد الكافي في تاريخ

محمّد بن أبي طالب
أخبار السدّ أحاديث مختصر ابن الحاجب توقيف أهل التوفيق على مناقب الصديق

مجلد نعم السمر في سيرة عمر مجلد التبيان في مناقب عتقان مجلد فتح الطالب في أخبار

علي بن أبي طالب مجلد معجم أنسابه وهو ألف وثلثمائة شيخ اختصار كتاب الجهاد

لابن حاكم مجلد ما بعد الموت مجلد اختصار كتاب القدر للبيهقي ثلاثة أجزاء حالة

البدن في عدد أهل بدو اختصار تقويم البدن لصاحب حمراء نقض الجمعية في أخبار

شعبية فقهاء نهارت بأخبار ابن الباركة أخبار أبي مسلم الخراساني ولده في تراجم

الأميان لكل واحد منهم مصنف قائم الذات مثل الأئمة الأربعة ومن يجرى بهم

لكنه أدخل الكل في تاريخ العلماء والتبلاؤ وكان مولده في ربيع أوّل سنة ثلاث

وسبعين وستمائة وتوفي في سنة ثمان وأربعين وسبعمائة ومن شهره

إذا قرأ الحديث على شخص وأخلى موضعا لوفاة مثلى

فما جازى بأحسان لا لي أريد حياته ويريد قتلى

(وقال أيضا رحمه الله تعالى)

لو أنّ سفیان علی حفظه فی بعض همی نسی الماضي

نفسی وهرسی ثم ضرسی سفیری فی غریبتی والتیخ والقاضی

(وقال أيضا رحمه الله تعالى)

اعلم قال الله قال رسوله ان مسح والامام فاجهد فيه

وهذا من نصب الخلفاء جهالة بين الرسول وبين ما يقفه

وعلامه باق في ركن بنة، راحة الناس كال مرع يتكلم علامة زهير . . . وما كنهه سنة ثمان وأربعين وسبع مائة فيها

توفي السيدان الجليلان الأمانان الحفيلان بركنا الزمن ونرا بالهين احدهما شيخنا وسيدنا بركنا الشيخ فقيه

الاه و مفتي السليين وقيم للنظام العالم الورع الزاهد العابد ذو الحامس والمحامد والمواهب الجزلة الثرية

الجليلة والأوصاف الجميلة والدرجة الرفيعة العلية والشماعل المحسنة الرضية الدرس المنيد ذو الفضل العديدي

والكرامات الكثيرة والمناسبة الشهيرة جمال الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي نعم النذال الجملة والوحدة

بين السامين من تحت مجموع الحامس القصص الشهور وبالجملة صحة الشيخ الكبير الولي الشهير صاحب

السير الحميدة والكرامات العديدة مطلع الافراس و منيع الاسرار الشهير عن المعروف بابن الصغار في مائة

عقدان واقطع به وحصل له نصيب وفروسل في قلبه مذ صبحه واقر وحد الشيخ عن المذكور سارسته

في جونه ووعلى بعد وفاته في المنام بعد ان سالته وقتله ياسيدى انت ما مت فقال الجميل ان يقال

ان مت قلت وهذا يزيد ما ذكره بعض مشايخ الصوفية في قوله الصوفي لا يموت ثم وعلى الشيخ

عمر المذكور المشكور في المنام المذكور بعد ان مسح على صدرى وقللا صلحك الله صلاحا

لافس وله نسأل الله الكريم ان يحقق ذلك وقد قد مت في ترجمة الشيخ محيي الدين النوروى

انه فعلى المنام ايضا قتال وفقد الله ورا ذلك وثبتك الله بالتوالى ثبت في الحيوة الدنيا وفى

الأخرة اللهم افعل ذلك لى ولسا نرا حيا بى والمحيين امين وجالس ذا الانفاس الصادقة

والكرامات الخارقة والمواهب النسيبة والقدامات العلية شيخنا الشكور الولي المشهور مسعود
الحاوي أحد كبار اصحاب الشيخ الفقيه ذي المناقب الشهيرة والكرامات الكبيرة صاحب
موزع المتقدم ذكره في ترجمة الفقيه الامام ذي الكرامات العظام العلي القام محمد بن
اسماعيل الحضرمي وانتفع الشيخ مسعود المذكور وهو الشيخ عمر بن الصغار بابن
المخطيب المذكور وانتفاعا عظيما ونال منه من الاكرام والشيخ مسعود هو اول من البسني
الحرقه جاني وانا متمزلي في مكان وقال لي وقع لي الليلة اشارة الى البسك الحرقه
فالبسنيها وكان يجتمع هو وشيخنا جمال الدين المذكور ونحن جماعة من اصحابها معصا
في اوقات مباركات في عدته وفي ساحل البحر في بعض الساعات اخي ساحل ضرامس يضم
الضاد المعجزة وفي آخره سبعين مصحلة وقبل الآلاف راء الذي خلف ساحل حقا مت
بعض الحمار المهمة وتشديد الفاظ في آخره مشناه من فرق وقتته شيخنا جمال الدين المذكور
بالفقيه الفاضل ذي الحاسن والفضائل والتصوف والصلاح والاصناف الجميلات الملاج
شيخنا في الغرائض ذي الذوق والوجدان عبد الرحمن المعروف بابن سفينان من زرية الشيخ
الكبير العارف بالله الشهير ذي المقامات العالية والكرامات العالية والمناقب الجميلة وادواصب
الحزيلة الفقيه سبعين العز الحضرمي قوام شيخنا جمال الدين المذكور رعى بن سفينان المذكور
كتاب النبوة وحقق وبحث ووفق ثم جمع شيخنا جمال الدين المذكور ولنا يا ينتفع به الفقيه بعضه
يتعلق بشرح النبوة ذوا ائمة عديدة ونكت مفيدة رايته بطامه وقت ما كنت اليه الزود و
ايظهر في ذلك الوقت لاحد فاق في معرفته شيخه وخبره من الفقهاء التجار والفضلاء الا دباء

ودرس وكل من طلبه به اتفح وعرض عليه قضاء عدة فامتنع وكان له صوت في قراء القرآن

سبح من الخليلين الاثنى عشر الفاظ ليحجب من وعاهها وسرع فطرب من رايها وصبارة تليق

القلب القاسه وخطوات تزغب في الجماهسة والناسه ونرصد ليسل عن الدنيا كل حريص وقيل

به في الاخرة كل خير من قرات عليه القرآن الكريم وصليت به في رمضان اما ما خمس سنين وقرأه

عليه كتاب التبيين واولم عند ذلك ولمية كبيرة وذبح كثنين واطعم جماعة كثيرة وهو اول من ا

به ورايت بوكتة من الشيوخ الذين صجبتهم رضى الله عنهم

عبد الخالق بن حلوان وزيث بنت هرب بن كندى وغيرهما وعصر من قومي وجيوش بن
 عبد المنعم بن شهاب وشيخ الاسلام بن دقيق العيد والحافظ بن ابى محمد الدمياطى والنبأ
 بن الطاهرى وغيرهم ولما دخل الى شيخ الاسلام ابن دقيق العيد وكان المذكور شديدا
 في الاستقام قال له من اين جئت قال من الشام قال لم تعرف قال الذى قال من ابو الطاهر الزمخشري
 فقال كالحاص فقال احسنت اقل ومكنه من القراءة عليه حينئذ اذ راها حارفا بالاسماء ومعها كالا
 سكندرية من ابى الحسن على بن احمد الغزالي وابى الحسين يحيى بن احمد الصواف
 وغيرهما ومكة من التوزرى وغيره ويحب من سنقر الزينى وغيره وبنابلس هو الجوار
 بن بدران وفى شيوخه كثرة فالافطيل يتعدا رصده ومعهم الجمع الكثير وما نزل الى
 يخدم هذا الفن الى ان مرتخت فيه قد مره وقبيل الليل والنهار وما يقبيل لسانه فله
 وضرب باسمه الامثال ومسا اسمه مشير لقبه الشمس كالا انه لا ينقص اذا نزل المطر ولا يدر
 اذا اقبلت الليال واقام بد مشق يرحل اليه من ساير البلاد وتادير السواكات من كل بلاد
 هو بين اتغافها كيف لا أهلها وشرقي تغر وتزهي به الدنيا وما فيها طوارىها خاضا حكة
 من قسم ازمارها وقبلة هذا رانها وتارة تلبس ثوب الوقار والنفار بما انشقت لبيا
 من امامها العدد وفى سكانها وكان شيخنا والحق الحق ما قبل والصدقات اولى ما اقره
 ذو السبل تشد يد الميل الى الرأى الخاطبة كثيرا رانها رانها السنه الذين اذا حظوا كان ابو الحسن

الانصرى فيهم مقدمه الفاعلة فذلك لا يصغرهم بحيرا ولا وقد رخصه من الف الزمخشري
 التاجر الكبير وما احسنه لولا نصب فيها فاجلها ولا نقص ولها نقص يزيده والتاجر الجار
 مستط

13.

[illegible]

ويبحث في النفي للبرج وابن مالك. وكان عند من ضوان قريبا. وكان خرجت من نيزان
 ما لا يقع في اناس في فراغ. لتكسوم ولومن راس مال. لتعطي في العيين كتاب خير
 ولتعطي كالمالك في شالك. وذكر بعد هذا الباب تامل هذا النظم تنطق جد حى اذكرها وخذها بالقوله
 وللدهى اذ كالمالك. ومن النول لحالك. وحقا لك. ومن نظير ايضا اما المداحين. عند اللداحين
 يا ذا الفكر. جابر الجعفي ثم الذهري. والحسين البصري. قتل مكحول. قيادة حميد الطويل. فتمت
 عند الملك الصفي. وابن النجاشي كل. والقت يحيى بن ابي نعيم. والاعشى الناقل بالتحريم. وقل
 مخيرة الواسحاق. والمري يموت باعناق. ثم يزيد الى زياد. حبيب ثابت في الاحاد. بوخت
 والوزير. والحكم الفقيه اهل الخبر. عباد منصور يلى ابن عجلان. وابن حميد يوسع والفتا
 ثم ابو حرة وابن اسحاق. حجاج اسطاة لكل مشتاق. ثم اسعد هو النقال. حكومة الصفي في
 ثم ابن واقد حسين المروزي. وابن ابي معروفية امنم فقر. سفون ثور وضيم اقبلا. وابن
 عليه نفيه بلا. وليد مسلمة حكم ومبه. في حذق اسطاة خلد دينة. وقد كنت لما تو في شينا
 رثيته بقصيدة طامها. من الحديث والسايرين في الطلب. من بعد من الام الحافذا الذين
 من الرواية للاخبار ينشرها. بين البوية من عجم ومن حرب. من الدار كلاً ما يرمي حفظها
 فان تقدم وضع اهل النقي والكذب. من الصنعة يدري. مفضلها. حتى يزيل جلا الشلو. والكراب
 من الجماعة اهل العلم تلبسهم. اعلام القرن من ابوابها الفتن. من التمازيم يديها. ويدخل في
 ابوابها فاتها القفا لا تشب. من الغارات بيت الناس نافذة. وعاصم كجاني المجلد اللبيب
 من النوط تبارح يوفى. ثوب السوط وكبد رلاح في سميت بها باعد بانفسى في مسارة

وحاذر جهنم والاصاب والوغيب : من السام يصينا نحو حافضها : من تقضي وتشتلب كمال السلب
وهو الجام فلا يوجب عليه ولا : يوجب لديه فاني الموت من عجب : وان تقب ذات شموس الدين لا عجب
فاني شموس رايناها د بعد تقب : من لا الم الذي ردت من ليته : وطبق الارض من ملائكة النخب
مهدوا القول لا عجب والجملة : مثبت الدقل سامي القصد والحسب : ثبتت صدوق خيرا فدا يقظ
في النقل صدوق انما من الكتب : لا ادرى حسن الزمر في نسب : والنهر في حدب والدعد في سرتب
وهي طوبى له فيقطع لا اقتصادا على ما اوردناه

وعلامہ شاکل در کتاب خود البدر الطالع کہ ان تعلیم و تدریس خود بود و حضرت محمد بن احمد بن عقیل البدر الطالع نفس از من و من بعد طرداں و شہرہ

من قارئ عبد الله شمس الدين الذهبي الحافظ الكبير المورخ صاحب التصانيف السامية

في الاقطار ولد ثالث تنحصر ربيع الاخر سنة ١٧٧٠ واجاز له في سنه مولده جماعته لبناء واخيه

من الرضاع وطلب بنفسه بعد سنة فأكثر من ابن مسكوط طبقته ثم رحل إلى القاهرة

واخذ من الدمياطي وابن الصواف وغيرهما وخرج لنفسه ثلاثين بللانيه ومصروفين

الحديث وجمع فيلجام مع المفيد. الكندي قال ابن حجر حتى كان الكثر اهل عصره تضيفا

وجمع تاريخ فارسي فيه على من لقد مر اخبار المحدثين خصوصاً انتهى

ایلا باعتبار تحریر اخبار غیر هم فان غیر واسطه منه و اختص منه مختصات کثیره

منها النبلا والعبر وتلخيص التاريخ وطبقات الحفاظ وطبقات القراء وعلل تاريخ

الاسلام في زيادة على مشربين مجلداً وقفت منه على اجزا والنبلا في نحو العشر، من

مجلد او وقت منه مل اجزا وهو مختص من تاريخ الاسلام باعتبار ان الاصل لمن قبله ومن

لم ينل في الغالب والقبلايس الامن نيل كندا االحال تراحم النبلا فيه عالم يكن في تاريخه الاسلام

ومن مصنفاته البزاري في نقد الرجال جعله مختصاً بالفضلاء الذين قد تكلموا وإن كانوا غير

ضعفنا فالواقع وهذا ذكر فيه مثل ابن معيني وطل بن المدينى بأعتباراته قد تكلم

نصف

فيها بكتابه وهو كتاب مفيد في ثلاث مجلدات كبار له كتاب المكاشفات المصروفة ومختصر
 سنن البيهقي الكبرى ومختصر تهذيب الكمال لشيوخه الذي وخرج نفسه الحجم الكبير والصغير
 والمختصر بالمحدثين فذكر فيه غالب الطلبة من اهل ذللك العصر وحاشي الكثير منهم
 ليله الى نحو اربعين سنة وخرج لغيره من شيوخه نأقرانه وثلاث مائة وجميع
 مضافاته مقبولة مرغوب فيها رحل اليه الناس لاجلها واخذوها عنه وقد اربوها
 وقراوها وكثورها في حياته وطارت في جميع بقاع الارض وله فيها تعبيرات رايقة
 والفاظ رشيقة غالباً لم يسلك فيها مسلكه اهل عصره ولا من قبلهم ولا من بعدهم
 بالجملة فالناس في التاريخ من اهل عصره فمن اهل عصره لم يجمع اعداء
 في هذا الفن كجمعه ولا حرة كتحريكه قال البد والنابلسي في مشيخته كان علامة
 زمانه في الرجال واحولهم حد يد الفهم ثاقب الذهن وشهرته تفني من الاطباء
 في وقتها اثر التشيع عليه تلميذه السبكي وذكره في مواضع من طبقاته للشافعية ولم يأت
 بطايل بل غاية ما قال انه كان اذا ترجم الظاهرية والحنابلة اطل في تقرير مضيقهم
 واذا ترجم غيرهم من شافعي او حنفي لم يستوف ما يستحقه وعندى ان هذا
 مثل ما قال الاول وثلاث شكاة ظاهر عندك عارها فان الرجل قد ملئ جرماً
 للحد يث وغلب عليه نصار الناس عند اهله كالزوجة يقتلهم راكبرهم هم كن كن
 يطيل التنا عليه لامن غلب عليه التقليد وقطع عمر في الاشتغال بما لا يفيد ومن
 جملة ما قاله السبكي في صاحب الترجمة انه كان اذا اخذ القلم غضب حتى لا يدري

تحقيقه

ص ٥٥

ما يقول وهذا باطل فان منصفاته تشهد بخلاف هذه المقالة وخالفها الانصاف والذ
من الا فاضل واذا جرى قلمه بالوقية في احد فان لم يكن من معاصريه فهو انما
روى ذلك غيره وان كان من معاصريه فالغالب انه لا يفعل ذلك الا مع من يستحقه
وان وقع ما يخالف ذلك فاد هذا نشان البشر وكل احد يؤخذ من قوله ويترك
الا المعصوم والاهويه تختلف والمقاصد تتباين وربك يحكم بينهم فيما كانوا فيه يختلفون
وقد يصد للتدريس في مواضع من دمشق وكان قد اضرب قبل موته بسنوات
وكان يضب اذا قيل له يقدح عيبه ويقول ما زلت اصرف بصري بنقص قليل
قليل الى ان تكامل عدمه قال الصفي لم يكن عند جمود الحمد ثوب بل كان فقيه
النفس له درية باقوال الناس وهو القايل مضمناً اذا قرأ الحديث على
نحصر... واخذ موضع الوفاء مثلي... فما جازا باحصان لاني... اريد جوده ويؤيد
قتلي... قال الصفي فاستدته لنفسه... خليك ماله في ذمرا... فلم كما النفس
في عليا محل... وحظي ان تفتس مدني اليالي... وانك لا تمل وانت تمل... قال
الصفي فاجبه قول خليل لان فيرا اشار^{الى} الحقيقة البيت الذي ضمنه موم الاتفاق
في اسم خليل ومات رحمه الله في ليلة الثالث من ذي القعدة سنة

نیر علامه اسنوی در کتاب خود طبقات شافعیان مرص و شارحی نموده چنانچه گفته طبقات شافعی اسنوی در ۱۰۵۰ هجری مطبوعه در ۱۰۷۰ هجری مطبوعه

شمس الدین الذهبی ذکره التقلیسی شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان

الترکانی المعروف بالذهبی حافظ زعمانه ولد بد مشق سنة ثلث و سبعین و ستمائیه

وسمع بالشام و مصر والحجاز و سکندریة و قراء القراءات السبع و صنف التصانیف الکثیره

الشهورة النافعة و اضر قبل موته یسیرة و مات بد مشق لکنه بتربة ام الصالح

الاثنین ثالث ذی القعدة سنة ثمان و اربعین و سبعمائیه و من شعره: . . . قولی

شیبای کان لم یکن: . . . و اقبل شیب علینا تو: . . . و من حایث الخفق و النقاء: . . . فما بعد حدث

الا یصلی: . . . باحب الزماء

٢٢٢ ذهبي
اذ استوى

طبقات مشهورة
رق ١٥٢/١٥٢ ورق
١٥٢/١٥٢ ورق

وعلمه استوى ورطبقات شافعية مدح وثناء ذهبي فرموده چانويسكو شخص الدين البعيد

محمد بن احمد بن عثمان الترمذي المعروف بالذهبي حافظ زمانه ولد بمدينة دمشق سنة ثلث

وسبعين وسقطة وسمع بالشام ومصر والحجاز ومكندرية وقرأ القراءات السبع وكتب

التصانيف الكثيرة المشهورة النافعة واخر قبل موته عدة يسيرة ومات بمدينة دمشق لمكندر

بن زبدة امر الصالح ليلة الاثنين ثالث ذي القعدة سنة ثمان واربعين وسبع مائة ومن

شعره
قولي شيا بي كان لم يكن * وا قبل شبيب علينا لوق^٧ * ومن عايش النجفي والنفار^٨

فما بعد هذين الا يصل

وعلیٰ مد البوصیہ القدوسیہ رئیس التوحید و التوحید فی الدنیا و الآخرة
 السعیدی
 گفتہ فہو قسّم احدا الواع علوم الحدیث کما ذکرہ فی الروض الاخر فی صمدیہ سنۃ ۱۱۸۰ ہجری
 ۱۱۸۰

المختصين فيها كابن الصلاح وزيين الدين بن العراقي وغير واحد وقد الفوا في معرفة الصحابة

کتابتیں: فن الصحنہ لایب جان مختصر فی مجلد و معرفة الصحابة لایب منذہ کتاب.

جليل ولاي موسى الدين عليه ذيل كبير ومنها الصحابة الادي نعيم الاصهاني جليل القدر

ومنها معرفة الصحابة للعسكري ومنها كتاب أبي الحسن علي بن محمد بن الأثير الجزري

المسمى بأسد الغابة في معرفة الصحابة وهو أجمع كتاب في هذا اجمع فيه بين

کتاب ابن مندہ و ذیل ابی موسیٰ علیہ و کتاب ابی نعیم و الاستیعاب و زاد من غیرها۔

أسماء واختصر جماعة منهم الحافظ ابو عبد الله الذهبي في مختصر لطيف وفيه عليه

زين الدين بعد اسماء لم تقم له ومنهم الكاشغوري وقد ذكرهم ايضا توارخ

الاسلام وكتب رجال الكتب الستة والفى كتاب فيهم كتاب عز الدين بن الاثير

وكتب الحافظين الكبيرين أبي الحجاج المزني وتلميذه العبد لله الذي فسر معروفه

هذه الكتب الحافلة أو بعضها تتميز لك الصحابي من الأحرار بل يتبين معرفته

الفاضل من المفضل والسابق من المسوق فقد بين علماء الحديث في كتب علوم الحديث

على الأجمال وفي كتب معرفة الصحابة على التفضيل الممروى الله عنهم ينقسمون

الاشقي مشقة طبقة الاولى قدماء السابقيين الذين أسسوا مكة كاختلافه الأربعة والثانية
اصحاب دار الندوة والثالثة مهاجرة الحبشة والرابعة اصحاب العقبة الاولى والخاصة
اصحاب العقبة الثانية والسادسة اول المهاجرين الذين وصلوا اليه عليه السلام الى
قباء قبل ان يدخل المدينة والسابعة أهل بدر والثامنة المهاجرون بين بدر
والحديبية والتاسعة أهل بيعة الرضوان والعاشرة من هاجر بين الحديبية ونحو
مكة والحادية عشرة مسلمة اللخم والثانية عشرة صبيان والطفال وأرسل الله من
الله عليه وسلم يوم الفتح وفي حجة الوداع وغيرهما قال ابن الصلاح ومنهم من زاد على ذلك
وأما ابن سعد فجعلهم خمس طبقات فقط قال ابن عبد البر في خطبة الاستيعاب قال الله
جل وكره محمد رسول الله والذين معه أشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعاً سجداً آمنون
فضلاً من الله ورضواناً سيماهم في وجوههم من أثر السجود الآية الى قوله وليس كذلك الخ
من وآله وآمن به واسترعى من آمن من الدين والایمان والله تعالى قد فضل بعضهم
التيين على بعض وكذلك سائر المسلمين والمحمد لله رب العالمين ثم مختصراً وفيه
ما يدل على معرفتهم بدقائق تفاصيل التفضيل وتييزهم للمشاهير عن الجماهير

وابن ابي عمير بن محمد بن فصيل البرقيان ابو الوفاء الطرابلسي وكتاب خواركشاف الخفيف الكلف الخفيف رقيق مسطر ص ١٢٠

كمال شرح وشاره هي نموده چنانچه گفته و قد جمعت في هذا الكتاب من وقت عليه انه من

بو ضم الحد يث على رسول الله صلى الله عليه وسلم وغالبهم يخصه من كتاب ميز الاعتدال

في نقد الرجال كلفاظ الجهمه وموزع الاسلام تنس الذين ابن عبد الله محمد بن احمد بن

عقلاء ابن الذي شيخ جماعة من شيوخنا دهم الله من اماكن فيه ومن تراجم غيرهم

١
١٤٥٠
١٤٥٠

نيز ابن حجر قتل في در باب خود در الكامنه مروج و نشاء و هي ثموده چنانچه گفته ٨٩٠ هـ

محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز بن عبد الله التركماني الاصل الفارقي ثم الدمشقي الحافظ الوصل الله
شمس الدين الذهبي ولد في ثالث ربيع الآخر سنة ٦٧٠ و اجاز له في تلك السنة بعناية اخيه من
الروضة الشيخ علاء الدين ابن المطار احمد بن ابى الخير ولعن الدرجي وابن حلال وابن ابى
البركات عمرو الفخر على وجه جمع و طلب بنفسه بعد التسعين فالتحق ابن عبد البر بابيها كرم
ويوسف الفسولي ومن لقي من تلامذ الطبقه ومن بعد هاتم رحل الى القاهرة و لم يذعن
الا برافعي والد مياطي وابن الصواف والغرافي وغيرهم و خرج لنفسه ثلاثين بلدا نيسة
ومصر في فن الحديث و جمع فيه الجاميع المفيدة الكثيرة حتى كان اهل عصره قضيا و جمع
تاريخ الاسلام فاربي فيه على من تقدم بتحرير اخبار الحديث ثمين خصوصا و قطعة من سنة
سبعماية و المختصونه مختصرا ت كثيرة منها العبر و سير النبلاء و ملخص التاريخ قد
نصفه و طبقات الحفاظ و طبقات القراء و الاشارة وغير ذلك و اختصر السنن الكبير
ليسهقي فهد به و اجاد فيه وله الميزان في نقد الرجال اجاد فيه ايضا و اختصر في
المكالم تشيحه المزمى و خرج لنفسه المعجم الكبير و الصغير و المختص بالحمد ثمين فذكر فيه
غالب الطلبة من اهل ذلك انصرف وعاش الكثير منهم بعد ه الى نحو اربعين سنة

وخرج لغيره من شيوخه ومن اقاربه ومن تلامذته ورضب الناس في تواليه
ورحلوا اليه بسبها وقد اوعاها قراءة ونسخا وسماعا ودلى تدريس الحديث بتربة
ام الصالح وبالمد رسة النفسية وقد مضى بيان تولىته في ترجمة تكتفينا بكتاب التلم
الصفدي لم يكن عند جمود الحديث ولا كود نقالة بل كان فقيه النفس له درية
باقوال الناس وهو القائل مضمنا: اذا قرأ الحديث على شخص: . . واخلى موضعا لوفاة
مثلي: . . فاجازي باحسان لانني: . . اريد حياته ويريد قتي: . . قال الصفدي فالتدته
نفسى: . . خليلك ماله في ذامه: . . فدام كالشمس في اهل اجل: . . وحظي ان تعيش في
الليالي: . . وانك لا تفل وانت تملي: . . قال فاجبه قول خليلك لان فيه اشارة الى بهية البيت
الذي ضمنه هو مع الاتفاق في اسم خليل قرأت بخط البد والنابلس في مشيخته كانت
علامة زمانه في الرجال واحولهم حد يد الفهم ثاقب الذهن وشهرته تغنى عن
الاطنا ب فيه واول ما ولي تصد ير حلقة قرا بجامه مشتق في اول رواق ذكرها
عوضا عن شمس الدين العراقي (١) الضرير المرقى في المحرم سنة ٦٩٩ بعد رجوعه
من رحلته من مصر لقليل وكان قد اضر قبل موته بسنوات وكان يغضب اخر
قليل له لو قد حمت عينك لا بصرت لانه كان نزل فيها ماء ويقول ليس هذا ماء
انما ازلت اعرف بصري ينقص قليلا قليلا الى ان تكة مل عدمه وماحت في بلة

ص ٢٠٩ هـ

الزيتوني ٩٢٥

وعلاوة الزيتوني در كتاب مريضة العلوم مي نمايد و من اجل التواريخ تاريخ الذي كتب تحت كتبه تصنيف التواريخ مدينة العلوم الزيتوني و در ٩٢٥ هـ

الذي تم الوسيط المتكسر بالعصر والصغير السجعي و دل الاسلام والذي هو محمد بن احمد بن عثمان

شخص الدين الوعيد الله الذي محمدت العصر امام الوجوه حفظا و هي العصر لفظا و معنى و لد

سنة ثلث وسبعين وسبعماية و طلب الحديث و هو ابن ثمان عشرة سنة بسبع بد مشق و

مصر اعلى و بالا سكندرية و سمع منه الجمع الكثير الا انه كان شديدا الميل الى سري الخنا بلة

كثير الا انه لم يابل السنة فذلك لا يصح في التراجم و له التصانيف الجزيلة في الحديث واسما

الرجال و التواريخ و قرأ القرآن و اقرء بالسر و ايات توفيقه ليلة الاثنين ثالث و في القعدة سنة

ثمان و اربعين و سبعماية

مع ذهبي
از ازبنيق

مدته العلوم الزاهية في علمي الملاوي
دوري سطر العلوم دوري
سطر

وعلا من ازبنيق در كتاب مدينة العلوم كمال شرح وثناء ذهبي فرموده چنانچه گفته و منهم محمد بن احمد
بن عثمان الحافظ شمس الدين ابو عبد الله التركماني كان امام الوجوه حفظا و ذهب العصر
معنى ولفظا شيخ الجرح والتعديل ولد سنة ثلث و سبعين و ستمائة و في نسب و خرافة لا
لعل التعداد و سيع منذ الجمع الكثير ما دام نخدم هذا الفن الى ان و منهم فير قدس
و لقب الليل و النهار لعقب لائق و قبله كان شافعي المذهب و ضلي العقيدة و لذا انظر الارزاع
لا شاعرة في قصايف سجا في تاريخ الكبير و له تاريخ اوسط يسمى بالعبر و صغير يسمى بدول
الاسلام و كتاب البلا و مختصر من ذبب اللال
ثالثا
و هو من اجل الكتب و المعنى في ذلك و كتابا لم في ذلك و مختصر سنن البيهقي و هو حسن و مختصر الاطراف
للهمزي و طبقات الفقهاء و طبقات القراء و كتاب في الوفيات و مختصر اخر فيها يسمى بالا علام
و التمهيد في اسماء الصيابة الجرح في اسما و رجال الكتب الستة و مختصر المستدرك للحاكم و
مختصر تاريخ نيسابور للحاكم و مختصر ذيل ابن الرعيبي و المعجم الكبير و الصغير و قراءات
بالوفايات و املها في سنة ثمان و اربعين و ستمائة

على ذهبي
الجمعي والادب

بمقتضى المصادق من الميراث الحقة الثالثة عشرة

مكتوبة في المخطوطات

وعلاوة على ذلك كمال تحية تكملة ذهبي نوره جليل في كتاب فروع طبقات الفقهاء في الطب

الحفاظ على مبادئ المعرف وقيمة الحفاظ ومورد الاسلام وفرد الدهر والقلم بأجمل هذه الصناعة

شمس الدين الوحيد الله محمد بن احمد بن عثمان بن قتيبة التبركلي في الطب مشتمل على

وليد سنة ٧٧٣ وطلب الحمد يشمله ١٨ فصيح الكتب ودخل بعض بهذا الشأن في

وخدومه الى ان وسخت فيه قدمه وتلا بالسبع واذا عن له الناس حكمي من شيخ الاسلام بن

الفضل بن حجر انه قال شربت ما لم يوزم لاصل الى مرقبة الذهبي في الحفظ على تدريس الحمد

ببرية ام الصالح وغيرهما وروى عن الصفات تاريخ الاسلام آثارهم الاوسط الصغير

طبقات الحفاظ التي لم ينعها في صد الكتاب وفيها عليها طبقات القوائم المختص

الكمال الكاشف مختصر ذلك الجرد في اسماء رجال الكتب الستة التبريد في اسماء الصالحين

البراز في الضعفاء المغني في الضعفاء وهو مختصر لنفس وقد زيلت عليه بذيل مستنبط

مختصر لا طراى لنتيجة الذي تلخص للسند ذلك مع تعقب عليه مختصر سنن البيهقي مختصر

اعلى وغير ذلك وله مجموع كبير وصغير ومختصر بالمحمد بنين والذي اقول ان جبال الحمد

الاول والرجال وغيرهما من دون الحمد يشتمل على اربعة المزي والدعوى والعراق في

مختصر في الذهبي يوم الاثنين ثالث ذي القعدة سنة ٧٨١ بدستق واضر قبل موته بسير

ورثاه التاج ابن السكي نصيحا ولها: من الحديث كلاسنادين في الطلب: من بعد

موت الامام الحافظ الذهبي: من الرواية للاخبار ينشرها: بين البرية من مجموع

من الرواية والاخبار يحفظها: بالفقهاء من وضع اهل الفقه والذبح: من الضاحية

يدري حل معضلتها: حق بريك جلال الشك والتكريب: منها: هو الامام الذي

روى رواية: طبق الارض من طلابه النجب: ثبت صدوق حافظه: من

في القل اصديق ابننا من الكتب: الله اكبر احمى واخفظه: من اهدى في الله من

منه ذهب
السيوطي

طبقات الفقهاء المكية المشهورين
منه ذهب

جلال الدين السيوطي وكتب طبقات الحفاظ روح شفاء زهره فرودة چاه ميگويه الذي اكرام

القيم

الحفاظ محمد ث العصر وخاتمة الحفاظ ومورخ الاسلام وفرد الدهر والقلم وباعبا

تأريخ

هذه الضامة شمس الدين الوعيد الله محمد بن احمد بن عثمان بن قلهاسر التتلكاني

ثم الادمشق المقرئ ولد سنة ٦٧٣ وطلب الحديث وله ٨ اضع الكثير ورحل وهو بهذا

نظ
رست

الشان ولعب فيه وخدمه الى ان ومخت فيه قدمه وتلاها السج واذهن له الناس

كل من شيخ الاسلام بن الفضل بن حجر انه قال شرب ما زهره لاصل الى موتية

الذي هو في الحفاظ في تدريس الحديث بقرية ام الصالح وغيره ما وله من المصنفات

تاريخ الاسلام التاريخ الاوسط الصغير سير النبلاء طبقات الحفاظ التي لخصناها

في هذا الكتاب وذي لنا عليها طبقات القراءات مختصر تهذيب الكمال الكاشف

مختصر ذلك المجلد في اسرار رجال اللتب الستة التجر يد في اسما الصحابة المبشرين في الضفاء

المفتي في الضعفاء وهو مختصر نفيس وقد ذيلت عليه بذيل مشتهر النسبة مختصر

الاطراف التنبه المزي تلخيص المستدرات مع تعقب عليه مختصر سنن البيهقي

مختصر المحلى وغير ذلك وله معجم كبير ومختصر بالمحدثين والذي اقول ان

جبال المحدثين الان في الرجال وغيرها من فنون الحديث هي اربعة

الزمي والذهبي والعراقي وابن حجر توفى الذهبي يوم الاثنين ثالث ذي القعدة
سنة ٧٣١ بد مشفق واضر قبل موته بسير وقاته التاج ابن السبكي بقصيدة اولها
من للمجد يث ولا سند ^ي في الطلب من بعد موت الامام الحافظ الذهبي
من للرواية للاخبار بنشرها بين البرية من عجم ومن عرب
من للرواية والاثار يحفظها بالفقه من وضع اهل الفقه والادب
من للصناعة يدري حل معضلتها ^{مخف} حتى يريد جلد الشك والدريب
هو الامام الذي ردت روايته وطبق الادب من طلابه النجيب
ثبت صدوق حافظ يقظ في النقل اصدق ابنائنا المكتسب
الله الربا احوى واحفظه من زاهد دمع في الله مرقب

وخواجہ نصر اللہ کابل و در کتاب خود صو اقع کمال مدح و ثناء و تجیید و صبیحہ نموده مو اقع ۲۲۶ و ورق ص ۲۱/۱۷

چنانچہ گفتہ الخامسة ماس واه جابر ان النبي صلى الله عليه وآله قال انا سدينته
العلم وعلی با بهاد و هو باطل لان الجن مطعون فيه قال يحيى بن معين لا اصل له و قال
البخاري انه منكر و انه ليس له وجه صحيح و قال الترمذي ايضا انه منكر و قال
الشيخ تقي الدين بن الدقيق العبد هذا المحديث لم يثبت و قال الشيخ محي الدين
المنوي و المحافظ شمس الدين الذهبي و الشيخ شمس الدين الحري انه
موضوع فلا يجوز الاحتجاج و لان من كان باب مدينة العلم لا ينرم ان يكون
صاحب الدعامة الكبرى و لانه لا يقام الاجراس الصحاح الدالة على خلافة
المنقذين عليه

وعلامه غياث الدين بن تمام الدين الحسيني المدعو بخواند امير و در کتاب جیب السیریه جزء دوم صفحه ۱۷

خود جیب السیریه کمال تجلیل و تکریم ذی بی خوده چنانچه گفته و مورد اسلام

شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی تقدیمات بقا لفضله و احسب

و اورا تصانیف مفیده است

و خود شاه عبدالعزیز، ہوی صاحب تحفہ در کتاب خود بستان المؤمنین کمال مدح بستان المؤمنین و در وہم سطرہ ۱۵

و تبار وہی نمودہ چنانچہ گفتہ ہیں کہ از مشایخ حدیث و خلیل بزرگ کسی است کہ گندہ کہ مرا

تبارین المبارک از راه اجازت شش واسطہ ہر سیدہ و این کمال علوسند من است بعد از ان

گندہ است کہ واللہ فی لاجہ للہ و ادعوا الخیر لجمہ لما ففقدہ من التقوی و العبادة والاخلاص و

از گندہ

الجماد و وسعۃ العلم والا یقان والمواصات والصفوات الحمیدہ و قتیہ بن سعد

بنی یغلا نے کہ شیخ اصحاب صحاح ستہ است بیکفیت خیر اعلیٰ رماننا ابن المبارک ثم محمد بن

جنبل

و نیز خود شاه صاحب در کتاب خود تحفه تجرید و تکریم ذنبی نموده چنانچه گفته و تذکره شمس ص ۱۲۳

قال امام اهل الحديث شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الدمشقي الذهبي

في تلخيصه لقد كنت زمنا طويلا اظن ان حديث الطبر لم يحسن الحاکم ان يودعه

و مستند رک فلا علققت هذا الكتاب رايت القول من الموضوعات التي فيه

ترجمه ازان کسان که تصریح کرده اند بوضوح بودن این حدیث حافظ شمس الدین برزس است و گفته است

۱۴۰۱ اهل حدیث الخ در تلخیص خود هم آینه من مدست در از گمان میگردم که حدیث طبر خوب مذکور حاکم

بنیاد آنرا در مستدرک خود پس برگاه حاشیه نوشتم این کتاب را صحیح دیدم این قول را از جمله موضوعات

که در مستدرک است

ملا حیدر علی فیض آبادی در کتاب خود منشی الکلام فہمی را امام احمدی اللہ علیہ السلام

گفتہ چنانچہ در کتاب مذکور می گوید مع هذا از کجی ثابت شد کہ تشیع عربی را بدین

جہ اطلاقی این لفظ بر منصب تفصل حضرت امیر بر خباب شخین در کتب فہمیش از پیش وقوع

یافتہ و فرمودہ بر بعضی لفظ مراد است چہ اکابر علای اہل سنت و جماعت مکتوبین و مفتیین

اہلیت اخبار و اہمیب کبار را صدوقی میگویند بلکہ را تکیف و تفسیق شان می پویند اگر با درست

نہیا یہ نقد رجال امام رجوع کن و در باب کہ این مطالب در کتاب مذکور موجود است جابہ

بتر ترجمان بن لقب منقول شدہ و لغض مقال او جواب و سوال است تقریر سوال انلابان

بن لقب شیعہ بودہ پس تعدیل و توثیق او با وصف مستوع بودیش چہ معنی داشته باشد و تقریر جواب

از کہ بہعت صفری مانند تفصیل رضوی بر شیعین بے تنقیص و نہ متصدیق و فاروقی در بسیاری

در آثار تابعین و تبع تابعین با وصف درع و راستی بودہ اگر از روایت شان بالمرہ دست کشند بیاری

از آثار نبویہ صلی اللہ علیہ وسلم تلفت نشود نہ کہ از ادراخند و روایت از ہما ہم مذکور اند و نہ نہای

کما را بان بن لقب تفصیل حضرت امیر است و ذکر بیج بخلاف اہل بہعت کبری کہ تفاق و تفسیر

شمار و در آثار ایشان است این قسم را اہل تنقید توثیق میکنند و قابل احتیاج نمی ہند از بلکہ سوال منحل

و مفری میرانند انہی

مولوی صید علی فیض آبادی در کتاب خود متنی الکلام ذوقی را از اهل نقد شمار کرده و چنین گفته: «متنی الکلام جواد و ۱۳۵۱-۱۳۵۲»

پس آنکه اگر مراد تشریف منشی این است که نا صیبت را وی مذکور ولی ادبی او نسبت بشهره اگر بر لایحی لبتی

کنست معمم فاخوز فاعظیما در کتب اهل حق مروی است پس ادب اش نشان و بند که در فلا

کتاب واقع است علاوه بر کربینا دمی آید که اهل تنقید مثل عبدالرحمن نسائی و شمس الدین ذهبی و امتثال بانشان

نصب و عداوت اهل بیت را با و نسبت داده باشند

معرفه دینی
از مسلمانان ایرانی

نیرمولوجی سلامت اندو در کتاب خود معرکه الارا را که در مباحثه شیعه و سنی مابین خود برقرار داد و ۳۱۱ ص ۶ - ۱۰

و یکی از مجتهدان شیعه میر سید محمد صاحب شده بود تصنیف نموده کمال صرح و ثناء از بهی نموده چنانچه

در کتاب مذکور گفته قوله و شیخ عبدالحق دلبوی و ملا معین در معارج النبوة و مجال المحرث در روضه الاحباب

در روضه الاحباب می نویسد که در روز احو چون مسلمانان رو به زیارت نهادند و حضرت رسول ص را تسبیح کردند

حضرت ص در چشم شدند و آن حالت نظر کرد علی ابن طالب را و دید که بر بهلوی وی ایستاده و فرمودی علی

چون بود که برادران ملحق گشتی گفت یا رسول ص آن سه بهشت اسوقه بدرستی که مرا بتواقت است و در کتاب

مذکور بعد تمامی روایت نوشته که این حدیث را باین طریق بعضی از محدثان و اهل سیر و کتب خویش در آورده

لیکن بهی که حکم رجال است و کتاب میزان الاعتدال تضعیف و تکذیب راوی آن نموده است بهی را که در کتاب

مذکور الاحباب تضعیف و تکذیب راوی حدیث مذکور از میزان الاعتدال ذی بهی که حکم رجال است نقل کرده

باز بر همان روایت مجروح و مقدوح استنا کردن چنانکه نظر اگر بن است علامه بران در روایت روضه

الاحباب کلام الاثر بعد الایمان نیست بلکه فقط ان لی یک اسوقه واقع است
یا الاثر بعد الایمان

علامه صدیق حسن خان بھوپال در کتاب خود احواف النبلاء کمال شنا و تعریف ذہبی نموده چنانچه آورده محمد اصفیاء النبلاء و مشہد ۳۹/۸۳

ج ۲

بن احمد بن عثمان بن قایماز الشیخ الامام العلامہ شمس الدین ابو عبد اللہ الذہبی حافظ الدیاجاری ولاحظہ البیاضی

متفق بود در حدیث و رجال آن و ناظر بود در حال آن عارف بود و تراجم ناسخ و ابانت ایہام و در تاریخ ایشان

بسیار کرده و بسیار کسان را فیخ بخشیده و در تصنیف آثار فرموده و مطولات را در تالیف مشہر ساختہ شیخ کمال الدین

بن الرمثانی چون بر تاریخ کبیر و کرسی ست تاریخ الاسلام جزا بعد جزو واقف شدہ گفتند این کتاب جلیل القدر است

و آن در بہت مجلد بود و کتاب تاریخ البلاد نیز بہت مجلد است و از تصانیف اوست الدول الاسلامیہ و مناقب

القرآن و مناقب المجاہد و مجلد و میزان الاعتدال و مجلد و الثبت فی الاسماء و الناساب یک مجلد و بنا و الرجال یک مجلد

و بہت تصنیف یک مجلد و اختصار سنن بہقی تاریخ مجلد و تتبع احادیث التعلیق لابن الجوزی و المستقر اختصار الملک

و الحنفی فی المعنی فی الضعفاء و اختصار مشہد کمالی لم و مجلد و اختصار تاریخ ابن عساکر و مجلد و اختصار تاریخ خلیفہ

د و مجلد و توفیق الامام التوفیق من مناقب الصدقین یک مجلد و نم السمری سیرۃ عریک مجلد و التبیان فی مناقب عثمان یک مجلد

و فتح الطالب فی اخبار علی بن ابی الطالب یک معجم شایخ و در آن یکزار و سہ صد کسلی نموده و اختصار کتاب الجہد

لارب عساکر یک مجلد و بعد الموت یک مجلد و النہایۃ البدویہ در اہل بدر و اوہاب است تراجم اعیان برای ہر بی تصنیف

قائم الذرات و ششہ مثل ایضاً ربیعہ و کتبہ جاری مجرای ایشان است و لیکن ہم را در تاریخ العدا و اسباب داخل

نمودہ مولود ہی باہ ربیع الاول سنہ ثلاث و ستین و ما تہ و از اشعار اوست قطعہ

اذا قرأ الحديث على شخص . فاخل موضوع الوفاة مثله . فلجأزي بالحسان لان
اريد حياته ويريد قتله . وقال ايضا قطع العلم قال الله قال رسوله . ان من صم والابح
فاجهد فيه . وهذا من نصب الخلاف جهالة . بين الرسول وبين راي فقيه

1. توفي سنة ثمان واربعين وسبع مائة

منها ما هو في

علامه صديق حسن خان قنوجي بهوبالي در كتاب خود آب بحر العلوم كمال مدح و وصف ذهبي خود به آن بزرگوار ^{ص ٧٨٨} ^{ص ٧٨٩} مكتوبه سطره مشتمله بر

"مختصين احمد بن عثمان بن قايماز شمس الدين ابو عبد الله السالزي جي محمد ثقات العصر ما م

الوجه وحفظاً وذهبي العصر ويعني والفظاً ولد سنة ٧٧٠ هـ طلب الحديث وهو ابن ثمان عشرة

سبع بد مشفق ومصر وبعليث ولا سكند رية وسمع منه الجمع الكثير وكان من ديدان الليل

الى رأي الخبلة كثير لا زرا وبأهل الرأي غلظ لاه لا يصفهم في التراجم له التصانيف، الجزيمة

في الحديث وأسماء الرجال قرا الفرك وأقرباً بالروايات ضفت التاريخ الكبير ثم الأوسط

السمي بالعبر والصغير السمي بدو لا إسلام وتاريخه من أجل التواريخ وقف الذين قال

الدين بن الزركاني على تاريخ الإسلام له جزء بعد جزء الى ان انهاء مطاعة قتال :

هذا كتاب جليل وتاريخه المذكور وعشرون مجلداً وكتاب "تاريخ النبلاء" عشرون

مجلداً وله طبقات القدر وطبقات الحفاظ مجلداً وميزان الاعتدال ثلاث مجلداً

والقبت في الأسماء والأنساب مجلد ونبأ الرجال مجلد وتهذيب التمهيد مجلد و

"اختصار سنن البيهقي خمس مجلدات وتنقيح أحاديث التعليل لابن الجوزي و

"المستحلى اختصار المحلى والغني في الضعفاء واختصار المستدرک للحاكم مجلداً واختصاراً

تاريخ ابن عساكر مجلداً واختصار تاريخ الخطيب مجلداً وتوقيف أهل التوفيق

على مناقب الصديق مجلد ولم السمر في سيرة عمر محمد والبيان في مناقب عثمان ^{عليه السلام} مجلد
 وفتح الطالب في أخبار علي بن أبي طالب مجلد ومجموع أسيادهم وهو الفتى وثقافته شريفة
 "اختصار كتاب الجهاد لابن عساكر مجلد ومابعد المرتبة مجلد وحالة البدر في عدة أهل
 بدر في ترجمته لأحيان مصنف لكل واحد منهم قائم الذات مثل الأئمة الأربعة
 ومن يجري مجملهم ولكن أدخل الكل في تاريخ النبلاء ورسد شعرة ^م شعرة إذا قرأ الحديث
 على شخص ^م وأخذ موضوعاً لوفاء عليه ^م فمما جازى بإحسان لأن ^م أراد حياطة وهو راقى
 وله في العلم قال الله قال رسول الله ^ص إن صح ولا إجماع فاجتمع فيه ^م وهذا من أصل الخلاف
 جهالة ^م بين الرسول وبين رأي فقير ^م توفي ليلة الاثنين ثالث ذي القعدة سنة ٦٤٨
 ابن شاكر الكوفي ترجمة حسنة في وفات الوفيات ^م بن شنت فراجه ^م .
 (١)

وعلايه معام صديق حسن خان بهويالي كمال درج وثناء و ذبي نموده چنانچه در كتاب تاريخ مغل مستدرساك ١٢٨٣ هـ ١٨٦٦ م
 تاريخ مغل گفته محمد بن احمد بن عثمان بن قايمال الذي هبى المحافظ الكبير ولد سنة ٦٤٣ هـ ١٢٤٣ م

قال في البد والطلع "أجاز له في سنة مائة و لده جماعة بعناية أخيه من الرضاع [وطلب بنفسه بعد سنة ٦٩٠ هـ ١٢٨٧ م] عن ابن عسكرو طبقته، ثم روى إلى القاهرة و [١]
 أخذ عن الدمياطي وابن الصواف في مهنه في فن الحديث وجمع فيه إجماع

المفيدة الكثيرة قال ابن حجر حتى كان أكثر أهل عصره تصنيفاً وجمع تاريخ الإسلام
 فأرسل فيه على من تقدمه بحسب أخبار المحدثين خصوصاً انتهى إلى العمل في تاريخ الإسلام
 في زيادة على عشرين مجلداً وقفت منه على أجزاء وله الميزان في نقد الرجال ج ١

مختصاً بالضعفاء الذين قد تكلم فيهم متكلم وان كانوا غرضه عفا في الواقع ولهذا
 ذكر فيه مثل ابن معين وعلى بن المديني باعتبار أنه قد تكلم فيهما لم يترك وهو
 كتاب مفيد وجميع مصنعاته مقبولة مرفوعة فيها روى إليه الناس لأجلها،
 وأخذوها عنه وتداولوها قروها وكتبوها في حياتها وطارت في جميع
 بقاع الأرض وله فيها تعبيرات رائعة والفاظ رشيقة غالباً لم يسلك
 أهل عصره ولا من قبله ولا من بعدهم وقد أكثر التنسيع عليه ولم يدر
 السبكي وذكره في مواضع من طبقاته ولم يأت بطائل بل غاية ما قال أنه كان

[أي لا باعتبار تمرير أخبار
 غيرهم، فإذن فيه أيسر منه
 وأخص منه من غير كتابه، فهو
 "البد" و "البد" "تأليفه" و "البد"
 و "طبقاته" و "طبقاته"]

(١) من المصدر . (٢) من المصدر . (٣) من المصدر . (٤) إلى هنا : البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع ،
 لصحاحه ٢ : ١١٠ / الرقم ٤٠١ .

إذا نرجح الطائفة والخاصة بالطلال في تقرير طهره وإذا ترجم غيرهم من شافعي
 أو حنفي لم يستوفى ما يستحقه وعندى أن هذا مثل ما قاله الأول في ذلك
 شكاً ظاهر عندك عارها فإن الرجل قد ملجأ إلى الحديث وطلب عليه
 فصار الناس عنده هم أهائه وأكثر محققهم وأكبرهم هم من كان يطيل
 التناء عليه التقليد وقطع عنه في الاشتغال بما لا يفيد
 ومن جملة ما قال السبكي أنه كان إذا أخذ القلم غضب حق لا يدري ما
 يقول وهذا باطل فإن مصنفاته تشهد بخلاف هذه المقالة و
 غالبها الإصاف والذب عن الأفاضل وإذا أجرى قلمه بالوقعة في أحد
 فإن لم يكن من معاصريه فهو غارور في ذلك عن غيره وإن كان من
 معاصريه فالغالب أنه لا يفعل ذلك إلا مع استحقاقه وإن وقع ما يخالف
 ذلك نادراً فهذا شأن البشر وكل أحد يؤخذ من قوله ويترك إلا
 المعصوم والأهوية تختلف والقصائد تنباين وربك يحكم بينهم فيما
 كانوا فيه يختلفون قال الصفدي لم يكن عنده جمهور الحديث بل كان
 فقيه النفس له دراية بأقوال الناس ما حوت رحمه الله تعالى في سنة ٤٢٨
 قال الصلاح الكتبي اتقن الحديث ورجاله ونظر عقله وأحواله
 وعرف تراجم الناس وأبانت لإيهم في تواريخهم والإلباس بجمع
 الكثرة ونفع الجم الخفية والكثرة تنصفه ووقره الاختصار مصر في

التطويل في التاليف وقت ابن الزمكاني على تاريخ الإسلام وقال هذا الكتاب
 جليل ومن شعره ^٧ إذا قرأ الحديث على شخص : وأخذ موضوعاً لو فاته
 مني * فلهجاري بلحسان لاني : أريد حياته ويوئد قتي : وقال أيضاً :
 العلو قال الله قال رسوله : إن صغر الإجماع فاجهد فيه * وحذارين نصير
 الخلافة جهالة : بين الرسول وبين رأي فقيه ^() انتهى

() تاج مكلل ، لصديق حسن خان بهارلي ..

والتي بالوفيات مداول في ١٢/٥
جميع مطبعة الدولة سنة ١٩١١

وجه إصلاح الدين خليل بن أبيك الصفدي

والتي بالوفيات ابن المنزلي راز مرز مؤرخين شهر واسط ذكره

والعلمي هم دليل بودن او از علما و مصنفين سنيا است صفدي مذكور در صدر كتب

سطور ميفرمايد الفصل الحادي عشري في ذكر شي من أسماء كتب التواريخ

المؤلفة لمن تقدم من أرباب هذا الفن تاريخ المشرق وبلا د -

تاريخ بعد اد الخطيب أبي بكر، الذيل عليه للسماعي، الذيل عليه

لابن الدبيني وفيه مالم يذكره السماعي وذكر من أغفله أو كان

بعد، والذيل عليه لابن القطيعي، والذيل لمحب الدين ابن النجار،

والذيل لأبي بكر ابن المارستاني، والذيل لابن السامعي، تاريخ البصري

لابن دهمان، تاريخ الكوفة لابن مهالد، تاريخ واسط الذي

تاريخها أيضا بحتل، الذيل عليه لابن الجلابي (١)

٤٦٢
 مدح صفدي
 ٨٥١

طبقات شافعية اسرى
 ٨٥١

تلقى الدين اسدي وكتاب حو لطيفات شافعية كالوصف ثنائيا صفدي نموده چنانچه گفته خليل بن أبيب^(٩)

(٩) كنهيا

بن عبد الله العلامة الأديب البليغ البارغ المقتن صلاح الدين الصفدي مولده بصفد تخميناً

في سنة ستين وتسعين ومتممة وسمع الكثير وفرا الحديث وكتب بعض الطباق من أخذ

عن القاضي بدر الدين بن جماعة وأبي الفتح بن سيد الناس والقاضي تقي الدين الشبكي و

الحافظين أبي الحجاج المزني وأبي عبد الله الذهبي وغيرهم وقرأ طر فامس الفقه وأخذ النحو

عن أبي حيان والأدب عن الشهاب محمود ولازمه وعن أبي نيابة أوصري في فن الأدب وكتب

الخط المصحح وقال النظم الرائق وآلف المؤلفات له العائقة وكتب بخطه الكثير وباشتركه في الإنشاء

بمعصوم دمشق ثم قولي كتابه السرحلب ثم كالتة بيت لال بالاشام وقد تصدى للإفادة بلجامع

الأموال وحدت در مشتق وحسب وغيرهم ذكره تبيينه الذهبي في العلم المختص فقال الإمام العالم

الأديب البليغ الأكمل طلب العلم وشارت في الفضائل وساد في علم الرسا كل وقرأ الحديث وكتب

المسود وجمع وصف والله يحمد به مو فبقه بجمع مني وسمعت منه وله توالييف وكتب وللاعلم انتهى.

ووقفت على ترجمته كتبها لنفسه نحو كراسين وذكر فيها الأحوال ومشا لجند وأسماء مصنفاته وهي نحو

الحسين مصنفاتها ما لم يكلمه مقال وكتبت يدي ما يفتار ب خمساً في جلدة وقاله لعل الذي كتبت

في ديوان الإنشاء ضعفاً ذلك وذكره جملة من شعوره وذكر له السلي في الطبقات الكبرى ترجمته

(٩) هو أبو بكر أحمد بن محمد بن شيخ الدين بن قاضي سوية الدمشقي (٧٧٩-٨٥١ هـ).
 (١٠) سنية في جبال عاملة المطبعة على حمص بالشم، وهي من جبال لبنان (سبعم البلدان ٣: ٤١٧).

(١) - رُسل طر

مسوطة مشتملة على ما يُدَوَّن في شوال سنة أربع وستين وسبعائة تمودون بالصوفية طر العلم الذي

عدد المذكور الذي قبله في طبقات الشافعية تساهلاً وإتاءاً ودت معرفة تزيدهم إلكثير

من أصحاب الفنون إنا نجد كذا في طبقات الفقهاء المعروفة تراجمهم وادعاهم منسوبون الشافعي

رضي الله عنه.

(١) طبقات الرسل فقيهة، لابن سُرَيْبَة ٣ : ٨٩ - ٩٠ / الرقم ٦٤١.

شرح ونقل از معازلی

مجمعی

در جزو الکمال و در ۵۳/۵

و علامه جمعی که در بزرگان اهل سنت و ائمه اراکان میباشند از این معازلی نقل نموده

و از این نقل کمال و ثنات و اعتبار این معازلی ثابت میشود چنانچه گفته اند "والله قد اعطاهم اجساداً

من فضلکم لکم یحسدونک الناموس علی مآلاتهم" الله من فضله اخرج أبو الحسن الغزالی عن الباقر

رضی الله عنهما أنه قال فی هذه الآية یحسدونک واللہ والحاسد یعرض علی اللہ فی حکایه ()

() ذخیره المال ، للمعینی ..

وعلامه ابن حجر عسقه قلا في ذكره "ابن الميزان" كمال

مع وثناؤه ليس من منزل منزه ودرهون ذكره اذ لم يذكره ابن حجر عسقه في تاريخه
مايت هست كه ريكه گشته :
"محمد بن علي بن محمد بن الطبيب الحلبي المعروف بابن الغازي القاسمي المالكي"

ناب في الحكم واسطوري عن أبيه وأبي محمد بن البرقي وغيرهم روى عنه الواقعي بن

سكرو وأبو سعد بن السمعاني والقاضي يحيى بن الوبيعي بن الحسين الكوفي،

وأبو بكر أحمد بن صدقة وهو آخر من حدث عنه قال ابن السمعاني كان شيخنا أحمد بن

برويه ياداه ادعى سماعاً شياً لم يسهم به رأيت بخطه جزء بخط أبيه وفي آخره "بلغت خلقى

هذا بخطه وولد يد قال اسمع في أواخره الصدوق والأمانة وهو صحيح التبع بن

حسن المجالسة متودد في الحد يث سألته عن مولده فقال سنة سبع وخمسين وأربع

مائة وبلغت في رمضان سنة اثنين وأربعين وخمسة مائة" (١)

(١) لسان الميزان ، لابن حجر عسقه في ٦ : ٣٦٣ - ٣٦٤ / الرقم ٧٨٥٠

الحسين بن أحمد الخند جاني

وأبي تمام بن أبي ببيعة في

وأما أبو غالب بن بشران و

الخطيب والواقعي

هلا في السنة - الموجهة في ملتقى

أنا صرنا العاشرة، وذلك في ملتقى

وذكرت عن أصا قط في لسان الميزان

الذي طبع في حيدرآباد وكرهه

بأبوابه

الزاد
الخطيب
الواقعي
الخطيب

من شعر كثير أو ينعم إلى ذلك ما يطرب به من المبادع في حسنه فيزداد ثقل الإرقاد
يأتي له ما هو من المحسن جملته قوله: ^{من شعر} بسهم أطفأ رماي... وذبت من حجر وسينه...
وإن مت ما لي سواء خضم... لأن قاتلي بعينه... وكان مجلس معالي شعر شيخه ابن نباتة
ينضمها لنفسه وقد صنف ابن نباتة في ذلك مصنفاً سماه "خير الشعر المأكول المذوق"
وبين سرقانة لشعر ومات بد مشق ليلة عاشوراء سنة ٧٦٤^(١).

(١) البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، للفاضل الشافعي ١: ٢٤٣ - ٢٤٤ / الرقم ١٦٣.

وجه أنك مجد الدين فيروز آبادي در کتاب "قاموس" در
 (قاموس چهارجل مجله طبع کلکتہ)
 گفت (جلب) گفته و الجلاب كثر تاء صاء الودد معرب وة بالهمزة نهر،
 وعلى بن محمد الجلابي صوّخ، (١) از این عبارت ظاهر است که فيروز آبادي
 این الفاظ را بعدي بن محمد الجلابي تسميه مينمايد و او را مورخ و شاعر و در ذلك
 كافيه لذوي الاعلام، في كونه مشهوراً أو معروفاً عند العلماء
 الاعلام و منذ كن كتاب اللغات المشهور لا بين الانام
 و موصوفاً

(١) القاموس المحيط، للفيروز آبادي - مادة « جلب ».

مدرسة
مدرسة
مدرسة

توفي الدين السدي وكتاب غرر طبقات شافعية كل جميل و توثيق فيروز آبادي نووده چنانچه در کتابت المذكور

(١)

محمد بن يعقوب بن محمد بن إبراهيم بن محمد الشيرازي الفيرزي صاحب القاموس

الدين السدي

القاضي محمد أبو اللاح كان يرفع نسبه إلى الشيخ أبي إسحق صاحب النسيه ولا يبالى بما يتنازع بين الناس (٣)

«ولد في سنة تسع وعشرين بكارين من أعمال شيراز»

أبو الشيخ لم يترجح فضلاً عن أن يعقب تقيته بملاذه وطلب الهديث وسمع من الشيوخ ومهر في اللغة

(٤)

وهو شاب وسمع من جماعة وقدم انعام بعد التحسين وسمع بها الهديث كما اشتهرت فضيلته وكتب

عده و دخل القاهرة فعظم بها قدره وكتبوا عنه كثيراً من قصائنه ثم جال في البلاد الشمالية والشرقية

و دخل الهند وله مجادة في الحرم وكان كبير الكتب جداً ولا يسافر إلا وهي معه في عدة أهداها

والتفق

عدة رجال وافتحها في غالب المنازل ويطالع فيها ^{العلم} انه قد اتم اليمن بعد التسعين من الهند عقب

وفاة القاضي جمال الدين الوبي فترترة الكثرة لا تنصرف إلى الجليل في الغنى بالبلاد البسية فلم يزل ذلك

بأمره إلى أن مات وكان قد جاوز في غصون ذلك جملة من أراهم برجع وكان الأشراف يكرمونه

لغير مثال الحافظ شهاب الدين بن حجر أخذ من القاضي تقي الدين الشافعي وعن ولد تاجر الدين

وعن القاضي عز الدين بن جماعة توفي شيوخه كثر وقد خرج له الحافظ شمس الدين محمد

رأسه

بن موسى المراد الشيخ ثم الكلي من شيخه عن جميع كتبه من شيوخه وأما معرفته باللغة والطلاعه على يوروما

من مستفيضة وكان يفون كثيراً من حفظه حتى أحفظ ذلك من أسطر أذكرها وكان يعجب مستفيضة

(١) بين العلوفين لا يوجد في المصدر (٢) من المصدر (٣) من المصدر ، والصحيح أنه ولد سنة ٧٢٩ هجرية - كافي

الهدرا طالع (١) كافي ٧٢٩ هـ ، (٢) بغية الوعاة للسيوطي ١١٧ ، و (٣) شذرات الذهب لابن العماد الحنبلي ١١٦ : ١١٧ ، (٤) عن العيني

(٤) من هذا اختصاراً في السيرة في الروايات مع المصنف، وكان المؤلف يختصر وأدعى وأضاف .

وتمنا ثمانية

أسلم

في العبادة ولا أماناً حقيقياً عليه في نقله شيئاً لوقى في سؤال سبع سنة يتقدم السبعين عشرة (١) في اللغة

وقد جاز السبعين مئة نحو اسمه وهو آخر من مات من الرؤساء الذين انفرد كل منهم بفن وفات

منه أقرانه على رأس القرون الثامن وهم الشيخ سراج الدين البلقيني في الفقه على مذهب

الشافعي والشيخ زين العراقي في الحديث والشيخ سراج الدين بن الملقن في كثرة التصانيف

في فني الفقه والحدود والشيخ شمس الدين العماد في العربية والشيخ أبو عبد الله بن عرفة

في فقه المالكية وفي سائر العلوم بالمغرب والشيخ محمد الدين الشوبراني في اللغة أو من

تصانيفه القاموس المحيط في اللغة بالغ في اختصاره ونجوى ويزيد ما زاده على الصحاح بالحدود

وهو يني كنيز جيد العلة وهو كان قد رآه الصالحون ولا أنه قد وف الشواهد وشرع في شروح

مطول على البخاري ملأه بغرائب التفولات ونوادير اللغات وشوارق الأمراء في شروح

منارات الأنوار وصف للأشرف كتاباً باسمه الإصعاد إلى رتبته ^(١) اجتماعاً في أربعة أسفار وصف

لولده الناصر كتاباً سهيل الوصول إلى الأحاديث الرائدة على جامع الأصول وغير ذلك

مع خبر زباد
از کسی

فغنية

مجموعه نافعیه اسری در رقعه ۱۶۸
الی مقایله ۱۹

و علامه ابو بکر بن احمر بن قاسم ششبهه الاسدی و کتاب خود طبقات مشائی

۲۸

کمال مدح و ثناء فیروز آبادی محمود چنانچه در کتاب مذکور در طبقه الثامنیه اختصرو

می فرمایند محمد بن یعقوب بن محمد بن ابی رهمیم بن محمد بن ابی بکر بن

احمد بن یس بن فضل الله الشیرازی الفیروز آبادی القاضی مجد الدین ابو الطاهر

ایام عصره فی القعه کان یوقع نسبه الی الشیخ ابی اسحاق صلح التنبیه و یقول ان

حدّه فضل الله ولد الشیخ ابی اسحاق و لا یبالی بما یشاع بین الناس ان

الشیخ لم یزوج فضلاً ان یعقب و بالیه فی سنة تسع و عشرين بکارین^(۱)

من أعمال شیراز و تفقد بلاد و طلب الحديث و سمع من الشيوخ

و هو فی اللغة و هو سائب و قدم الشام بعد التحصین بامانة خمس

أولی السنة التي بعد هاء سمع بها الحديث و دخل القدس و سمع من

الحفاظ صلاح الدين العلاني ثم دخل مصر و سمع بها و قدم ملّة و

سمع بها و لقي جماعة كثيرة من الفضلاء و أخذ عنهم و أخذ و اعطى و استقر

خصائله و كتب الناس تصانیفه و ذكره الصفدي فی تذکرته و عظمه

و كتب عنه یقین فی سنة سبع و خمسين بد منق و جالی الملا

(۱) ای بعد السبع مائة (۲) ای بعد السبع مائة أيضا

السماوية والشرعية دخل الزوم فتم إلهندياه مجاورة في الحرم من كان
 كثير الكتب جداً ولا يسافر ولا يرحل معه في عدة أعدل على عدة جمال وفتحها
 في غالب المنازل ويطالع فيها واثق أنه قدم اليمن بعد التسعين من الهنـد
 وفات القاضي جمال الدين الرعي سارح النبیه فقرره الملك الأشرف إسماعيل في
 القضاء بالبلاد اليمنية فلم يزل ذلك باسمه إلى أن مات وكان قد جاور في
 عضون ذلك بمكة مراً ثم يرجع وكان الأشرف يكرمه كثيراً قال الخافط
 شهاب الدين ابن حجر أمتع الله بقائه أخذ عن القاضي تقي الدين
 الشافعي وعن ولده تاجر الدين وعن القاضي عز الدين ابن جماعة وفي
 شيوخه كثرة وقد خرج له الحافظ شمس الدين محمد بن موسى الكنتي
 ثم المكي مشيخه عن جمع كثير من شيوخه وأما معرفته باللغة واطلاعه
 على نوادرها فأمرو مستفيض وكان يقول ما كنت أنام حتى أحفظ
 كذا كذا سطر ذكرها وكان يُعاب بالتهويز في العبارة إلا أنما جرت بها
 عليه في نقله شيئاً توفي بزبيد في شوال سنة سبع بتقديم السيـن -
 عشرة وثمان مائة في دفن بترية الشيخ إسماعيل الجبرتي وهو آخر من مات
 - من مات - الرؤساء الذين الفر د كل منهم بغني فاق فيه أقله على
 رأس القرن الثامن وهم الشيخ سراج الدين البلقيني في الفقه على من
 الشافعي والشيخ زين الدين العراقي في الحدیث والشيخ سراج الدين ابن

الملقى في كتبه الصنيف في فني الفقه والحديث، الشيخ شمس الدين الغزالي
 في العربية، والشيخ أبو عبد الله ابن عرفة في فقه المالكية، وفي سائر العلوم بآثاره
 والشيخ محمد الدين الشيرازي في اللغة، وذكر له الحفاظ برهان الدين
 في مشيخته، ترجمته طبعها طبعها في اللغة بحرف لا تكدر الكلام،
 والشيخ فيها تواليه، حسنة قال كان معظم أعداء الملوك أعداءه، ويؤثر
 خمسة آلاف دينار ومع ذلك فإنه كان قليل المال لسعة نفقاته، وكان
 سريح الحفظ، يحكي عنه أنه كان يقول: ما كنت أنام حتى أحفظ ما يلقى
 سطروا بعد تصانيفه وهي بضع وأربعون مصنفاً، ومن تصانيفه القاموس
 المحيط في اللغة، فإنه في اختصاره وتحريته، وميزناه زاده
 صاحب الصحاح بالجمرة وهو شيء كثير جداً، عمله لو جرد كان قد ربح "الحج"
 والآلة محمد وف الثواهد، وشرح في شرح مطول على الدين، ريت
 ملاه بغل، ثوب المنقولات ولواد اللغات، كل مده ربح العبادات
 في عشرين مجلدات، وأيضاً شوارب الأسماء في شرح مشلول الأثر الأربعة
 مجلدات، وصنفه الأسماء، لأسماء الإصعاد إلى رتبة الاجتهاد في
 أربعة أسفار، وصفته تولد، أنا صرنا باسماء تهمل الوصول، الإلهاد بيت
 الخرائد على جامع الأصول أربع مجلدات، "بصائر ذوي التمييز في لطائف
 الأدب" بيزمجد، وكذا "الرواة الأربعة في طبقات السانعة"، وكتاب

المرقاة الواقعة في طبقات الخفيفة والف كتأبا على الجمل لابن فارس أخذه عليه
فيه ألف مكان ومع هذا كان ينبغي على صاحبه ابن فارس (١).

(١) طبقات ابن نفع ، لابن سبه ، ٤ : ٦٣ - ٦٦ / الرقم ٧٥٢.

وأحمد بن مظهر النابلسي ويحيى بن علي بن مجلي بن الحداد الحنفي وغيرهم بطلبات ومائة واربعمائة
وبالقدس من العلاني والبياني والتي القلقشندي والشمس السعدي وطائفة وقطن به
نحو عشرين وولي برتندريس وقصادير وظهورت فضائله وكثر الأخذ منه فكان ممن
أخذ منه اصلاح الصفي وأوسم في الثناء عليه ثم دخل القاهرة بعد أن سمع بفترة والرسالة،
فكان ممن لقيه بها الهامر بن العقيل والجال الأسنوي وابن صنام ومنهم من العزيز جملة فقد
والقلانس والظفر المطارد وناصر الدين التونسي وناصر الدين الفارقي وابن نباتة والعروني
وأحمد بن محمد الجزائري وسبح بمكة من الضياء خليل المكي والياقوتي والتي الحارثي وغير
القسطلاي وجماعة فوجد في البلاد الشمالية والمشرقية ودخل الروم والهند ونقي جماعات
من الفضلاء وحمل عنهم شيئاً كثيراً تجمعهم مستيخفة تخرج الحال بن صومئى الراكشي.
وقال في تراجمه بخطه أن من مشايخه من أصحاب الفخر ابن البخاري والنجيب الحراني وابن عبد
الدائم والشرف الدماطي الجم الغفير والجمع الكثير من مشايخ العراق والشام ومصر وغيرهم وأنت
من مروجي الكتب الستة وسنن البيهقي ومسنند أحمد وصحيح ابن ماجة ومصنف ابن أبي شيبة.
وقرأ البخاري بجامع الأزهر في رمضان سنة خمس وخمسين من ناصر الدين محمد بن أبي القاسم
أغارقي وسعده على التمس محمد السعدي بقراءة الشها بآء محمود والحافظ فريد مشق على العزيز
بن الحموي وقرأ بعضه على التي لإسحاق القلقشندي والحافظ أبي سعيد العلاني وقرأ أسطى^(١) أصول
البياني بآخيه الأدهي وقرأ بعضه لجلساً على ناصر الدين أبي عبد الله محمد بن جميل بد مشق
تجاه نقل النبي صلى الله عليه وسلم في ثلاثة أيام وبعضه قراءة وسماعاً على ابن الخطيب والعزير وجماعة

والهم إلى محمد بن عبد الوهيد بن هبة الله بن البارز وأخيه الزين بن أبي حفص وناصر الدين الفارسي
 وجهه سماعاً من الجلال أبي عبد الله محمد بن أحمد بن عبد المعطي بن المسجد الحرام بن أبي الكعبة ،
 وسبع سنين أبي داود بن أبي حفص بن عثمان بن سالم بن خلف وأبي إسحاق بن محمد بن عثمان بن يوسف
 بن القواس بن محمد بن الترمذي أيضاً من أبي تيم الصياصية والنجم بن محمد بن البارز بن أبي داود بن عبد الملك
 بن الخطيب الصفي أبي الفضل عبد الكريم والعرب بن الخطير وأبو العباس محمد بن محمد بن أبي حفص
 التاج الكبير ثم دخل زيد بن رمضان سنة ست وتسعين بعد وفاة فاضل الأفضية باليمن
 كلما لمال الوهي شارح التبيين فتلقاه الملك الأشرف إسحاق بن القبول وبالغ في إكرامه ورضاه ألف
 دينار وسوى ألف كان أمرنا نظر عدد تمييزاً بأمر مستقيم كما في كنفه على نشر العلم فلفظ الانشراح به .
 وبعد مضي سنة وأزيد من شهرين أضاف إليه قضاء اليمن كله وذلك في أول ذي الحجة سنة
 سبع وتسعين بعد ابن عجيل فاتفقوا بالقيام في تجملة وقصدوا الطلبة وتروا أعليه الحديث
 السلطان من دونة فاستقرت قدمه بزبد مع الاستمرار في وظيفته إلى حين وفاته وهي
 مدة تزيد على عشرين سنة بنية حياة الأشرف ثم ولد له الناصر أحمد وكان الأشرف قد
 تزوج ابنته مزيد جمالها ونال منه ترواً ورفعة بحيث أنه صنف له كتاباً وأهداه له على
 الطباق ثلثاً هاهنا درهم وفي أثناء هذه المدة قدم مكة أيضاً مراراً وأنها وبها وبالدين النبوية
 والطائف وعمل فيها ما تروحه لوقت وكان يحب الانتساب إلى مكة مقدماً بأبوابه **المصطفى** ،
 كتب بخطه الملتقى بالحرم الله تعالى ولم يقدر له قط أنه دخل بلد إلا وأكرمته منون أو بالغ مثل
 شاه منصور بن شجاع صاحب تبريز والأشرف صاحب مصر والأشرف صاحب اليمن وابن عثمان

فما رفق

الصفاني

ملك الروم وأحمد بن أويس صاحب بغداد وقوليد الطائفة وغيرهم واقتنى من ذلك كتباً
 نفيسة حتى نقل الجلال الخيال لأنه سمع الناصر أحمد بن اسماعيل يقول أنه سمعه يقول ناشئاً
 بحسين ألف مقال ذهباً كتبوا كان لا يسافر إلا وصحبته منها عدة أحمال ونحو ذلك في
 كل منزلة فينظر فيها ثم يعيد حالاً إذا رحل ولكن كانت له دنيا طائلة ولكتبه كان يدر فيها
 إلى من يحقها بالإسراف في صورها بحيث يخلق أحياناً ويحتاج لبيع بعض كتبه فلذلك
 لم يوجد له بعد وفاته ما كان يظن به ومنعت الكثيرين ذلك لما كتبه بخطه مع إدراج فيه
 أشياء من غيره في التفسير يصار في التمييز في لطائف الكتاب العزيز مجلدات وتقرى بها
 في تفسير ابن عباس "أربع مجلدات وتيسر فاحية الكتاب" مجلد كبير والذو النظم للمؤيد إلى
 مقاصد القرآن العظيم وحاصل كورة الخلاص في فضائل سورة الإخلاص وشرح قطبة لآل
 في شرح خطبة الكشاف وفي الحديث والناظر في الأسماء العلية في شرح مشارق الأنوار
 الهبوتية أربع مجلدات ومنح الباري بالشيخ الفسيم الجباري في شرح صحيح البخاري كل أربع المجلدات
 منه في عشرين مجلداً ويختص قامة في أربعين مجلداً وعمدة لفظة في شرح عمدة الأحكام بمجلدات
 وامتصاص السهاد في افراض الجهاد مجلداً والإسعاد بالإصعاد في دروس جواهرها ثلاثاً
 والنجمة الصبرية في مولد خير البرية والصلوة والبس في الصلاة في خير البشر والوصول للمنى في فضل معنى
 والغامضات في معالم طائفة ومهيج الغرام إلى البلد الحرام وأثارة للحجوة لزيادة المحجوزات^(١) قال
 فإنه عمدة في ليلة كافي خطبة وأحاسن الطائفة في محاسن الطائف وفصل الدرة من الخورة في فصل
 السلامة على الجنة قوتان بوابي الطائف وردت في الناطق في ترجمه الشيخ عبد القادر والحقه الأمانة

في طبقات الحديث أخذ حاسن طبقات عبد القادر الحنفي وباللغة في تراجم أسماء النحاة واللغة وأفضل الوقت

في العمل الأشرف في ترجمة الأذهان في تاريخ أصحابها في مجلدات تعيين العرفان للمعين على سبعين حروفات

ومنية الشكلي في دعوات الرسول والتجار يحيى في فائد متسلسلة لمعاديث الصابيةم وتسهيل طريق الوصول

والأحاديث الواردة على جامع الأصول عمله وكذا الأحاديث الضعيفة وموافي مجلدات المناصير وكذا أسنة

في علم الحديث والدرر العالي في الأحاديث العالي وصغر السعادة والنفق وضعا والخلف صفحا وفي اللغة و

غير ما لا داعي القوم العجائب الجامع بين الحكم والعجائب وزيادات متلأ بها الوطاب واعتلى منها الخطاط

فقا كل مؤلف هذا الكتاب يقدر قلمه في مائة مجلد كل مجلد يقرب من صحاح الجوهر في ألفاظه

رأيت مجلدة أيضا أنه كل من يريد خدمة القلوب والخيوط والقابوس الوسيط الجامع ما ذهب من

لغة العرب شها طيحي في جزء من صنفين ووحيديم الظهير ومقصود ذوي الأبواب في علم الإعراب

وتجريب الموشين فيما يقال بالسبب والشبه أخذ عنه البرهان الحلي الحفظ ونقل عنه أنه تصح أو هام

المجمل كمين فارس في ألف موضع مع تعظيمه لابن فارس وثلاثة عليه وثلاثة في خمس مجلدات

والصغير والروض المسلوب فيمالة اسماء ابن لوف والدرد البشقة في الغرر الثلاثة وبلاغ السائقين في غرائب

الدين ومحنة القاهيل يمين يمين من الملائكة والناس اسهليل بأسماء السور في أسماء النكاح وأسماء العادة

في أسماء العادة والجليل الأندلس في أسماء الطندريس في مجلدات وأزاد الغيت في أسماء البيت وأسماء المجلد

وتريقن الأسلي في نصفي الفصل في كرايس وروزاد المراد والاعادة في وزن بابت سعاد في شرحه في

مجلدات والخشب الطراد في النكت السرافة إلى صيوها من مختصر وخطون قال التقي الكاظمي كان عديم

الطريق في زمانه نظما ونثرا بالدرسي والعربي عجائب البلاد وسائر إلى الجبال والوهاد ودرمل أطان لتجعة

(و) يحيى المصنف : مسنية السور .

واجتمع بمشايخ كنيسة عزريزة وعظم بالبلاد أقام بهد حلاك مدة وعظمه سلطانها وألوا يومه ثم جعله

ملكها وأغارس وغيرها وورد بغداد في حد ود سنة أربع وخمسين واجتمع بالدي وقرا عدي ووصل

معه إلى الشام ثم إلى مصر وسعد بالقاهرة الصميم على الفارقي وقارقه والدي فتح ورجع إلى بغداد

بها تصانيف

أقام المجد بالقاهرة مدة ثم بالقدس ثم بالشام ثم جاء وديكة مدة عشرين سنة وأكثرت منها:

تصانيف

شرح البخاري سماه منج البحاري وأطلق له أن يكمل والقاموس ملحوظ لأن جلدت عدده ثم بالدي

بالقاهرة فاختصر في جلد ضم فيه فوائد عظيمة وفوائد كثيرة واعتراضات على الجوهري وكان كثير الاختلاف

تصانيف أصغاري وعشوي على نهجه ورتب طريقه ويقدر بصفتها حتى في المجاورة بركة وفي الجملة كتاب قيمة

حسنة وفي الآخر ورد بغداد من مكة في حدود نصف وثلاثين وأجمع بالدي أيضا ثم ذهب إلى الهند

ثم رجع إلى مكة وأقام بها مدة ثم ورد بغداد سنة ثمان وتسعين بعد وفاة والده وأولادهم أونس

واستفدت منه شيئا كثيرا ثم سافر إلى بلاد فارس ثم رجع إلى مكة بعد أن اجتمع بتصوره في شيراز

وعظمه وكبره ووصله بنحو مائة ألف درهم ثم توجه إلى طريق البر ثم دخل بلاد اليمن وقام بعدد

ملكه

وبعضه وكان له بكرم ويعتقد قال الخورجيني في تاريخ اليمن أنه لم يزل في ازدياد من علو أوجهه والساكنة

ونفوذ السفاعة والأمر على قضاء الأحصار وإرام في سنة تسع وتسعين توجه لمكة فكتب إلى الملك

بإشماله وما ينبغي إلى العلوم الشريفة أنه غير خاف من ملكه ضعف أمر العبيد ورقة جسمه ودفقة ثيابه وعلو

سنة وآل أمره إلى أن مات سالما لغير الذي تحرم واستقل إذ ومن العظم بل والرأس ليشتمل في نفسه ضج

السن ولعنف استمر ما هو الإعظام في جراحه وبيان مشرف على خراب وقد ناهز العشر التي تسببها

العرب وقافة القباب وقد مر على المسامع الشريفة غير مرة في صحيح البخاري قبل سيدنا رسول الله صلى

(١) هكذا في الأصل والمصدر، والظاهر: إلى أن صار.

لله عليه وسلم إذا بلغ المرتين مرة فقد أهدى الله إليه فكيف من يقف على السبعين وأشرف على
 الثمانين ولا يجمل بالخمسين أن تقضي عليه أربع سنين ^{لا} وتجتهد له شوق وعزم إلى بيت رب العالمين،
 ويراد سبيل المرسلين وقد تيسرت في الحديث النبوي ^{لا} خلاصة أقل العبيد له ست سنين من ثلاث
 المسالك وقد طلب عليه الشوق حتى جعل تمره من الطوق ومن أقصى أميته أن يجتهد لمثل
 المعاهد ويفوز مرة أخرى بتقريب ثلاثة اشاهد وسؤاله من المرام العينية الصدقة عليه بجهيزه
 في حده الأياض مجزأة من الأهالي والأقارب قبل اشتداد الحزن وطلبه الأمام فأنزل الفصل طيب،
 والريح أريب ومن الممكن أن يكون الإنسان بأقامة شهري كل حرم ^{لا} يحفظ بالثمن من مباحات وكلام
 وأيضا كان من عادة الخلفاء سلطانا وخطبا أنهم كانوا يبرون البريد عما قصدوا ببلوغ سلامهم إلى
 حضرة سيد المرسلين صلوات الله وسلامه عليه مدهدا فأجابه الله ^{لا} فذ العزائم البريد فلا ^{لا} جعني ^{لا}
 اعني شيئا سواه ولا أريد ^{لا} شوي إلى الكعبة التواؤ قد زاد ^{لا} فاستعمل القاص الوجادة الزاد ^{لا}
 واستأذن الملك النعمان زيد خلا ^{لا} واستودع الله أصحابا وأولا ^{لا} فآدم من هذا السلطان كتب
 في طرة الكتاب ما مثاله ضد الرجال المعرف على ساني ما يحق له شفاها أن هذا شيء لا ينطق به
 نسبي ولا يجري به فليكن عندك أنت عينها فاستشارت فكيف يمكن أن تتقدم وأنت تعلم أن الله تعالى قد
 أصابك ما كان يتأسر اعرف ^{لا} فله عليه السلام ما وصفت لنا بقيقة هذا البر واليه يا محمد ^{لا} يدبرين
 بارة أني أرى فراق الدنيا ونعيمها ولا فراق عتات الدين وأهل ودكوه التقي العاسي فقال وكانت له ^{لا} الحمد
 عابه غير قويمة وكذا بالغة وله تحصل في موت من العلم سيما اللعة فله فيها البد الطوق والفرس
 نوابف حسنة منها العاسي من ^{لا} فظهر له في كسب اللعة لكثرة ملحوا من الزوائد على الذك

المعتددة كما لصحاح^(١) قلت وقد ميز فيه زيادته عليه فكانت غاية في الكثرة بحيث لو أوردت لمحات
 قدراً للصحاح أكثر من عدد الكلمات وأما ما به عليه من أوجاسه فشيء كثير أشار إليه في الهمشي
 بصغر وأخرا من الشواهد المختصراً ونبه في خطبته على الانكفاء من قوله معروف بن حبيب الميم و
 من موضع بالعين وعن الجهم بل الجهم وعن جمع الجمع يجمع وعن القرية بالهاء وعن البلد بالباء فويضبط
 ذلك بالنظم بعضهم بل أتى على الكتاب الأئمة نظماً ونثراً وله من فيه أكثر ألفاظ الحديث والروا
 ودفع له في ضبط كثيرين خطأ فإنه كما قال النبي الغاسي في ذيل التقييد لم يكن بالمأهول في الضعة الحديثة
 وله فيها ينسب من الأسانيد أو هام أو ما شرحه على البخاري عند ملأه بغرائب النقولات مستبانه^(٢) لها
 اشتهرت باليسر مثله ابن عربي وعلقت على علماء تلك البلاد صار يداخل في شرحه من قوماته العلمية
 ما كان سبباً لتيسر الكتاب المذكور ولذا قال تبننا أنه رأى لغة التي مكنت منه في حياة مؤلفه وقد
 لم كلها الأرض سداً لها بحيث لا يقدر على قراءة شئ من مخططات أو من أمسه بالمقالة المذكورة الآية كان يجب
 الإدارة ولقدما ظهر لي إكثارها والعطف منهم ثم ذكر الغاسي أنه ذكر أنه ألف شرح الفاتحة في ليلة واحدة،
 فكانت غير المنزلة وكذا ألف ترفيق الأسلي في ليلة عند مسأله بعضهم من العمل على حوق في رواية السجل
 أو خروجهما وكانه غير المداول لكونه في نحو نصف مجلد وأما وقف على مؤلفه في علم الحديث بقطعة و
 مهته ذكر في مؤلفه في فضل المجتهد من دون غيره من الصحابة مع توهم لم يصح في تراجمهم من كتب الصحابة
 بذلك بل وما رآه وفاء كلهم بجملة فإن كان في فهمه قول من نادى بهم نزولاً فذلك غير لازم لو كنهم
 كانوا يبدون في أمس معدودة وقال أيضاً إن الناس استغفروا منه انتسابه للشيخ أبي اسحق وكذلك يذكر
 الصديق ولذا دار شيخنا أزل أسمع من يحايطه في إسناده إلى الشيخ أبي اسحق مسند من وإلى أن

أما بإسحاق
 (إسحاق بن إبراهيم) قال ثم ارتقى ومرتجة فادعى بعد أن في القضاء وبالمن بعد طوية أنه من ذرية
 أبي بكر الصديق وصار يكتب بخطه محمد بن أبي بكر الصديق ثم لم يكن مد فوعا من معرفة الآلات النفس تألي
 قبول ذلك وقال الجبال بن الخيام فيها نقله عن خط الذهبي في الشيم أبي اسحاق أنا لم يتأهل
 ظناً وكذا أنكر عليه غيره تصديق بوجود رتق الهند في وإنكاره قول الذهبي في الميزان
 أنه لا وجود له ويقول إنه دخل قريته ورأى ذريته وهم مطبقون على تصديق قال القاضي بولم
 شعر كثير في بعضه فلق جليله فيه الظاهر القوية مويصة ونزهة أعلى وكان كثير الاستسار المستحسن
 من الشعر والكمالات وله خط جيد مع الإسراع وسرعة حفظ بلغني عنه أنه قال ما كتبته أنا حتى
 أحفظ ما نسي سطر وقال إن أول قدوم مكة فاعلم سنة ستين ثم في سنة سبعين وأقام بها خمس
 سنين أو ستاً متوالية وتكررت وقدومها وارحل منها إلى الطائف وكان له فيه بيتان وكذا
 أنشأ مكة داراً على الصفا عملها مدسة للأشرف صاحب اليمن وقوة لها مدرسين وطلبة
 وفعل بالمدنية كذلك ثم أعرض عن ذلك بعد موت الأشرف وله منى وغيرها درر وحديث
 كثير من تصانيفه ومروياته سمع منه الجبال بن ظهير وروى منى حياته ومات قبله بغير
 وترجه الصلاح الأقبسي وقسم الجبال بقوله كتب عنه الصلاح الصفدي وبالغ في التنا عليه
 وجمال في البلاد ونفى الملوك والأكرام والجاهة ورفعة وصف التصانيف السائرة كالقاسم
 وغيره وولي قضاء الأقبسية ببلاد اليمن قدم مكة وجاء بها مائة وأبني بها داراً وداراً للقرن
 في غنوده وترجمته وقال إن آخر ما اجتمع به في مكة سنة تسعين وقراءت عليه بعض مصنفاته و
 ناو لي قاصصة وأجازني وقرأ ديوانه وكذا ألقى شيخنا بزييد في سنة ثمانمائة وتناول منه أكثر

فوت لجات

في الهاشني

بجوف اليم و

بالدال وبسط

يشوا لاداة

صفحة الحديبية

سبيله لما

تلك الكلية

مؤلفه وقد

أدركه كان حسب

ليلة واحدة

روى والسعد

بيت بخطه و

كتاب الجمالية

بلازم كونهم

وقد كد لا يكر

سند من رأى

→ إضافة

القاموس وقرأ عليه مسه أشياء وورد في جمعه وقوس شيخنا أئيق التديق وعظمه جد أوالقي القاسي
ورأسه كنههم

وتراحميه أشياء وأورد في تاريخه كنهه وقيل التقييد والبرهان الحلي أخذ منه تحرير الوشوشين في آخره من لغته

منهم كالوقوف الآتي والتقيين فهذا وأرجوان تأخر لئلا يكون أكرامه صوابه مو تأمل رأس القرن العاشر وقت ترجمه

ابن حطية الناصرية لكن باختصار جدا أوالقي لئن قاضي شعبة وغيره عبارات وقد منع بسهمه وجواسه في ليلة عشرين

شوال سنة سبع عشرة زبديد وقد ناهز التسعين وكان يوجد وفاته بكه فإقدا رضى الله ورايا أئشدلي شيعي
رأس السطر

بالقاهرة والموقف الآتي كنهه قال كل منهم أئشدلي المجد لنفسه مما كتبه عنه الصفدي في سنة سبع وخمسين :

أحببت الأماجد أن رحلتهم ولم ترموا لنا عهدا ولا لا. نودكم ولو دكم قلوبا. لعل الله يجمعنا والآ. وهذا هي

في ترجمته بأول ما كتبه من القاموس فوالله من هذا قول الأديب المفلح نور الدين علي بن محمد بن العلي الحكيم

العدد نافي أئكي الشافعي وقد ترجم عليه القاموس. منذ منذ جهد الدين في يلمه. بين بعضنا بحر بلحمه

القاموس. بذ. ذهبت معجرات الجوهرى سكاها. سحر الملائكة حين ألقى موسى (١) .

(١) الضوء التاسع لأهل القرن التاسع ، للسفاري - الجزء العاشر / المجلد الخامس

ص ٧٩ - ٨٦ / الرقم ٢٧٤ .

يسافر في الأوصيته عدة أحوال من اللبس ويخرج أثره في منزلة ينظر فيها ويصعد حالاً ذاراً له وكان

إذا ألقى بأصحابه وله من التصانيف القاموس المحيط في اللغة^(١) واللمع العجيب الجامع بين الحكم والعيا

لم يكمل فخر الباربي بالسيح الفسيم الجاري في شرح صحيح البخاري قال ابن حجر ملاه بغيره أرباب التقول ولما

اشتهرت مقالة ابن عربي باليمن صار يدخل مناهجه فتشاه ولم يكن متمسكاً بالمقالة المذكورة لأنه لا كان يحسب

المداراة فقلت لم أخذ ابن حجر منه اسمه وسمي به شرح البخاري تأليفه ومن تصانيف الشيخ محمد الدين

"تسهيل الوصول إلى الأحاديث الواردة على جامع الأصول الأصل إلى رتبة الاجتهاد في الوجيز في اللغة للكتاب

العزير بن حجر الوشيق فيما يقال بالسيرين والشيخين^(٢) الروض المسلو في فضائله اسمان إلى ألف شرح الفاتحة

"صحة وضماً المختلف صنفاً طبقات الحنفية^(٣) في تاريخ الفقه لطيف رأيه بركة من نسي شيئاً

أسرار الكرام أسماء اللبس أسماء الخلد^(٤) وأسماء الغادة^(٥) مقصود ذوي الألباب في علم الإعراب شرح

اللسان شرح عمدة الأحكام وأشباه كثيرة مات ليلة العشرين من شوال سنة ست عشرة وخمسة

وهو متبع لجروسته قلت روى لنا عنه غير واحد وسئل بالروم عن قول علي رضي الله عنه سكا^(٦) الصبي

رواه القند بالجوب وخذ البرزق بشا^(٧) تريت ورجل جند مودتيك إلى أي شيء حتى لا أنفي نعيه^(٨) أو دعيتها

حماطة جلجلة^(٩) ما معنا؟ فقال الزرق عصر طلب بالصلة وخذ العطر بأخذك وأجعل همتك إلى

ثم ألباني حتى لا أنبس بنسبه^(١٠) ولا عيتها في كفا^(١١) رباطك بفتح الحاضرون من سرعة الجواب بما هو مدع

وأعرب من السؤال قلت الزرافة القعدة الجوب الأرض للبرزق الشا^(١٢) الأكلع الجند وديان

الحد فتاد^(١٣) ربيع أي دهمي أي أي أطلق الحماطة الجبة الجبل لان القلب ومن شعوره^(١٤) أكلان الأكلع

^(٤) إن رحننا^(١٥) ولم تكلنا^(١٦) عهد^(١٧) ولا^(١٨) تودع^(١٩) روم^(٢٠) علم^(٢١) بيا^(٢٢) لعل^(٢٣) الله^(٢٤) يجمع^(٢٥) ولا^(٢٦)

٤٣ إن رحننا^(٢٧) ولم تكلنا^(٢٨) عهد^(٢٩) ولا^(٣٠) تودع^(٣١) روم^(٣٢) علم^(٣٣) بيا^(٣٤) لعل^(٣٥) الله^(٣٦) يجمع^(٣٧) ولا^(٣٨)

(١) في المصدر : العلم . (٢) في المصدر : صفة . (٣) في المصدر : أجبنت . (٤) في المصدر : رحنتم . (٥) بغيره الوعاة في طبقات النوفيين والنهاية ، للسيوطي ١ : ٢٧٢ - ٢٧٥ / الرقم ٥٠٦ .

ص ٩٨
٩٨
٩٨

علامه از تقي و كتاب خود بنده العلم كمال تبديل و تكريم فرود آرد و نمود چو خدا چو گفتند من البسوطات مدينة العلوم من صبه طرانه و غيره

من كتب اللغة اللامع العلم بحاج بين العلم والعباد وقد بلغ تكملة ستين مجلدة ثم تلخصه مؤلفه

محمد الدين الشيرازي في مجلدتين وستاءه القاموس المحيط والقابوس الوسيط الحجامع

لما ذهب من لغة العرب شواطيط قلت القاموس معظم البحر القابوس البحر الجمل الحسن

الوجه الحسن اللون (و تقي) حاشي و سبط منهم أي أو سطع نسباً و أضعهم محلاً و يقاتون شياً

نقال

و يقال:

أي متفرقة و جاءت الخيل شواطيط أي متفرقة لارسالاً و اعلم أن صاحب القاموس زاد

على الصحاح (١) مثل ما فيه و مميزات زيادة بالجملة و أخذ على الصحاح في أكثر من الواضع و بين

أغلاطه و أوهاطه و هو محمد بن يعقوب بن محمد بن إبراهيم الشيرازي الفيرزي آبادي ،

قال

العلامة محمد الدين أبو طاهر مام عصره في اللغة طالع بن حزن كان يرفع نسبه إلى الشيخ أبي

إسحاق الشيرازي صاحب التقي ثم أرتقى و ادعى بعد أن ولي قضاء اليمن أنه من دريئة

أبي بكر الصديق (ع) و كتب بخط الصديق ولد سنة تسع و عشرين و سبع المائة بكذا و

و تفقه ببلاطه و سمى بهما من محمد بن يوسف التريدي المدي و نظر في اللغة و هو

فيها و فاق و اشتمل اسمه و هو شاذ في الأفاق و طلب الحديث و سمع من الشيوخ

و سمع بالشام من الشيخ تقي الدين السبكي و ولد له تاج الدين و ابن نباتة و ابن

(١) أي الصحاح في اللغة ، الجوهري .

جماعة وغيرهم وجال في البلاد وولق جماعة من الفضلاء وأخذ منهم وأخذ ولعنه وظهرت
 فضائله وكتب الناس تصانيفه وجال في البلاد الشمالية والشرقية ودخل الهند ثم
 زبید فتلقاه ملكها الأشرف إسماعيل بالقبول وقرّره في ^{مضاهيها} فطلبه وباعه في الكرامه، ولم يقدر
 أنه دخل بلد كالأدوية ممتوية وكان معظماً عند اللؤلؤ وأعطاه تيمك لند خسته لا وف
 دينار ودخل الروم فلزمه الملك ابن عثمان وحصل له من جزيل ومع ذلك كان قليل
 المال لسعة نفقته وكان يد فصر إلى من يحق به بالإسراف ولا يسافر إلا وحسبه بدلة أحمل
 من الكتاب ويخرج أكثر منه في كل منزل وينظر بالبر ويعيده إذا رحل وكان إذا ملق
 بأع محالج الكتب وكان سريح الحفظ ويحكي عن أدائه كان يقول ما كنت أنام حتى أحفظ
 ما يني سطر ومصفاته أكثر قد عد منها بضع وأربعون تصنيفاً من اللغة والتفسير الحديث
 وشرح البخاري وشرح المشارقي توفي بزييد ليلة العشرين من شوال سنة ست أو
 سبع عشر وثمانمائة ومنع جواسيسه دفن بربة الشيخ إسماعيل البخاري .
 ()

منقحاً
 الجبري

(مدينة العلوم ، للزريق)

وعلمه شوكاني كل تعريف وتوصيف ونظرا لكونه جديرا لكتاب غرد البدر والطلع فكتب محمد بن البدر لطلعه نصف آخر من مخطوطه سطر ١١

يعقوب بن محمد بن إبراهيم بن عمر بن أبي بكر بن أحمد بن محمود بن إدريس بن فضل
الله بن الشيرازي إمامنا إبراهيم بن علي بن يوسف بن عبد الله المجدد أبو طاهر الفيرزي ^{رحمته}

الشيرازي في اللغوي الشافعي الإمام الكبير الماهر في اللغة وغيرهما من الفنون ولد

سنة ٦٢٩ بكافور من أعمال شيراز فحفظ القرآن وهو ابن سبع سنين و

حفظ كتابا من اللغة وانتقل إلى شيراز وهو ابن ثمان سنين وأخذ عن والده

ومن القوام عبد الله بن النجم وغيرهما من علماء شيراز وسمع من محمد بن يوسف ^{من} [القرآت] (١)

الأنصاري وأدخل إلى العراق ودخل واسط وتولاهما العشر ثم دخل بغداد فأخذ

عن التاج ابن السبائك والسرار عمر بن علي القزويني وغيرهما ثم ارتحل إلى دمشق

فدخلها سنة ٧٥٥ فسمع بها من النبي السبكي وجماعة زيادة على المائة كابن القيم و

طبقته ودخل بعلمك وجماءه وطلب والقدس وسلكهم أهل هذه الجهات ^{[من جماعة] (٢)}،

واستقر بالقدر من نحو عشرين سنين ودرس وقصد وظهرت فضائله وكثر

الأخذ عنه وتكلم له جماعة من الأكابر كالصالح الصفدي وغيره ورجال في بلاد

الشمالية والشرقية ودخل الروم والهند والقي جمعاً من الفضلاء وحمل عنهم شيئا كثيرا

(١) من المصدر . (٢) من المصدر . (٣) من المصدر .

[ثم دخل القاهرة فلقى بها جماعة كالعز بن جماعة والأصموي وابن هشام البهاوي بن عقيل ومجتبى فسمع بكلمة من الياقوت] (٣)

(١) ثم دخل اليمن فوصل إلى زبيدي سنة ١٠٩٩ بعد وفاة قاضي الأقضية باليمن كله الجبال الرحى

شارح التبيين فتلقاها الملك الأشرف إسماعيل بالقبول وبالغ في كرامته ووصوف له

ألف دينار سوى ألف كان أمرا ظرعه دن يحقره إجماعا سقر مقيالديه ونظر العلم

(٢)

[مضي نحو مسنق]

فلما انتهت مع بز بعد أضاف إليه قضا اليمن كله بعد ابن بهيل فقصده الطلبة تفرقا

عليه السلطان فمن دونه الحمد يث واستقر قدمه بزبيدي إلى أن ماتت وكان السلطان

الأشرف قد تزوج ابنته لمزيد جهالها ونال منه برا وأربعة بحيث صنف له كتاب الهداه

على طباق فملاها له دراهم وفي أثنائها هذه المدة قدم مكة مرافقا لجهالها وبالمدينة و

الطائف ووصل مأثره حسنة وكان زايك الخط مقبولا عند السلاطين فلم يدخل

بلدا إلا وأكرمه صاحبها مع كثرة دخوله إلى الممالك ومن جملة الكريمين له تيمور لناع

وسلطان الروم ابن عقل وشاه منصور صاحب تبريز وأحمد بن أبوس حسن

بعناد و الأشرف صاحب اليمن وغيرهم ووصل إلى به من عطاياهم بشي كثير وقضى

من ذلك كتباً نفيسة حتى قال أنه اشتري منها خمسين ألف مثقال من الذهب

وكان الإيساف الأومعه منها عدة أجمال ونخرج أكثرها في كل منزل فينظر فيها ثم

يعيدها وكانت له دنيا طائلة ولكنه كأيده فعملا إلى من يسرف في إنفاقها بحيث

(٣)

أنه قد يخلق أحيانا فيبيع بعض كتبه وله مصنفات كثيرة نافعة منها في التفسير:

"لطائف ذوي التمييز في لطائف الكتاب العزيز في مجلدات وتنوير المقباس في

تفسير ابن عباس" أربع مجلدات وتيسير فائحة الإياب في تفسير فائحة الكتاب

في مجلد كبير والدّرّ النظيم للمرشد إلى مقاصد القلّ العظم وحاصل كودة الخلاص
 في ضائيل سودة الإخلاص "وشرح قطبة الخشاف في شرح خطبه الشّاف. وفي
 الحديث والتاريخ شوارق العلية في شرح مشارق الأنوار النبوية أربع مجلدات
 وفقم الباري في شرح صحيح البخاري ولعل ابن حجر لم يسمع بذلك حيث سمى شرحه
 بهذا الاسم كل منه نحو عشرين مجلداً وكان يعتدّ بإتمامه في أربعين ومعدّة الحكماء
 في شرح عمدة الأحكام في مجلدات وأمتضا من السهاد في افتراض الجهاد في مجلد،
 والإسعاد بالإصعاد إلى درجة الاجتهاد ثلاث مجلدات والمروقات التي
 في طبقات الحنفية والبلغة في تراجم أئمة النجاة واللغة والفضل الوفي في العدل
 الأشرف في ونزهة الأذهان في تاريخ أوصيائها وتسهيل طريق الوصول في الأحاديث
 الزائدة على جامع الأصول والأحاديث الضعيفة والدّرّ العالي في الأحاديث
 العالي "وسفر السعادة والتّيق وضماً والتخفيف صقلاً وفي اللغة اللامع المعلم
 العجائب الجامع بين المحكم والعجائب ^(١) وزيادة امتدادها الوطاب كان يقدر تمامه
 في مائة مجلد كل مجلد يقرب من صحاح الجوهر في القاموس المحيط والقابوس
 الوسيط الجامع لما ذهب من لغة العرب شمايط في مجلدين وهو كتاب فيس
 ليس له نظير وقد انتفع به الناس ولم يلتفتوا بعده إلى غيره والمقصود لذوي الأبواب
 من علم الإعراب وتجويد الموسيقى فيما يقال بالسين والشين والثلاث الكبير في خمس مجلدات،
 "والصغير والروض المسلوف فمن له اسماء إلى الوف وغير ذلك من الصنفات الكثيرة

الواسعة الشهيرة فقال النبي الكريماني كان عدد يوم النظر في زجاجة نظراً ونظراً بالفارسي
 والعراقي وكان كثير الاقتتال بالصنعاني ما شاع على طريقته تابعاً لمنهجهم حتى في كثرة
 المجاورة وحلى الخرجي أنه رام التوجه في سنة إلى مكة فكتب إلى السلطان ما مثاله:
 ومما ينبغي به إلى العلوم الشريفة أنه غير خاف عليكم ضعف أقل العبيد ورفقة جميعه
 ورفقة بنيته وعلو سنة وقد الأمر إلى أن صار كالسالف الذي تخرم وانتقل
 بأذن من العظم والرأس اشتعل وقضع الشئ فيها هو الأعظام في جوارب بنيته
 [بل] ^(٢)
 مشرف على الخراب ^{بخراب} وقد ناهز العشر التي تسبها العرب دقاقة الوقاب وقد
 مر على المسامع الشريفة غير مرة في صحيح البخاري قول سيدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم:
 إذا بلغ المرء ستين سنة فقد أعد الله له ^{مكة} مفكيف من ينف على السبعين وأقره على
 الثمانين ولا يجعل بالمرء من أخصي عليه أربع سنين ولا يتجدد له شوق وعزم إلا البيت
 رب العالمين وزيارة سيد المرسلين وقد ثبت في الحديث النبوي ذلك وأقل
 العبيد ست سنين من تلك المسالك وقد طلب عليه الشوق حتى جل عمر من
 الطوق ومن أقصى أمية أن يجد العهد بتلك المعاهد ويفوز مرة أخرى بتقبل
 تلك المشاهد وسؤاله من المرام المحسنة الصدقة عليه بجهيزه في هذا الأيام
 مجرداً عن الأهالي والأقارب قبل اشتداد الحر وغلبة الأوامم فإن الفضل طيب والريم
 أريب ومن المكن أن يفوز الإنسان بإقامة شهر في كرم وحرم وعظي في مهبط الرحمة
 والكرم وأيضاً كان من عادة الخلفاء حلفاً لهم كانوا يبردون البريد محمداً ^(٣)
 [بالقلى]

(١) من المصدر . (٢) في المصدر : وتضعف السن وتقعقع السن . (٣) من المصدر .

ف: رعایت و حمایت برتر علوم معین مانند و انتفاع بسبب از اوستی بخلق حاصل شدتضای تمام ممالک محروم شدیم که بوی آتعلق

نشت طلبت علم از سر قصه دانمودند و بسوی وی رجعت فرمودند سلطان هم بدوئی قرار شد که در دفتر خود مکاتبات احوال ببرد.

بملاحظه نماں او در تفریح وی داد و بایں صحبت رفعت و ثروت او متراکم گشت و یکتا بی تصنیف کرد و در املق پیش سلطان

فرستاد سلطان ان طبقاً بر بزرگمرد و پس و پوست سال که تیرایا خلافت ملک شرف و در او نام بود و در زیر

نگه‌دارندهٔ دیرین انسان‌ها را بکار معطر قدّم و او را بدین‌گونه نمونه و طایف مجاورت کرد و آن‌ها ترس از دی دیرین جان‌پایا و کج‌رو را برانداخت.

داخل مسجد خود سوسى مكرده است داشت و بجا نوشتن التماس الى حرم الله تعالى و در پيچ بده نشد مگر والى و حاكم انجا قوم قزلباشين را

مؤلفی ساختہ اور تعلیم و تفریح کے سبب الفیوض و مثل ملک منصور صاحب تہذیب و سلطان بایزید خان بن عثمان قسملی

پاشای مصر و ابن ادریس صاحب بغداد و امیر تیمور ملک ہند و غیرہم کتابہا بے شمار اقتضار و بوجہ و تالاف دزدی نفل

کمره اندر گفت که بنمایند ز رخسار این احوال سیم را داشت و بر در و در و منزل ملان نظر

میکرواقتصادی سیاست‌ها: اصول و روش‌های تحلیل اقتصادی

جبار مدد و فائز. "ابواب خضیر فائز۔" کتاب "مجلد خضیر والد" تنظیم الرشیدی فضائل القرآن، حاصل الخالص فی فضائل

سورة الاخلاص^٥ وشرح خطبة الكشاف^٦ وشوارق الأسرار العلية شرح مشارق الأنوار النبوية^٧ ج ١ مجلد ١ وشرح جناح^٨

مربع آن و درست محله و با اسعاد بالایضا و الی در وجه الهامد^{۳۳} محله و التوفیر الذبیح^{۱۱} مومن خرمه ابریه و الصلوة و البشرفی الصلوة^{۱۴}

١١٩
١٢٠
١٢١
١٢٢
١٢٣
١٢٤
١٢٥
١٢٦
١٢٧
١٢٨
١٢٩
١٣٠
١٣١
١٣٢
١٣٣
١٣٤
١٣٥
١٣٦
١٣٧
١٣٨
١٣٩
١٤٠
١٤١
١٤٢
١٤٣
١٤٤
١٤٥
١٤٦
١٤٧
١٤٨
١٤٩
١٥٠
١٥١
١٥٢
١٥٣
١٥٤
١٥٥
١٥٦
١٥٧
١٥٨
١٥٩
١٦٠
١٦١
١٦٢
١٦٣
١٦٤
١٦٥
١٦٦
١٦٧
١٦٨
١٦٩
١٧٠
١٧١
١٧٢
١٧٣
١٧٤
١٧٥
١٧٦
١٧٧
١٧٨
١٧٩
١٨٠
١٨١
١٨٢
١٨٣
١٨٤
١٨٥
١٨٦
١٨٧
١٨٨
١٨٩
١٩٠
١٩١
١٩٢
١٩٣
١٩٤
١٩٥
١٩٦
١٩٧
١٩٨
١٩٩
٢٠٠
٢٠١
٢٠٢
٢٠٣
٢٠٤
٢٠٥
٢٠٦
٢٠٧
٢٠٨
٢٠٩
٢١٠
٢١١
٢١٢
٢١٣
٢١٤
٢١٥
٢١٦
٢١٧
٢١٨
٢١٩
٢٢٠
٢٢١
٢٢٢
٢٢٣
٢٢٤
٢٢٥
٢٢٦
٢٢٧
٢٢٨
٢٢٩
٢٣٠
٢٣١
٢٣٢
٢٣٣
٢٣٤
٢٣٥
٢٣٦
٢٣٧
٢٣٨
٢٣٩
٢٤٠
٢٤١
٢٤٢
٢٤٣
٢٤٤
٢٤٥
٢٤٦
٢٤٧
٢٤٨
٢٤٩
٢٥٠
٢٥١
٢٥٢
٢٥٣
٢٥٤
٢٥٥
٢٥٦
٢٥٧
٢٥٨
٢٥٩
٢٦٠
٢٦١
٢٦٢
٢٦٣
٢٦٤
٢٦٥
٢٦٦
٢٦٧
٢٦٨
٢٦٩
٢٧٠
٢٧١
٢٧٢
٢٧٣
٢٧٤
٢٧٥
٢٧٦
٢٧٧
٢٧٨
٢٧٩
٢٨٠
٢٨١
٢٨٢
٢٨٣
٢٨٤
٢٨٥
٢٨٦
٢٨٧
٢٨٨
٢٨٩
٢٩٠
٢٩١
٢٩٢
٢٩٣
٢٩٤
٢٩٥
٢٩٦
٢٩٧
٢٩٨
٢٩٩
٣٠٠
٣٠١
٣٠٢
٣٠٣
٣٠٤
٣٠٥
٣٠٦
٣٠٧
٣٠٨
٣٠٩
٣١٠
٣١١
٣١٢
٣١٣
٣١٤
٣١٥
٣١٦
٣١٧
٣١٨
٣١٩
٣٢٠
٣٢١
٣٢٢
٣٢٣
٣٢٤
٣٢٥
٣٢٦
٣٢٧
٣٢٨
٣٢٩
٣٣٠
٣٣١
٣٣٢
٣٣٣
٣٣٤
٣٣٥
٣٣٦
٣٣٧
٣٣٨
٣٣٩
٣٤٠
٣٤١
٣٤٢
٣٤٣
٣٤٤
٣٤٥
٣٤٦
٣٤٧
٣٤٨
٣٤٩
٣٥٠
٣٥١
٣٥٢
٣٥٣
٣٥٤
٣٥٥
٣٥٦
٣٥٧
٣٥٨
٣٥٩
٣٦٠
٣٦١
٣٦٢
٣٦٣
٣٦٤
٣٦٥
٣٦٦
٣٦٧
٣٦٨
٣٦٩
٣٧٠
٣٧١
٣٧٢
٣٧٣
٣٧٤
٣٧٥
٣٧٦
٣٧٧
٣٧٨
٣٧٩
٣٨٠
٣٨١
٣٨٢
٣٨٣
٣٨٤
٣٨٥
٣٨٦
٣٨٧
٣٨٨
٣٨٩
٣٩٠
٣٩١
٣٩٢
٣٩٣
٣٩٤
٣٩٥
٣٩٦
٣٩٧
٣٩٨
٣٩٩
٤٠٠
٤٠١
٤٠٢
٤٠٣
٤٠٤
٤٠٥
٤٠٦
٤٠٧
٤٠٨
٤٠٩
٤١٠
٤١١
٤١٢
٤١٣
٤١٤
٤١٥
٤١٦
٤١٧
٤١٨
٤١٩
٤٢٠
٤٢١
٤٢٢
٤٢٣
٤٢٤
٤٢٥
٤٢٦
٤٢٧
٤٢٨
٤٢٩
٤٣٠
٤٣١
٤٣٢
٤٣٣
٤٣٤
٤٣٥
٤٣٦
٤٣٧
٤٣٨
٤٣٩
٤٤٠
٤٤١
٤٤٢
٤٤٣
٤٤٤
٤٤٥
٤٤٦
٤٤٧
٤٤٨
٤٤٩
٤٥٠
٤٥١
٤٥٢
٤٥٣
٤٥٤
٤٥٥
٤٥٦
٤٥٧
٤٥٨
٤٥٩
٤٦٠
٤٦١
٤٦٢
٤٦٣
٤٦٤
٤٦٥
٤٦٦
٤٦٧
٤٦٨
٤٦٩
٤٧٠
٤٧١
٤٧٢
٤٧٣
٤٧٤
٤٧٥
٤٧٦
٤٧٧
٤٧٨
٤٧٩
٤٨٠
٤٨١
٤٨٢
٤٨٣
٤٨٤
٤٨٥
٤٨٦
٤٨٧
٤٨٨
٤٨٩
٤٩٠
٤٩١
٤٩٢
٤٩٣
٤٩٤
٤٩٥
٤٩٦
٤٩٧
٤٩٨
٤٩٩
٥٠٠
٥٠١
٥٠٢
٥٠٣
٥٠٤
٥٠٥
٥٠٦
٥٠٧
٥٠٨
٥٠٩
٥١٠
٥١١
٥١٢
٥١٣
٥١٤
٥١٥
٥١٦
٥١٧
٥١٨
٥١٩
٥٢٠
٥٢١
٥٢٢
٥٢٣
٥٢٤
٥٢٥
٥٢٦
٥٢٧
٥٢٨
٥٢٩
٥٣٠
٥٣١
٥٣٢
٥٣٣
٥٣٤
٥٣٥
٥٣٦
٥٣٧
٥٣٨
٥٣٩
٥٤٠
٥٤١
٥٤٢
٥٤٣
٥٤٤
٥٤٥
٥٤٦
٥٤٧
٥٤٨
٥٤٩
٥٥٠
٥٥١
٥٥٢
٥٥٣
٥٥٤
٥٥٥
٥٥٦
٥٥٧
٥٥٨
٥٥٩
٥٦٠
٥٦١
٥٦٢
٥٦٣
٥٦٤
٥٦٥
٥٦٦
٥٦٧
٥٦٨
٥٦٩
٥٧٠
٥٧١
٥٧٢
٥٧٣
٥٧٤
٥٧٥
٥٧٦
٥٧٧
٥٧٨
٥٧٩
٥٨٠
٥٨١
٥٨٢
٥٨٣
٥٨٤
٥٨٥
٥٨٦
٥٨٧
٥٨٨
٥٨٩
٥٩٠
٥٩١
٥٩٢
٥٩٣
٥٩٤
٥٩٥
٥٩٦
٥٩٧
٥٩٨
٥٩٩
٦٠٠
٦٠١
٦٠٢
٦٠٣
٦٠٤
٦٠٥
٦٠٦
٦٠٧
٦٠٨
٦٠٩
٦١٠
٦١١
٦١٢
٦١٣
٦١٤
٦١٥
٦١٦
٦١٧
٦١٨
٦١٩
٦٢٠
٦٢١
٦٢٢
٦٢٣
٦٢٤
٦٢٥
٦٢٦
٦٢٧
٦٢٨
٦٢٩
٦٣٠

وَرَكِبْتُ شِبَابًا يَفْتَخُونَ وَأَحَاسِنَ الطَّلَافُغِ فِي مَحَاسِنِ الدَّرْسِ الْخُرُوفِيِّ فَضْلِ السَّلَامَةِ عَلَى الْمُتَوَكِّلِينَ وَأَمِينٍ وَابْنٍ دُرِّ قَرِيْبٍ

[illegible]

٥
٦
٧
٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠
١٠١
١٠٢
١٠٣
١٠٤
١٠٥
١٠٦
١٠٧
١٠٨
١٠٩
١١٠
١١١
١١٢
١١٣
١١٤
١١٥
١١٦
١١٧
١١٨
١١٩
١٢٠
١٢١
١٢٢
١٢٣
١٢٤
١٢٥
١٢٦
١٢٧
١٢٨
١٢٩
١٣٠
١٣١
١٣٢
١٣٣
١٣٤
١٣٥
١٣٦
١٣٧
١٣٨
١٣٩
١٤٠
١٤١
١٤٢
١٤٣
١٤٤
١٤٥
١٤٦
١٤٧
١٤٨
١٤٩
١٥٠
١٥١
١٥٢
١٥٣
١٥٤
١٥٥
١٥٦
١٥٧
١٥٨
١٥٩
١٦٠
١٦١
١٦٢
١٦٣
١٦٤
١٦٥
١٦٦
١٦٧
١٦٨
١٦٩
١٧٠
١٧١
١٧٢
١٧٣
١٧٤
١٧٥
١٧٦
١٧٧
١٧٨
١٧٩
١٨٠
١٨١
١٨٢
١٨٣
١٨٤
١٨٥
١٨٦
١٨٧
١٨٨
١٨٩
١٩٠
١٩١
١٩٢
١٩٣
١٩٤
١٩٥
١٩٦
١٩٧
١٩٨
١٩٩
٢٠٠
٢٠١
٢٠٢
٢٠٣
٢٠٤
٢٠٥
٢٠٦
٢٠٧
٢٠٨
٢٠٩
٢١٠
٢١١
٢١٢
٢١٣
٢١٤
٢١٥
٢١٦
٢١٧
٢١٨
٢١٩
٢٢٠
٢٢١
٢٢٢
٢٢٣
٢٢٤
٢٢٥
٢٢٦
٢٢٧
٢٢٨
٢٢٩
٢٣٠
٢٣١
٢٣٢
٢٣٣
٢٣٤
٢٣٥
٢٣٦
٢٣٧
٢٣٨
٢٣٩
٢٤٠
٢٤١
٢٤٢
٢٤٣
٢٤٤
٢٤٥
٢٤٦
٢٤٧
٢٤٨
٢٤٩
٢٥٠
٢٥١
٢٥٢
٢٥٣
٢٥٤
٢٥٥
٢٥٦
٢٥٧
٢٥٨
٢٥٩
٢٦٠
٢٦١
٢٦٢
٢٦٣
٢٦٤
٢٦٥
٢٦٦
٢٦٧
٢٦٨
٢٦٩
٢٧٠
٢٧١
٢٧٢
٢٧٣
٢٧٤
٢٧٥
٢٧٦
٢٧٧
٢٧٨
٢٧٩
٢٨٠
٢٨١
٢٨٢
٢٨٣
٢٨٤
٢٨٥
٢٨٦
٢٨٧
٢٨٨
٢٨٩
٢٩٠
٢٩١
٢٩٢
٢٩٣
٢٩٤
٢٩٥
٢٩٦
٢٩٧
٢٩٨
٢٩٩
٣٠٠
٣٠١
٣٠٢
٣٠٣
٣٠٤
٣٠٥
٣٠٦
٣٠٧
٣٠٨
٣٠٩
٣١٠
٣١١
٣١٢
٣١٣
٣١٤
٣١٥
٣١٦
٣١٧
٣١٨
٣١٩
٣٢٠
٣٢١
٣٢٢
٣٢٣
٣٢٤
٣٢٥
٣٢٦
٣٢٧
٣٢٨
٣٢٩
٣٣٠
٣٣١
٣٣٢
٣٣٣
٣٣٤
٣٣٥
٣٣٦
٣٣٧
٣٣٨
٣٣٩
٣٤٠
٣٤١
٣٤٢
٣٤٣
٣٤٤
٣٤٥
٣٤٦
٣٤٧
٣٤٨
٣٤٩
٣٥٠
٣٥١
٣٥٢
٣٥٣
٣٥٤
٣٥٥
٣٥٦
٣٥٧
٣٥٨
٣٥٩
٣٦٠
٣٦١
٣٦٢
٣٦٣
٣٦٤
٣٦٥
٣٦٦
٣٦٧
٣٦٨
٣٦٩
٣٧٠
٣٧١
٣٧٢
٣٧٣
٣٧٤
٣٧٥
٣٧٦
٣٧٧
٣٧٨
٣٧٩
٣٨٠
٣٨١
٣٨٢
٣٨٣
٣٨٤
٣٨٥
٣٨٦
٣٨٧
٣٨٨
٣٨٩
٣٩٠
٣٩١
٣٩٢
٣٩٣
٣٩٤
٣٩٥
٣٩٦
٣٩٧
٣٩٨
٣٩٩
٤٠٠
٤٠١
٤٠٢
٤٠٣
٤٠٤
٤٠٥
٤٠٦
٤٠٧
٤٠٨
٤٠٩
٤١٠
٤١١
٤١٢
٤١٣
٤١٤
٤١٥
٤١٦
٤١٧
٤١٨
٤١٩
٤٢٠
٤٢١
٤٢٢
٤٢٣
٤٢٤
٤٢٥
٤٢٦
٤٢٧
٤٢٨
٤٢٩
٤٣٠
٤٣١
٤٣٢
٤٣٣
٤٣٤
٤٣٥
٤٣٦
٤٣٧
٤٣٨
٤٣٩
٤٤٠
٤٤١
٤٤٢
٤٤٣
٤٤٤
٤٤٥
٤٤٦
٤٤٧
٤٤٨
٤٤٩
٤٥٠
٤٥١
٤٥٢
٤٥٣
٤٥٤
٤٥٥
٤٥٦
٤٥٧
٤٥٨
٤٥٩
٤٦٠
٤٦١
٤٦٢
٤٦٣
٤٦٤
٤٦٥
٤٦٦
٤٦٧
٤٦٨
٤٦٩
٤٧٠
٤٧١
٤٧٢
٤٧٣
٤٧٤
٤٧٥
٤٧٦
٤٧٧
٤٧٨
٤٧٩
٤٨٠
٤٨١
٤٨٢
٤٨٣
٤٨٤
٤٨٥
٤٨٦
٤٨٧
٤٨٨
٤٨٩
٤٩٠
٤٩١
٤٩٢
٤٩٣
٤٩٤
٤٩٥
٤٩٦
٤٩٧
٤٩٨
٤٩٩
٥٠٠
٥٠١
٥٠٢
٥٠٣
٥٠٤
٥٠٥
٥٠٦
٥٠٧
٥٠٨
٥٠٩
٥١٠
٥١١
٥١٢
٥١٣
٥١٤
٥١٥
٥١٦
٥١٧
٥١٨
٥١٩
٥٢٠
٥٢١
٥٢٢
٥٢٣
٥٢٤
٥٢٥
٥٢٦
٥٢٧
٥٢٨
٥٢٩
٥٣٠
٥٣١
٥٣٢
٥٣٣
٥٣٤
٥٣٥
٥٣٦
٥٣٧
٥٣٨
٥٣٩
٥٤٠
٥٤١

سید فرزند ابی
از صدر جوین

علامه صدیق حسن خان بھوپال در کتاب خود مجموعہ العلوم کمال توصیف و تجسیم فرزند ابی و بنی خود ابو العباس محمد بن علی را سید خطاب کرده است.

"محمد بن یعقوب بن محمد بن ابی اہیم الشیرازی الغیر و زابا دے صاحب المسموع العجائب"

الجامع بین المحکمہ والعباب والقاموس المہیط والقاموس الوسیط الجامع لما ذہب

من لغة العرب شہاطیط و العباب قد بلغ تمامہ ستین مجلد و القاموس عظم

البحر والقاموس الرجل الجمیل الحسن الوجه الحسن اللون یقال رجل وسیط فہم

أبی اوسطہم نسباً و ارفعہم محلاً و یقال قوم شہاطیط ابی متفرقہ و جاءت الخیل

شہاطیط ابی متفرقہ و رسالہ و هو العلامة محمد الدین ابوالعلاء مام عصاری فی اللغة.

قال الحافظ ابن حجر کان یرفع نسبہ الی الشیخ ابی سہیل الشیرازی صاحب

"النسبہ" ثم اراتقی و ادعی بعد أن ولی قضاء الہمن أنه من ذریۃ ابی بکر الصدیق

و کتب بخط الصدیقی و لد سنہ ۶۲۹ ہجری و تفقہ ببلا دہ و سمع بہا من محمد

بن یوسف الزرندی المدنی و نظری اللغہ الی أن مہر وفاق و اشتهر اسمہ

و هو شامخ فی الآفاق و طلب الحدیث و سمع من الشیوخ منهم الحافظ الامام

ابو احمد متکلم الحجة ابن القیمہ تلمیذ شیخ الاسلام أحمد بن تیمیۃ قرطبی

محمد اللہ تعالیٰ سمع بالثناء من الشیخ تقی الدین ابی الحسن الشکری البکیر و ولد له

أبو النصر تاج الدين الشافعي الصغير وابن نباتة وابن جماعة وغيرهم وحال في
 البلاد الشمالية والشرقية ولقي جماعة من الفضلاء وأخذ عنهم وأخذوا عنه، و
 ظهرت فضائله وكتب الناس تصانيفه ودخل الهند ثم زيارته فمات في ملكها
 ألا شرفت إسماعيل بالقبول وقرره في قضائها بالغ في الكرامة ولم يدخل بلاد
 إلا وكرومه متوليها وكان معظم أئمة الملوك أعطاه تيمور لندك خمسة آلاف دينار،
 ودخل الروم فأكرومه ملكها ابن عثمان وحصل له مال جزيل ومع ذلك أنه كان قليل
 المال لسعة نفقاته وكان يدفعه إلى من يحقه بالإسراف ولا يساقط ولا يصبه
 عداة أحوال من الكتب يخرج الترهات في كل منزلي ينظر إليه ويعيد إذا دخل وكان
 لما إذا التقي بأعضاها كان سرور يحفظ يحكي عنه أنه كان يقول ما كنت أنام حتى
 أحفظ ما نسي سطر موصفات كثيرة وقد عُدَّ منها بضع وأربعون مضافاً للغة
 والتفسير والحدِيث توفي بزييد سنة ست أو سبع عشرة وثمانمائة وهو متبع مجرياته
 ودون بترية الشيخ إسماعيل جبري قلت ومن مؤلفاته كتاب "سفر السعادة وهو بالبرية
 وبالفارسية وما أجمعه وأصحها وأوعاها لهدى النبي صلى الله عليه وسلم
 (١) العمل لمريد السعادة

وجه يفتح ذلك نور الدين علي بن عبد الله بن أحمد السهموي
 ركن كتاب حدود جوامع العقدين تمسك بروايت ابن المغازلي نحوه ،
 وأوراء بلقب (حليل نقيد) يا د فرموده خليفه در كتاب مذکور
~~لقد ذكره في حدود جوامع العقدين بن علي~~

جوامع العقدين له في مكتبة جامعة
 ناصرية كائنات ورق ١١١ فخر ٢ ورق ١٢٢
 ملو (١)

ولقد التزم على ابن محمد الله ابن أحمد السهموي

ركن كتاب حدود جوامع العقدين بعد ذكر أخطاء ودرجوب صلوة برآل نبي گفته وعايد ل

على أن الخلاف في ذلك من قول الشافعي كلام من اختلاف أصحابنا
 اقتضى كلام الروضة وأصلها ترجيح أن في كلام الطحاوي في مشكلة^(١)
 ما يدل على أن حرملة نقل الوجوب عن الشافعي واستدل بتعليم
 النبي صلى الله عليه وسلم الكيفية بعد السؤال عنها قلنا يثبت له قول
 الحافظ أبي عبد الله محمد بن أبي المظفر يوسف الزردي الذي
 في أوائل كتابه معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول صلى الله
 عليه وعليهم وسلم باللفظة وقد قال الإمام الشافعي رحمه الله تعالى
 في هذا المعنى مشيراً إلى وصفهم ومنها على ما خصهم الله به من رعا
 فضلهم ^(٣) تشعروا يا أهل بيت رسول الله حبكم : فرض من الله
 في القرآن أنزل : كما لكم من عظيم القدر أنكم : من لم يصل

(١) روضة الطالبين ١ : ٢٦٣ - ٢٦٤ (٢) من المصدر (٣) في المصدر : فضله .

عليكم لا صلاة له : يا وقد قال الحافظ أبو عبد الله محمد الملقب

في كتابه نظم درر السمطين أنه روي من جعفر بن محمد (١)

عن أبيه عن جدّه عن أبي النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال له (٢)

رضي الله عنه إذا حال لك أمر فقل اللهم صل على محمد وعلى آل

محمد اللهم إني أسألك بحق محمد وآل محمد أن تكفيني ما أحتاج (٣)

وأخذ روافدك تكفي ذلك الأمر ولم ينسبه الحافظ المذكور (٤)

لمخرجه وقد روي في مسند الفردوس بغير إسناد عن أبي

رضي الله عنه مرفوعاً من صلى على محمد وعلى آل محمد

صدقة قضى الله له مائة حاجة وأخرج الفقيه أبو الحسن بن

المغازي في المناقب صد طريق علي بن يونس العطار قد

محمد بن علي الكندي حدّثني محمد بن مسلم حدّثني جعفر

بن محمد الصادق عن أبيه عن جدّه علي بن الحسين عن

أبيه عن علي بن أبي طالب رفعه (٥) [رضي الله عنه] (٦)

(١) أي الإمام الصادق عليه السلام .

(٢) أما المقصود بجدّه الأقرع بن أبي كسين زين العابدين عليه السلام ، أو جدّه عليّ

أبيرا المؤمنين عليه السلام . (٤) في المصدر : أسألك أن تكفيني ما أحتاج وأحذر .

(٥) في المصدر : وأخرجه . (٦) من المصدر .

(٧) جواهر العقدين في فضل الشرفين ، للسهرودي - القسم الثاني ٦٤ - ٦٥ / الذكر الثاني

(ذكر أمره صلى الله عليه وآله وسلم بالصلاة عليهم في انتقال ما شرعه الله من الصلاة عليهم . ووجه

الدلالة في إيجاب ذلك في الصلوات) .

وغيرهم وروى در جواهر العقدين "دير شد بر آيت ابن النخعي
شده و تفسير آية نور را از كافي بكنز و بآيت نور خواجه

وغيرهم وروى در جواهر العقدين "گفته وخرج ابو الحسن جواهر العقدين نون كتيبه

(١) نامه كنيه وروى ١٣١ طو ٢/١

بن المغازي من طريق موسى بن القاسم عن علي بن جعفر:

سألت الحسن عن قول الله تعالى ^(٢) كُنْكَأَ فِيهَا مَصْبَاحٌ قَالَ الْيَشْكَا:

خَاطِمَةُ وَ الشَّجْوَةُ الْمُبَارَكَةُ إِبْرَاهِيمُ لَا شَرْقِيَّةٌ وَلَا غَرْبِيَّةٌ لَا

يُودِيَّةٌ وَلَا نَصْرَانِيَّةٌ كَأَنَّ زَيْتَهَا يُضَيُّوْا وَلَوْ لَمْ تَمْسُسه نَارُ نَوْرٍ

عَلَى نَوْرٍ قَالَ مِنْهَا إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ يُجَيِّدُ إِلَهَ لِنَوْرٍ مِنْ يَشَائِقَال:

يُجَيِّدُ إِلَهَ لَوْ لَا يَتَّهِنَا مَنْ يَشَاءُ وَ قَوْلُهُمَا إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ يَعْنِي أُمَّةً

يُقْتَدَى بِهِمْ فِي الدِّينِ وَ يُتَمَسَّكُ بِهِمْ فِيهِ وَ يَرْجَعُ إِلَيْهِمْ. ^(٣)

(١) هو علي بن الرواح جعفر الصادق عليه السلام .. وهنا يسأل أخاه الإمام أباه الحسن موسى الكاظم عليه السلام.

(٢) الظاهر: أباه الحسن ، وهو الإمام موسى الكاظم عليه السلام.

(٣) جواهر العقدين في فضل الشريطين ، للمصنوع - القسم الثاني ص ٩٤ - ٩٥ / الذكر الرابع (ذكر حديثه صلى الله عليه وآله وسلم الأئمة على التمسك بعده بكتاب ربهم وأهل بيت نبينهم، وأن يخلفوه فيها بخير، ويؤاخذوا صحتهم عليه وآله وسلم).

وجه لم أذكر غير سمهودي تفسيرا له أم يحسدون الناس على ما أؤتوا من
من فضلهم أذكركم العذاب إن المنافقين في قعر جهنم خالدين فيها هم
صلوات ونبأك أوتيت كلاما يخفى على أولي الأعلام.

في خبر سمهودي "جوابه" رواه العقديين كفتة وأخرج أبو الحسن

جوابه العقديين ورق ١٢٢

لنكتبه فانه عامر

بن المغازلي عن أبي جعفر وهو الباقر في قوله تعالى أم يحسدون
الناس على ما آتاهم الله من فضله قال نعم الناس والله. (١)

٢

(١) جواهر العقدين في فضل الشريفين ، للسمهودي - القسم الثاني ص ٩٦ / الذكر الرابع ..
والآية في سورة النساء (٤) : ٥٤ .

وجه دهم آنکه تیز سهرودی از ابن المغازلی مدنی نصیر صراط مستقیم
طریق اضیق بر آریست اوستوریست چنانچه

و نیز سهرودی در جواب العقیدین گفتند اخرج أبو الحسن

جواب العقیدین در رق ۱۲۶ غوا
نیز تلیک کتب خانه عامه

بن المغازلی من طریق عبد الله بن المتقی عن عمه تمامة بن عبد الله
بن انس عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
كان يوم القيلة ونصب الصراط على شفير جهنم لم يخرج عليه إلا من
معه كتاب ولاية علي بن أبي طالب رضي الله عنه (۱)

(۱) جواهر العقدين في فضل الشريفين، لسهرودي - القسم الثاني ص ۱۰۹ / الذكر الرابع.

و جبر بادیم آمد نیز سمودی از این اهلان صریح سفینه اهل کرب
 و در شان او لقب "جلیل فقیه" اودار طریقی نام آنجمله و تعلیم و پرورش
 در جوامع العقیدین در سیاق طرق حدیث سفینه لغت:

و نیز سمودی در جوامع العقیدین گفت و من طریقت سواد
 جوامع العقیدین و رقی ۱۳۰ فوا
 لزوم تکرار کتب خانه عامه

و من طریقت سواد "و اخرجہ ابو یعلیٰ ایضاً من حدیث ابی الطفیل

عن ابی ذر رضی اللہ عنہ بلفظ ان اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح، [مثل] (۱)

من ركب فيها نجا ومن تخلف عنها غرق. وان اهل بیتی فیکم
 مثل باب حطبة و اخرجہ البراء سید بن المسیب عن ابی

ذر نوح و کذا اخرجہ الفقیه ابو الحسن بن المغازلی و زاد و من

قالنا آخر الزمان نکاتاً قال مع الدجال (۲)

(۱) من المصدور

(۲) جواهر العقیدین فی فضل الصوفی، للمصنوع - القسم الاول فی ص ۱۶۱ / الذکر الخامس.

وكتب دوازمكم انه من غير سمهودي صريخه كخفيه از ابن النعماني برادر است
ابن عمار و نیز برادر است سده بن الكوخ نقل زبور جبر و صفا او
بدقت "جلیل فقیه در انکار جهالت او از فرزند و برادر منیم در برادر الصغیرین"
در سیاق طرق صریح بعینه می نماید :

و نیز سمهودی در جواب مستقیم گفتن من ابی الصبا

جواب فقیرین در قی ۱۳۰
خط انچه گفته اند عا مره

من سمعید بن جبیر من ابن مسلم و رضی الله عنهما قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل اهل بيتي مثل صفينة

نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق اخذ حصه الله لعل في

صالحون في الحلية والبر وغيرهم "أخرج الفقيه أبو الحسن

بن المغازي في المناقب" من طريق بشر بن الفضل قال سمعت

الرشيد يقول سمعت المهدي يقول سمعت المنصور يقول :

حدّثني أبي عن أبيه عن ابن عباس رضي الله عنهما به إلا

أنه قال ومن تأخر عنها هلك "وأخرجه أيضاً من طريق

أيام بن سلة بن الأكوخ عن أبيه رضي الله عنه قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل اهل بيتي مثل سفينة نوح ،

من ركبها نجا . (۱)

(۱) جواهر العقدين في فضل الشريفين ، للمسمودي ، القسم الثاني ص ۱۲۲ / الذکر الخامس .

ووجه تسميتهم انهم من مسموون از زبان الفارسي بن الحارثي الحسيني آية الله العظمى
 "وكنيتهم بـ"مسموون" فترضى نقل كل طريق اظهار التواضع او بوصف فضيلة
 وكنيتهم بـ"مسموون" فترضى نقل كل طريق اظهار التواضع او بوصف فضيلة

ووجه تسميتهم انهم من مسموون از زبان الفارسي بن الحارثي الحسيني آية الله العظمى

خواجه العقدين ورق عام الطوا
 نثر تقليد كنهانه عامه

ان الله عز وجل وعد نبية صلى الله عليه وسلم ان لا يعذب اهل

بينه وان لا يدخلهم النيران وكلفه صلى الله عليه وسلم يا ذا الجهم

الجنان وبشارتهم بقاء قوله يا بني هاشم اتي سألت الله عز وجل

ان يجعلكم نجاة رحمة سألته ان يهدي ضالككم ويؤمن ضالككم

القيامة

ويشيع جانتكم وما خضوا به من الكرامات بالشفاعة في القيامة

قال تعالى "ولسوف يطيف ربك فترضى نقل القرطبي عن ابن رضي

عباس رضي الله عنهما انه قال (رضي) محمد صلى الله عليه وسلم ان

لا يدخل أحد من أهل بيته النار وقال السدي وأخرجه

الفقيه أبو الحسن المغربي في المناقب عن السدي (٤)

(٩) سورة الضحى (٩٣): ٥ . هكذا في الأصل والمصدور ، وانظر : أن لا يدخل أحد

(٢) في الأصل : رضا (٤) جواهر العقدين في فضل الشريفين ، للمسموون - القسم الثاني

ص ١٦٩ / الذكر السابع .

و جب چهاردهم اند نیز سیمودی غفیریه و البته ایام و نهی لغزسته
نزد که فیسطاح از ابن النخاس نقل کرده بر بصره او بقیه طری
اغزوت بجلالت شان او بر سر راه چنانچه

و نیز سیمودی در جواهر العقدين گفته اند ذکر التاسع

جواهر العقدين در ۱۶۲ صفحه ۱۶۱
ص ۱۶۱ و ۱۶۲ گفته اند که در این

ذکر الدلالة على ما شرع من جهنم و وجوب و دهم من الدنيا

العظيم قال الله تعالى في سورة "جهنم" خطأ بالنبية صلى الله عليه وآله
وسلم قل لا أسألكم عليه أجراً ^(۱) إلا المودة في القربى ^(۲) وروى أبو
بن حبان و من طريقه الواحدي من حديث أبي هاشم التميمي

عن راذان عن علي رضي الله عنه قال فينا في آل حم آية لا يحفظ
مودتنا إلا كل مؤمن ثم قرأ قل لا أسألكم عليه أجراً إلا المودة
في القربى و عن أبي الطفيل قال خطبنا الحسن بن علي بن أبي طالب
فحمد الله و أتى عليه و اقصر الخطبة إلى أن قال ثم قال من عرفني عرفني

و من لم يعرفني فأنا الحسن بن محمد صلى الله عليه وسلم ثم تلا هذه
الآية و اتبعت ملة أبي إبراهيم و اسحق و يعقوب ثم أخذ في
الذي
كتاب اللؤلؤ قال أبا عبد الله البشير أنا ابن النذر أنا ابن النبي أنا ابن

(۱) سورة الشورى ۲۳: (۴۲) (۲) سورة يوسف (۱۷): ۳۸

إلى الله ياذن ذو ابن السراج الضمير وأنا ابن الذي أرسل رحمةً
 للعالمين وأنا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس و
 طهرهم تطهيراً وأنا من أهل البيت الذين افترض الله عزَّ
 وجل مودةً لهم ولا يهتم فقال فيما أنزل على محمد صلى الله
 عليه وسلم قل لا أسألكم عليه أجراً إلا المودة في القربى .

رواه الطبراني في الأوسط والكبير باختصار والبرزاري في
 مسنده

وبعض طرق البرزاري في الكبير حسناً ورواه

الحافظ جمال الدين الزرنندي عن أبي الطفيل وجعفر بن حيان ،

قال لما قتل علي رضي الله عنه وفرغ منه قام الحسن بن علي رضي الله

عنهما خطيباً فذكره بخوة إلا أنه قال وأنا من أهل البيت الذين كان

جبرئيل عليه السلام ينزل فينا ويعدد من عندنا وأنا من أهل البيت ^(٢)

الذين افترض الله مودةً لهم على كل مسلم وأنزل الله فيهم قل لا أسألكم

عليه أجراً إلا المودة في القربى ومن يقترب حسنة تزد له فيها حسناً ،

واقتراف الحسنة مودةً تنال أهل البيت ولا يشر الد ولا يشر ^{أهل البيت}

طريق الحسن بن علي بن زيد بن حسن رضي الله عنهم ^{ابن علي عن أبيه عن الحسن بن علي} خطب فقال

في خطبة وأنا من أهل البيت الذين افترض الله مودةً لهم على كل مسلم ،

فقال لنبته صلى الله عليه وسلم قل لا أسألكم عليه أجراً إلا المودة

(٢) منه - ليست في المصدر . (٢) في المصدر : جبريل .

(٣) ما بين المكونتين من المصدر ، وهو الأصح .

في القُرْبَى ومن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا فَإِنْ قَتَرْنَا فَالْحَسَنَةُ
بِجَمْعٍ

مَوَدَّتْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَقَالَ السَّدُقيُّ عَنْ أَبِي الدَّيْلَمِ **فَلَمَّا جِئَ بِعَبْدِ بْنِ الْحَكِيمِ**

رَحِمَهُ اللَّهُ أُسِيرًا لِي عَقِبَ مَقْتَلِ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَقِيمَ عَلَى دَرَجَةٍ

وَمَشَقٍّ قَامَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ الْحُجَّادُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَمْسَأَ صُلُوكُمْ،
[وَرَحِمَهُ اللَّهُ] (١)

وَقَطَعَ قُرُونُ الْفَنَةِ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحَبِيبِ أَقْرَأْتَ الْقُرْآنَ قَالَ نَعَمْ قَالَ:

قُرَأَتْ أَلْحَمُّ قَالَ قُرَأْتَ الْقُرْآنَ وَلَمْ أَقْرَأْ جَمْعًا لِصَافِرَاتٍ قَوْلًا لَا أَسْأَلُكُمْ

ط
الْعَرَبِ

عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى قَالَ وَإِنَّكُمْ لَا تَنْقُمُونَ قَوْلًا نَعَمْ أَخْرَجَهُ الطَّبْرِيُّ

فِي تَفْسِيرِهِ وَأَخْرَجَ أَيْضًا مِنْ طَرِيقِ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبْعِيُّ قَالَ سَأَلْتُ عُمَرَو بْنَ

سَعِيدٍ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى فَقَالَ:

قُرِئَ فِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ

هَذِهِ آيَةُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ،

مَنْ قَرَأَ بِكَ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَجَبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ قَالَتْ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَبَنَاتُهُمَا.

أَخْرَجَهُ أَحْمَدُ فِي الْمَنَاقِبِ وَالطَّبْرِيُّ فِي الْكَبِيرِ وَابْنُ أَبِي حَكِيمٍ فِي تَفْسِيرِهِ،

وَالْحَاكِمُ فِي مَنَاقِبِ النَّسَائِيِّ وَالْوَاهِدِيُّ فِي الْوَسِيطَةِ كُلُّهُمْ مِنْ رِوَايَةِ

حُسَيْنِ الْأَشْجَرِيِّ عَنْ قَبِيصِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ عَنْ

ابْنِ عَبَّاسٍ وَحُسَيْنِ الْأَشْجَرِيِّ وَدَقِيقُ يَوْمٍ إِلَّا أَنَّهُ شَبَّحَ غَالِيًا. وَقَدْ

يُسْتَنْهَدُ لَهُ بِمَا أَخْرَجَهُ الثَّعْلَبِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ مِنْ طَرِيقِ السَّدُقيِّ عَنْ أَبِيهِ أَنَّكَ

عن ابن عباس قال: "وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا" قَالَ الْمَوَدَّةُ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ وَآلِهِمُ السَّلَامُ وَأَخْرَجَهُ الْفَقِيهَةُ أَبُو الْحَسَنِ

ابن المغازلي عن السدي: "وَجِبَ لَا اسْتِشْهَادَ أَنَّ هَذِهِ لَا يَبْتَزُّ قَوْلَهُ قُلْ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْحَرْبِ" فَتَفْسِيرُهَا ثَابِتَةٌ بِذَلِكَ يُفْهَمُ أَنَّ مَا

قَبْلَهَا كَذَلِكَ مِنْ أَجْلِ التَّنَاسُبِ بَلْ هُوَ مُقْتَضِي مَا جَزَمَ بِهِ التَّعْلِيلُ وَالْبُعْثُ

بِنَقْلِهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي تَفْسِيرِهِ وَقَوْلُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَمَّا يَقُولُونَ أَخْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

إِلَى قَوْلِهِ وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ^(١)

"قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْكَافَّةُ" قَالَ فِي نَفْسِهِمْ مَا يَرِيدُونَ إِلَّا أَنْ يُحْشَنَّا عَلَى أَنْفُسِهِمْ

مِنْ بَعْدِهِ فَأَخْبَرَ جَبْرِيلُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنََّّهُمْ أَتَمُّوهُ فَأَنْزَلَ أَمْرًا يُتَوَلَّى

أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا الْآيَةَ فَقَالَ الْقَوْمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ تُشْهِدُ أَنَّكَ صَادِقٌ فَنَزَلَ:

"هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ" ^(٢)

(١) سورة الشورى (٤٢): ٢٥-٢٥

(٢) جواهر العقدين في فضل الشرفين - للسهروردی - القسم الثاني ص ٢١٠-٢١٤

و وجه پانزدهم اند نیز سمهودی ز ابن الغزال مرزبانش را نقل کرده و میگوید که بسیار
که ششم اعراس با انصار حضرت خافه اول می باشد منقول است و اینها عند الامان
نقل کمال از عیان بولوق و اعتماد ابن الغزال است که در اینها در ذکر ثبات طغر
که عنوان این است ذکر دارد و عید سلف من تویر هم و تعظیم و اعتراف به تعظیم صوفی هم مذکور است

و نیز سمهودی در جواب القیین گفته و اخرج

جواب القیین و در ۲۰۲ ط ۲
نسخه کتبخانه مصر به شماره ۵

أبو الحسن المغازلی من طریق عبد الرزاق عن معمر عن النضر

عن عروبة عن عائشة قالت رأيت أبا بكر يكثر النظر إلى وجه علي ^(۱)

فقلت له يا أبا بكر تكثر النظر إلى وجه علي فقال يا بنية سمعت ^(۲)

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول النظر إلى وجه علي عبادة ^(۳)

۲

(۱) فی المصدر : عبد الرزاق بن عمر و قد ورد اسمه فی (تهذیب التهذیب) لابن حجر ۳۹۶ : ۶

أبو ابن حبان قال فیہ : کان یقلب الأخبار فاستحق الترتیب

(۲) من المصدر

(۳) فی المصدر : یا أبا

(۴) فی المصدر : أراک

(۵) جواهر العقین فی نصل الشرفین ، للسمهودی - القسم الثاني ص ۳۱۶ راجع إلى آخره

ص ۲ نهج

از نهج نهج

وسية محمد بن عبد الرسول البرزنجي الكروي در كتاب "النوافض الدرر اخض" نام نوافض الدرر و در صفحه ۱۲

سمه دوی را جمال فاست ذکر کرده چنانچه گفته ثالثها آن علیا و لذیه رضوا بذلك و

شرايط کفو لها و كيف لا و قد رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان كفو البتة و

معلوم آن عمل افضل من عثمان باجماع و آن بنیت رسول الله افضل من بنت علي.

و باعتبار آن تقبیل عمر لها و اجلاسه لها في حجره من قبیل الشفقة بکامینه علیه السلام و در (۱)

و کما يدل عليه صريح الروايات ما تزيد اليها صبيحة صغيرة ! ()

(۱) جواهر العقدين في فضل الشريفين - القسم الثاني / الذکر السادس

(تدقيق في تكذيب شريه الخبر ، و ارجاعه الى مصادر الرد و الاجابة ..

تدقيق : ارجاع المصوم الى تكذيب روايات غير من اسم المصوم ، للتدقيق الخدي ..

() النوافض الدرر اخض ، للبرزنجي ..

سيد محمود بن محمد بن علي الشيجاني القادري المدني، در كتاب خود، اصطراط السعوي في مناقب (المراد السوي ورن، ١٠٨ ط ١٣٢٢ ملاحظ)

آل النبي صلى الله عليه وآله وسلم گفتند: سیدی علی السهمودی این الواضحات را مخصوصاً اجازت

التَّيْتَةُ لَعَلَّ وَحْدَهُ بَلْ جَوَزَ ذَلِكَ الْبَنِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَغَيْرِهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَعَ إِبْرَاهِيمَ

المصحة للجميع عند من حتى قالوا ان النبي صلى الله عليه وسلم اجتمعوا للإمامة في مرض موته

عَلِيَّارَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ فَمُنْعٌ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ مُوَا بَابُكَ تَقِيَّةٌ وَجِبْنَذُ فَيَسْطَرِقُ اخْتِلَالُ الْقَوْلِ

تَقَرُّ إِلَى كُلِّ مَحَامٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا يَقْدِرُ إِنْشَاءُ الْعَصَةِ شَيْئًا وَمَا قَالُوا ۝

() ونجاة السقوط والفساد لا يعول على ذلك أحد من إيمان وتصديق بالله وهو :

(الصراط السوي في مناقب آل النبي ص ، للسنيي)

أو مجلسين في مسأله تلقى له منه مأمعاً والنبية والحادي والبهجة بنو حن
 يسير في كل منها وأجانباً من شرح البهجة ومن شرح جمع الجوامع كلاهما
 نسخة وقطعة من حاشيته على أولهما وما كتبه على مختصر المزني في درس
 الشافعي وعلى المنهاج في درس الصالحية وما قرأ عليه بحثاً قطعة من
 شرح الفية العراقي ومن بستان العارفين للنووي وجميع عمر وجميع الواسطة
 القشيرية ومسموعه عليه السلسل بشرطه والبحاري مراداً بأفادات وقطعة
 من مسلم ومن مختصر جامع الأصول للبارزي ومن آخر تفسير البضاوي ^{على}
 وأبسط خروقة التصوف وقرأ النجيب قاضي عجاون بعض تصحيحه للنهاج
 وعلى النمسي البامي قطعة من شرح البهجة مع حضور تقاسيمه في المنهاج
 وعلى الزين ذكرياً شرح المنهاج الأصلي للأسناني وغالب شرحه - على
 منظومة ابن الهائم في الفرائض وعلى النفس الثرواني شرح عقائد النسفي
 للتفازاني بل سمعه عليه ثانية وغالب شرح الطوالم للإصفهاني وسمع
 عليه الإلهيات بحثاً جملة وقطعة من الكشاف وغالب مختصر معد
 الدين على التلخيص وشيئاً من المطول ومن العشد شرح ابن المحاسب
 ومن شرح المهاج الأصلي للسيد العبري وغير ذلك وحضر عند العلم
 البقيتي من درسه في قطعة لأسناني وعند الكمال إمام الكاملية
 دروساً وأبسه الخروقة ولقنه الذكر وقرأ عمدة الأحكام بحثاً على

على صح

السعد بن الديري وأذن له في التدريس هو والباقي والجوهرى وفي
 الإفتاء الشهاب النارساحي بعد امتحانه له في مسائل ومذاكرته معه ونفسا
 أيضاً كروكنا وكذا المحلى والمناوي وعظم اختصاصه بهما وتزايد مع اتهم بالبحث
 خطبه لتقويم سبطه وقرره معيداً في الحديث بجامع الولوجي وفي الفقه
 بالصالحية وأسكده قاعة القضاة بها ورض عليه النيابة فأبى ثم فوض إليه
 حين رجوعه مرة إلى بلده مع القضاء حيث حل النظر في أمر نواب الصعيد
 وصروف غير الناهل منهم فاعمل مجيعه ثم آتته استوطن القلوه مع ترجمه
 لزيارة أهله أحياناً إلى الحج ومعه والدته في ذي القعدة سنة سبعين
 في البحر وكاد أن يدرت البحر فلم يمكن، وجاء رسنة إحدى بكملها وكنت
 هناك فكثر اجتماعاً وكتب بخطه مصنف لابتهاج وسمعه متي وكذا
 سمع مني غيره من تصانيفي، وكان على خير كثير وفارقته جكة بعد أن
 حججناه ثم توجه منها إلى طيبة فقطعتها من سنة ثلاث وسبعين
 ولازم وهو فيها الشهاب الألبسطي وحضر دروسه في المنهاج وغيره و
 سمع جانباً من تفسير البضاوي ومن شرح الهجة للولي وبحث عليه
 توضيح ابن هشام بل قرأ عليه من نصابيفه شرحه لخطبة المنهاج
 وحاشيته على الخرجية وأذن له في التدريس وأكثر من الدماع هناك
 على أبي الفرج المراجعي بل قرأ على العصف عبد الله من القاضي ناسه الدين

بن صالح أنبياء بالأخايز وأبسه خرقاً النصوص بلباسه من عمو العرابي .
 وكذا كان سمع بمكة على كمالية ابنة محمد بن أبي بكر المروجلي وشقيقها
 الكلال أبي الفضل محمد والنجم عمر بن فهد في آخرين وبالقاهرة على موسى
 من تقدم ختم البخاري مع ثلاثيناته بقراءة الداعي على من اجتمع صر
 الشيوخ بالكمالية بل قرأ على النجم بن عبد الوارث في منية أبو خبيب
 نبيها من الموطأ ومن الشفا وأجاز له جماعة . ويكثر من ذلك وصاهو
 في المدينة النبوية بيست الزندي فتزوج أخذت محمد بن عمرو بن المحب
 وطاهر ممية بالنجم بن يعقوب ابن أخي زوجها ثم قارقتها وتزوجت
 الشيخ محمد المراعي ابنه شيخه أبي الفرج وفارقها بعد مدة بعد موت أخيها
 وانتفع به جماعة من الطلبة في الحرمين ، وصنفت في مسلسلة فورش
 السط المنقوشة رد أعلى من نازعه وقرضه له أئمة القاهرة وكذا اشمل
 للمدينة النبوية تاريخاً لقب فيه قرضه له كاتبه والبرهان بن ظهيرة
 وقرئ عليه بعضه بمكة وكذا ألف غير ما ذكر ومن ذلك الكتابات على
 انصاح لنووي في المسائل ، والنفس من صاحب النجم بن فهد عمر
 شئ مما تقدم له ففعل وعظمته في الخطبة وادوات قبل الكمال
 فيضه ولده متماً لما أمكنه فيه وقدم من اللد بناء إلى مكة في رمضان سنة
 ست وخمسين وفتحاً لابن العماد قل وقرع الحريق بالمدينة فسلم من

هذه الحادثة ولكن احترقت جميع كتب وهي شئ كثير وسافر إلى القاهرة
 في موسمها ريفاً للمذكور أيضاً فدخلها ولقي السلطان فأحسن إليه
 عرس على الذخيرة وغيره بل ووقف هو وغيره على المدينة كتباً من
 أجله ورسم بعائته بسد السرداج المواجه للحجرة الشريفة والتوصل
 منه لدور العشرة لما كان يحصل فيه من الفساد مع معاكسة ابن الزمن
 له فيه وكانت المصلحة في سده وشهد موت ابن العماد ثم سافر
 لزيارة أمته فما كان بأسرع من موته بعد لقائه لها ثم توجه فزار ريس المقدس^(١)
 وعاد إلى القاهرة ثم إلى المدينة ثم إلى مكة فحج ثم رجع إلى المدينة مستوطناً
 مقصراً على إماء وانشى به بيتاً ولقيته في كلا الحرمين غير مرة وبسطته
 على استيطانه المدينة وصار شتمها قل أن لا يكون أحد من أهلها لم يقرأ
 عليه واستقر به الأشرف بعناية البدري أي البقاء في النظر على الجمع ^{دسته} جمده
 ومابه من الكتب التي أوقفها فيه وصار المشكلم في مصارف المدرسة المذهبية
 فيها مع الصرف له من الصدقات الرومية كالقضاة وذات مائة دينار
 وربعاً تنقص وما أضيف إليه من التدريس مما وقفه ملك الروم والقياد
 الأمير داود بن عمر له في صدقاته لأهل الحرمين حين حج بل واشترى
 من أجله كتباً وقفها كذلك القادله ابن جبر وغيره في أشياء هذا بل
 تقر عند هم من علمه وتدينه ومع ذلك فهو يتكسب بالبيع والشراء
 هكذا في الأصل والمصدر والظاهر : موتها .

بنفسه وعند وجهه ورجا عامل الشريف أمير المدينة وبأجملة فهو إنسان
 فاضل متفطن متميز في الفقه والأصولين، مبدع للعمل والجمع والتأليف، مترجمه
 للعبادة والمباحنة والناظرة قوي الجلالة على ذلك طلق العبارة فيه
 مغرم به مع قوة نفس وتكلف خصوصاً في مناقشات الشبهات في الحديث
 ونحوه ورجاء آراء البحث إلى مخالفة مع المبحوث معه وقد انتهى في ذلك لما
 لا يليق بحلالته وتجرأ عليه من لم يرتق لوجهته ولو أعرض عن هذا كله
 لكان مجتمعا عليه وعلى كل حال فهو فريد في مجموعة وأهل المدينة به جمال
 والكمال لله. ولا زالت كتبه تروى على بالسلام وطيب الكلام وفي ترجمته
 من تاريخ المدينة والتاريخ الكبير والمعجم زيادة على ما هنا من نظم وغيره،
 ومما كتبه عنه نظمه: الآيات ديوان الصبا قد سبأ: بحاصب بن حسن
 الصناعة إن سبأ نفوساً شكارى من رحيق شترابه: وألحاظ صبي من صبايته
 (١)

ص (أعلى) بن عبد الله بن اسماعيل بن عبد القادر الديروطنى. يأتى فريجه

يدون اسماعيل

(٩) الضوء الرابع لل أهل القرن التاسع، للسفاري - المجلد الثالث

٥ : ٢٤٥ - ٢٤٨ / الرقم ٨٣٨ .

وعلايه صدق حسن استدلال از قول سمهودی می نماید چنانچه مشهور است

الفرع النامي من أصل السامي كقته زجره طيبة كقته فعلم أنهم المرادون من الآية، و

أن أولاد فاطمة وذريتهم يستحقون أبناءه ويستسيبون نسبة سمجحة فافغتن في الدنيا

والآخرة ويؤيدوه ما في صحيح البخاري في الحسن السبطان ابني هذا السيد و

در حديث آمده الحسن والحسين سيدنا شباب أهل الجنة ودر تشریح گفته و اولاد هم اسرار

سیدین و لا یبغی لأحد فی زماننا أن یقول لغیر أولادها یا سید البلد لأن فیہ قد فاء

لغیره گویم لقب سیادت برای حسین و ذریست ایشان مأخوذ از احادیث مذکوره و دیگر اخبار صحیح

است بهمانی در کبر از انس آورده است آنحضرت او را یا انس ادع می سید العرب یعنی علیاً

علیه السلام و شععی گفته که رسول خدا علی راسته السلیل خوانده و عالمه را سیده نساء أهل

جنت گفته و در روایت ابن الزبیر آمده الا ترضی أن تكونی سیدة نساء المؤمنین الخرجنی کنز

العول یا جلد سیادت اهل بیت رسالت و علم نفع انتساب بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

سموس اخبار و آثار صحیح است و در این باب کتاب فخر تألیف یافته منها جواب العقیدین للسیه علی

()

سمهودی .

منع مسعود
از ذخیره المال بحسب

وعلامه عجیبی کماں صح و شتا مسعودی نموده چنانچه در کتاب خود ذخیره المال گفتند: ذخیره المال مدق المهم مسعودی

"هذا الذي قرره الأجلة والمقتضى ولازم الأدلة وذلك أن أجلة العلم لما صحت لم الأدلة"

هذه الخصوصيات لأهل البيت الشريف قتر واذلك وحتر ووه مثل السيد علي السهموي

إمام السنة في حواجرهم "الحافظ الطبري الكوفي في ذخائره" والوجه الزر نذقي الكوفي في مثله،

وسبح الإسلام ابن حجر الكوفي في صواعقه وجلال الدين السيوطي الكوفي في الثغور والياسمة

في مناقب السيدة فاطمة ورجاء الميثاق في ذكر أهل البيت والسمعيين وأسنى مطالب ^{في السبعين}

في فضائل علي بن أبي طالب ومن المفردات عدد كثير. ()

() ذخيرة المال للبعيد ..

وحيث نزل عند شهاب الدين ابو العباس احمد بن محمد المعروف

صواعق مرقاة ص ٩١ ط ٣/٥

مطبوع مطبعه ميمية مصر ١٣١٥

بابن حجر المكي ~~در كذا~~ صواعق مرقاة ^{الآية السادسة} قوله تعالى

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلٍ خَرَجَ أَبُو الْحَسَنِ النَّجَاشِي

(١) المجلد الثاني

علاء الدين محمد بن عبد الله

ابن ابي القاسم محمد بن عبد الله

بن محمد بن عبد الله بن عبد الله

بن محمد بن عبد الله بن عبد الله

بن محمد بن عبد الله بن عبد الله

بن محمد بن عبد الله بن عبد الله

بن محمد بن عبد الله بن عبد الله

بن محمد بن عبد الله بن عبد الله

(١) الصواعق المرقاة ٩١ - النص الأول (في الآيات الواردة فيهم) من الباب الحادي عشر (في فضائل أهل البيت النبوي)

كتبة الطبع - المطبع المشرقية (البراق) ، مكتبة رشدي (طهران) ، أو المطبعة الميمنية - مصر ،

نفس النسخ

الأندلسي وهما عن الإمام عبد الرحمن بن القاسم وعن الإمام أشهب
بن عبد العزيز القاسمي القيسي وهما عن الإمام مالك بن أنس^(١) .

م

کمال الدین بن نورالدین جوئی کمال مدح و تشایر و تحمیل و تحمیل این مجرکوں کو وہ چنانچہ در کتاب خود قائده ترجمہ صواعق غموزہ لکھتے ہیں قائده سلسلہ ۳ ص ۲۴

”ولید از پاس و متایش حک حکلام و درو و نامعد و در سید نام پرودی الافنام غفل نیست کہ مکلف را بعد از قصد بوجہ صائیت لکھی و قصد بوجہ

معرفت رساند یا غفل و در تکلیف ایمان لایہ دست از علم بخت است و غفلت غفل از بعد معنی اللہ تعالیٰ ہمچین و فضائل و کمالات ایشان و مانتعلق بها

از احوال مختار می غفلت مضرب حق و غیر ملک چنانچہ در کتاب اصول و کلام بیان این معانی کرده اند اما کتابان معلومہ درین مطلب کہ مشتعل بر مجس

سنا فی این مطلب بوده باشد انصاف نشدہ ہو تا درست حسین و نسحات و در کتب زاداد اللہ شرفا و تعلیق افضل افضل الشکرین و کامل

العلماء و تخریج کثوفہ و آداب التعلی و اسوة السالکین و التفتا کا المکرر کی حاشیہ و حاشیہ نبوی الشیخ تصدیب اللہ و الدین حمد الشہید باب المکرر و المکرر

از کہ اللہ غلطه غفل کتاب صواعق غموزہ فی الزامی الزامی و اللہ تعالیٰ تصنیف زبور و بامید و است بعضی کہ از راه است غموزہ شدہ ہو و نہ
 (۹)

الذ

(۱) براہین قاطعہ ، البحرین

وعلامه محمد بن علی بن منصور سنن ابی داود کتاب خود را در سنن سنیة و تراویح جمیع احوال تمیز و تعمیم نموده چنانچه نخستین بار در سنن ابی داود

مضامین علامه الثقة خاتمه المحققین الشهاب أحمد بن حجر الهیثمی بالمشناه فو قد تم الکی لستی علی قریة سن

قرین معربا حجة الغریبة منها التحفة شرح الفهاج و شرح الارشاد و شرح المسائل و الحزینة و الاثر

النوریة و غیره و در سنن ابی داود باللسند ما ولی التبیح عبد الله البصری من العلامة الشیخ منصور الطحاوی

عن السیاح سلطان الملاحی من شیخ الاسلام نور الدین الزیاد فی من الشهاب أحمد بن حجر

العینی ج و اورد بهاء عن المنیر عن البیدی عن من شهاب أحمد بن عبد اللطیف السیسی عن

محمد البابی عن الشهاب أحمد السهوی عن الشهاب ابی حجر مضامین التمهید و التبیح

منها شرح النهاج و شرح البرز و الفتاوی و غیره و الاثر اورد بهاء بسند نا للشیخ الحلبي و الشیخ

الزیاد فی من (١)

(١) در سنن ابی داود

أحاديث مجهولة
ورق متكتل مملوء بالخط

الشيخ سالم بن عبد الدين سام السبكي الشافعي كوفي ازمن تاريخ اجازه ولي الله ادهموني راست وركاب خود رساله الجواهر او

ميرزا آقا سادات كفتار و منهم الشيخ العلامة الشيخ منصور الطوسي فإنه أخذ عنه وأجاز عنه الشيخ سلطان الخراساني

وهو أخذ الفقه من جماعة منهم الشيخ الاسلام نور الدين الزيادي عن الشيخ غير البرستي وعن المعلم

الدين البلقيني وعن الشهاب أحمد بن حجر العسقلاني وعن الشيخ شهاب الدين الرومي وعن ولده الشيخ

محمد وهؤلاء الخمسة كلهم من تلميذ الاسلام نكوت الأندلسي . (١)

(١) الإمداد بمعرفة علو الإسناد ، لولي الله الدهلوي .

٩٤٣٠
١٣٥٥
١٣٥٥

وغيره من ملوك بني النعمان سنة ١٢٥٩ وكتاب خوارزمي والطلع مجاسن من بعد القرن السابع
الكتاب المطبوع في مصر سنة ١٢٥٩

أحمد بن محمد بن حجر ابن أبي السعد في الهيئ المصرية في الكليات والدراسة ونشأ ببلد وفضل

الكتاب ثم انتقل إلى مصر فحفظ فحصلت وقد علم على التيمم عمان المصرية والرومي وأبي الحسن البكري

وغيره من ملوك بني النعمان سنة ١٢٥٩ وكتاب خوارزمي والطلع مجاسن من بعد القرن السابع

مصر إلى مكة الشرقية وسبب انتقاله إلى مكة اختصار الرضى للقرى وشرح في شرحه فأخذ لا

بعض مختار وقتته فأعد منه فعمل عليه الأثر واشتد حزنه وانتقل إلى مكة وفضل بها

الكتاب المفيدة منها إلا ما قد ورد في الجوامع والشرح على الإرشاد الأول بسيط في التلخيص

وتحفة المحتاج شرح المنهاج والصولح الحرفي وشرح المحررية وشرح العباب وكان زاهدا

متقلدا على طريقة السلف وأمر بالمعروف ونهى عن المنكر واستمر على ذلك حتى مات في

سنة ٩٧٣
سنة ٩٧٣

(١) بمكة ، غير موجودة في المصدر .

(٢) البدر الطالع مجاسن من بعد القرن السابع ، لشوكاني ١ : ١٠٩ / الرقم ٦٧ .

ومولانا عبد الحق دهلوي كمال صرح وثناء ابن حجر مؤوده جنانا نوره وكتاب خود ما ما ثبت من السنة ٨/٦

ثبت من السنة في أيام السنة لفتة قال الشيخ شهاب الدين ابن حجر البيهقي المصنف،

مفتي بلد الله الحرام وشيخ الفقهاء والمحدثين في أوانه بذلك المقام في الصواعق المحرقة:

«علم أن ما أصيب به الحسين في عاشوراء إنما هو الشهادة الدالة على مزيد خضرته،

ورفعته ورجته عند ربه والحاقه بدس جات أهل بيت الطاهرين فمن ذكر ذلك اليوم

مصابه لا ينبغي أن يشتغل إلا بالاسترجاع إمتثالاً للأمر وإحراز المداينة التامة

عليه بقوله أو لك عليهم صلوات من ربهم ورحمة وأولئك هم المهتدون» (١)

(١) ما ثبت من السنة في أيام السنة ، لعبد الحق دهلوي ..

وغير عبد الحق ديهي ^{من} ~~السنّة~~ ^{السنّة} لفته وقال شيخنا باخنا في كتاب ما ثبت من السنّة م/٥

المحدث الحافظ ابن حجر البشقي والصواب كما قد منا في رؤيته متى الله عليه وآله

وسلم التعميم على أي حال رآه الراي بشرط أن يكون على صورته الحقيقية في وقت

(١)

ما سوا مكان في شبابه أو دجولتنا وكهولته أو أجزعوه .

(١) ما ثبت من السنّة في أيام السنّة ، لعبد الحق دهلوي .

وعلامه عجيبى كمال دوح وشار ابن حجر مؤده چنانچه در ذخيرة المال كنهه قد ذكر الشيخ

ذخيرة المال قلمه مسطور ١٧

سوره ١٤٠

ابن حجر في الصواعق الاصطلاح على اختصاص الزلزلة الطارئة آل فاطمة رضي الله عنهن
إظهار المنزلة من بين القبايين والجفريين وغيرهم ومباني الأمور
أمر أن يجعل الخلافة منهم وأنه عهد بالخلافة إلى علي رضي الله عنه واتخذ لهم
شعاراً أخضر وأبسه الأضرار ويكون السواد شعار العباسيين والبياض
شعار سائر المسلمين ثم عزمه عن ذلك ورد الخلافة لابي عباس فبقي ذلك
شعار النبي الزهراء رضي الله عنهن ذلك في آخر الثامن ثم أمر السلطان الأتراك أن
يختاروا على الناس بصباء خضر على العمام سنة ثلاث وتسعين وسبعمائة،
وفي ذلك يقول ابن جابر الأندلسي الأعمى صاحب شرح الفيتاين مالك،
وليس الأعمى والبصر عطف جعلوا لأنباء الرسول علاقة... إن الملاعة شأن من لم
يشهر... لقد النبوة في كرم وجوهرهم... تعني اللبيب عن الطراز الأخضر... وفي
ذلك يقول الأديب محمد بن إبراهيم الدمشقي **لو أطراف تيجان أتت من**
حضر بأعلام على الأشراف... **والأشراف السلطان خضت بها**... **شراب يعرفهم**
من الأطلراف... **حشر لاله في زمرة أهل البيت النبوي** فإننا من محبيهم بخدمة

جناهم ومن أحب قوماً ^{كثراً} أن يكون معهم ينضو الحديث الصحيح وهذا هو
 علامة الصعيص المقصّر متلي غير أن يعمل بأعمال الصالحين وتعمل بحججهم وأموال

المخلصين انتهى ما قاله الشيخ ابن حجر^(١) .

(١) ذخيرة المآل ، للعميلي .

ومولوى عبد الحى اللكهنوى كتاب نحو الفوائد البهيمية في تراجم الخنفيه^١

ما لم يدرج ابن حجر نحوه جناه كفتة قاعدة الصدقات الأولى لا يقال إلا على السلف،
 وهم أهل القرون الثلاثة الأولى الذين شهد النبي صلى الله عليه وسلم بآلهم
 خير القرون وأما من بعدهم فلا يقال في حقهم ذلك ذلك قال^(٢) هو أحمد
 بن محمد بن علي بن حموي كان حجازي الفقه إماما اقتدى به الأئمة وما صار
 في إقليم الحجاز مصنفاته في العلم يعجز عن الإتيان مثلها المعاصرون وأبحاثه في
 المذهب كالطراز المذهب وولد في رجب سنة ٩٠٩ ومات أبوه وهو صغير وكفله
 الإمامان العاروف بالله شمس الدين بن أبي الحائل وشمس الدين الشناوي ونقله
 الشناوي من بلده محلة أبي السيم إلى مقام القطب الشريف أحمد البدوي فقرأهنا^٣
 مائة العلوم ثم نقله سنة ٩٢٠ إلى جامع الأزهر مسلما إلى رجل صالح فحفظه حفظا
 صالحا وجمعا بعلم مصر فأخذ عنه من مشايخه القاضي زكريا الأنصاري والإمام
 العثماني عبد الحق السنطلي وشمس الدين وودي وابن القزويني والشهاب بن علي
 والطلاب وقي وأبو الحسن البرقي والنفسي اللقاني والشمس الدين والثنائين
 اللقيني وغيرهم ودرج في علوه كثرة من التفسير والحديث والكلام وأصول

الفقه وفروعه والفرائض والحساب والنحو والصرف والتصوف والمنطق وغير ذلك.
^{٩٣٧} وقدّم إلى مملكة في أواخر سنة ٩٣٣ هـ نجاد ثم عاد إلى مصر ثم حج بقية سنة ٩٣٤ هـ ،
 ثم حج سنة ٩٣٥ هـ وجاء من ذلك الوقت بمكة وأقام بها يفتي ويدرس إلى أن
 توفي فيها ومن مؤلفاته شرح منهاج التورقي وشرح حان على الإرشاد كبير مسمى
 "بإلمداد وصغير مسمى بفتح الجواد" وشرح الهنوزية وشرح أربعين التورقي
 والصواعق المحرقة وكشف الرعاع عن محرمات اللهو والشام والوزا جوه القزاق
 الكثر ونصيحة الملوك والنهج القويم في مسائل التعليم والإعلام بقواعط الأصول
 وشرح العباب وتحد ير التفات عن استعمال الكفات وشرح قلعته من
 أم القيتا ابن مالك ومناقب أبي حنيفة وشرح العلم وغير ذلك ويقال ينسبه
 المبتدئي نسبة لمحلة أبي المبتدئ من إقليم مصر الغربية والسعدية نسبة لابي سعد ،
 كذلك في النور السامر في أخبار القرن العاشر ووفاته على ما يفهم من كلام صاحب
 "خلاصة الأثر في أعيان القرن الحادي عشر في ترجمة عبد العزيز المكي الرضوي :
 كانت سنة ٩٩٥ هـ وذكر بعضهم أنها كانت سنة ٩٤٥ هـ وقد طاعت من تصنيفه
 بالفتح
 شرح المنهاج المسمى تحفة المحتاج وشرح الأربعين المسمى بفتح المبين وشرح
 الهنوزية المسمى بالمنهج المكي والإعلام بقواعط الإسلام وشنن الفارة والأيضا
 والبيان لما جاء في ليلة النصف من شعبان والصواعق المحرقة وفتح الجواد والزهري
 والتخيرات الحسان في مناقب النعمان والجوهري لمنظم في زيارة قبر النبي ﷺ

بسم حرم الملك الحسيني النافذ في رسالته شمس الغارة على من أهدى لقوله في الخضار موصلة.

عبد الله بن عبد الله

?

x

(١) الفوائد البهية - في تراجم الخنفية ، لعبد المحي الكهنوي ..

الك
٩٣
ان
و
شوي
فوز
فلا
من
بجبه
د
حب
زعي
صليبه
شوح
ضاح
الزواج
لكن

وملا على قارى كل تجريد وتكريم وتوصيف ابن حجر كرده چنانچه در مرقاة المفاتيح مشهوره است
شرح مشكوة المصابيح كفتة زمانه كوششها العالم العلامة والبحر الفها مة تبحر الاسلام ،
 ومفتي الانام صاحب التصانيف الكثيرة والتأليف الشهيرة مؤلفا وسيدنا وسندا شيخ
 شهاب الدين بن حجر المكي مناقب الإمام مالك وأحمد بن حنبل والشافعي في
 "شرح المشكاة" قال نعيم علينا اذ ذكرنا تراجم هؤلاء الأئمة الثلاثة أن نخدمهم برأبهم
 المقدم عليهم بذكر ما به لمؤثرته وفور عمله وورعه وزهده وتجليته بالعلوم
 الباطنة فضلا عن الظاهرة بما فاق فيه أهل عصره وفاز بحسن الثناء عليه وإذاحة
 ذكره وهو الإمام الأعظم فقه أهل العراق ومن أكابر التابعين أبو حنيفة النعمان
 بن ثابت بن روطي بضم الراء وفيه الطائفة من مائه موفى تيم الله بن ثعلبة الكوفي .
 وروى الخطيب بإسناده هو حفيد حماد بن أبي حنيفة أتت ثابتا وولد على الإسلام
 وزوطي كان مملوكا بغير تيم فاعفوه فصار ولاؤه لهم وكنى واسم على أخو عمر الذكوري
 حفيده أيضا ابن حماد بن أبي حنيفة ذلك وقال ابن والد ثابت من أبناء فارس
 ولهم أحرام الله ما دفع علينا رقب قطرة لدم جدي سنة ثمانين وذهب بتأبنت
 إليه إلى علي بن أبي طالب رضي الله تعالى عنه وهو صغير فدعاه بالبركة فبه وسنه

(١) ذرّيته ونحن نرجو من الله أن يكون ذلك قد استجيب من عليّ فمنا .

(١) مرثاة المصائب - شرح الحكمة المصائب ، لمّا عليّ قاري ١ : ٢٥ (خطبة الكتاب) .
(دار إحياء التراث العربي - بيروت)

وملا على قارى در رقعة شرح مشکوة ذكر ابن حجر بكمال احترام واجلال مرقاة ملامه مستطام

نموده چنانچه گفته و قال شيخنا العلامة ابن حجر المكي في شرحه للشكوة عند قوله

تكم فيه بعض النقاد أي تكلم فيه باعتبار ذلك الحذف الذي استلزم عنده

أن يعتبر عنه بما اصطلم عليه من عند نفسه بعض النقاد كالنووي وابن الصلاح

وغيرهما فقالوا بما جتمع إليه في مصابحه من تقسيم أحاديثه إلى صحاح وجسان مع

صيرورته إلى أن الصحاح مارواه الشيخان في صحيحهما أو أحدهما والחסان

مارواه أبو داود والترمذي وغيرهما من الأئمة كالنسائي والدارمي وابن ماجة

اصطلاح لا يعرف بل هو خلاف الصواب إلا أن الحسن عند أهل الحديث

ليس عبارة عن ذلك لانه وقع في كتب السنن المشار إليها غير الحسن من

الصحيح والضعيف ^(١).

(١) مرقاة المصاحح - شرح مشكاة المصابيح ، لمؤرخي تاريخ ١١-١٢ (خطبة الكتاب).

این حدیث را در کتاب بروایت ابن المغازلی آورده
بنا بر این حدیث
چنانچه

آنکه کمال الدین بن فخر الدین جهرمی در بر این قاطعه فصل اول

بر این قاطعه در ۱۸۸ صفو
نسخه قدیمی که در مامره ناصیه

از باب دهم گفته آیت ششم از آیات فضائل اهل بیت امر چندی

(اولی آن قال)

الناس علی ما آتاهم الله من فضله

مردمان یعنی بر آنچه بر ما نازل شده است و ما را عطا شده است

از فضل خود که این لغت در کتب اللغات است صلی الله علیه و سلم یا انکه در

از خاص رسول الله صلی الله علیه و سلم و اهل بیت آن حضرت است و در این

اصطلاحی فصل نبوت و کائنات و حضرت و اهل بیت آن حضرت است

و جامع باینکه آورده این حدیث بر نبوت رسول الله صلی الله علیه و سلم

و در حدیث آن حضرت صلی الله علیه و سلم و اهل بیت آن حضرت است

رضی الله تعالی عنایت کرده که گفت: و الله که مرا دهنده است و این کتاب که اهل بیت رسول

خدا علیهم السلام ()

در تفسیر خود احسن الاخبار

حسن الاخبار ترجمه تفسیر خود احسن الاخبار
جلد ۲ صفحہ ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴

۱۵/۳

آورد آیت ششم بگو گفت خدا که تعالیٰ اُمّ یحسُد و ان الناس علی ما اتاهم الذین

در ذکر آیات فضایل اهل بیت

فضله یعنی بلکه می کنند ایشان ای کافران رسول علیه السلام و مؤمنین را از آنچه عطا کرد عظیم السلام

حق تعالی برای آنان از فضل خود از جنس نصرت و عفو و از یاد عزت و جاه بذاکر این معنی بگو

مذکر است و در صواحن آورد که ابو الحسن معنای از امام باقر فرمود آیت کرد و گفت مراد

از این اشخاص که در این آیت مذکور است ما یم یعنی اولاد رسول علیه السلام انتهی و این

عبارات هم دلالت بر توفیق و اعطاء و این المغازی و تسک بآن مینماید در بصیرت

و خبرت اهل نظر می افزاید ()

(۱) مناقب علی بن ابی طالب (ع)، لابن المغازی ج ۶۷ / ج ۳۱۶

() احسن الاخبار، ملل مبارک بن خواجه شاه قاسم ..

وجه لودم آنکه محمد بن عبد الرسول البرزنجی المدني روایت (نوافض نسو قلوبنا لندما مزار)

طو ۲ ورق ۲۰

ابن المغازلی تمک نموده لم یلق احتجاج بان بمقا بل اهل حق پیوده و او را بوصف

جلیل فقیه ستوده چنانچه در نوافض بعد ذکر بعض اخبار بجهت می گوید و رواه الفقیه از ابن التکنی

أبو الحسن ابن المغازلی فی المناقب من طریق عبد الله بن محمد

بن عمر بن علی بن ابي طالب قال سمعت عبد الله بن عمر بن الخطاب ()

(نوافض الروافض ، للبرزنجی)

اینجا بود که بنی المغازی بخوار شدند و در آنجا که الان م طایفه
طریق اخبار اعداد و اعتبار و دفع اوزار و غیره در آنجا بود

و در مرتبه اندک سید محمود و شیخانی و سهراب سوسی گفتند و اخرج ج

مرابط سوره روق ۳۰ صفحه ۱
نسخه قدیمه کتب ز نامریه که بنویسند

أبو الحسن المغازي من طريق عبد الله ابن المتقي بن عمه
ثمامة بن عبد الله بن أنس عن أبيه قال: قال رسول
صلى الله عليه وسلم: إذا كان يوم القيامة ونصب الصراط
على شفيعين جهم لم يجز عليه إلا من معه كتاب ولا إية
علي بن أبي طالب رضي الله عنه^(۱)

() الصراط السوي في مناقب آل النبي ، للسرخاني ..

عن: مناقب علي بن أبي طالب ، لابن المغازي ۲۴۷ / ۲۸۹ ع .

و در غایت علم و شجاعت و قناعت و قیام و دیگر برادریست فارابی مشهور و از بزرگان
 علمای او است که آن حضرت خالفه اول و سریش انطاکی و بعد علی بن عباد و او را شادان
 و بهر صیغه از بنو امیاسم بنو علی را نقل فرمود

و غیر در هر اطلسوی گفته و عن ابی بکر الصدیق ^{مراد سوسی در ورق ۶۹}

نسب تلمیذ کتبها نه تا صریح کنند

رضی الله عنه انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه

وسلمه يقول انظر الى وجه علي عبادة اخرجه الى الحسن

المغازي وكانت عائشة رضي الله عنها تقول زينا ^{لستم}

بذکر علی رضي الله عنه اخرجه المغازي ايضا ^(۲)

(۱) مناقب علی بن ابی طالب، لابن المغازي ج ۲/۲۱۰ ع ۲۵۲

(۲) مناقب علی بن ابی طالب، لابن المغازي ج ۲/۲۱۱ ع ۲۵۵

(۳) اطرط السوي في مناقب آل النبي، للسبيني ج ۱

وحيث استدام لم ينسج بخلاف فارسي از كتاب المنقب ابن الخازني
سنة ولادت با محراب جليله الوهبين عليه السلام در فخر جبهه فصل خواص

خبر در مراد سوي گفته و من كتاب المناقب ص ١٥٣ ورق ١٥٣
نسخه قلميه كتب خانه ناصريه كهنه

لا يخفى المغاري المالكى أن أمّ عمارة بنت عباد قالت كنت

ذات يوم في نساء من العرب إذ أقبل أبو طالب كليباً

حزيناً فقلت له ما شأنك فقال إن فاطمة بنت أسد في

شدّة من الطلق تمرّ أنه أخذ بيدها وجاء بها إلى

فدخل بها وقال اجلسي على اسم الله فولد في الحال غلاماً

نظيفاً منظفاً أرأحسن وجهاً منه فسمّاه أبو طالب عليّاً

وقال سمّيته بعلي كي يدوم له كجز العلو خير العزاد وعنه كوجاء

النبى صلى الله عليه وآله في مجلس منزلي أمه . ()

الصحيح نسخ لا يخلو في الدرر النيرة كنب القوم وشرافها بعد ان قال

الضاحي في الحار الكلب والاصحار ١٢

و جهت دوم آنکه میرزا محمدتقی معتمدخان بخشی در کتاب که با مختصر من در فضل اهل بیت

کرام علیهم الصلوٰۃ والسلام من ارباب النعمان تصنیف فرموده و انرا بمقتضای الحال مناقب آل العباس است

بنموده تمسک بر روایت ابن الغازی کرده و او را بقلب جلیل فقیه ستوده چنانچه در کتاب مذکور می فرماید:

“وأخرج أبو الحسن المغازي في الفقيه المالكى عن محمد بن علي الباقر رضي الله عنه قال:

في قوله تمام محمد وكن الناس على ما آتاهم الله من فضله نحو الناس والله

و از این عبارت ظاهری شود که سمر منزلت و علم تربیت ابن الغازی بحدی رسید که بکار علی بن ابی

و اجد علی را ایشان او را بقلب جلیل فقیه یاد می کنند و در نقل احادیث بر او اعتماد تام در توقی کامل دارند

و احتجاج بر روایات او می سازند و او را با بقلب جلیل و اوصاف جمیدی نوازند و ذلک آنوسر دلیل

و اسطیع برهان علی کون ابن الغازی من علماء أهل السنة الکبار الاُمم

و محمد بنیهم المنتخبین المنتخبین في هذه الشان (۱)

له الصحيح أنه كان شافعيًا لا مالكيًا كما مرفى عبارات العلماء

الأعلام ۱۲ س

(۱) مقتضای اینجا مناقب آل العباس، لدیخنی...

وعلني القرآن وحسيني إلى خير البرية أعزاً لخلقك وأكرم أهل السموات
 والأرض على ربة خاتم النبيين وسيد المرسلين وصفوة الله في
 جميع العالمين إحساناً من الله تعالى وتفضلاً منه علي فقال
 له النبي صلواته ^{صلواته} لو لا أنت يا علي ما عرف المؤمنون بعدني فقال جعل
 عز وجل نسل كل نبي من صلبه وجعل نسلي من صلبك يا
 فانت أعزاً لخلقك وأكرمهم على الله وأعزهم عندي وبجانبك
 أكرم من يرد علي من أمتي انتهي (١)

اهل السموات
عنه الله في
علي فقال
قال الله
علا
يا
يحيى

وصديق حسن خان در البحر العلوم گفته است الصلوة بدو للملة المنير
المؤيد بالله محمد بن كرام التتوكل على الله الطمحين بن صلاح لا يبر الضعاف
اليماني وهو الإمام الكبير المحمدي في الأصولي التكلم التمهيد في كسب الحديث
وبرع فيها كان إماماً في الزهد والورع ويعتقده العامة والخاصة ويأتونه
بالندور وفيردها ويقولون إن قوطها تقر يد لهم على اعتقادهم أنهم الصالحين
وهو نجاف أنه من الهالكين. حكى بعض أولادها أنه قرأ وهو يصلي بالناس
صلوة الصبح هل أتاك حديث العاشية فيك وعشي عليه وكان والده ولي
الله بلا نزاع من أكابر ^{العلماء} أهل الزهد والورع استوى عند الله
والبحر وخلق أولاً ^{هم} أعيان العلماء والحكام وأعظمهم طلبة هذا.
قال الشيخ أحمد بن عبد القادر المحفظة الشافعي في ذخيرة الأمان في شرح
يقعد جواهر اللآل إمام السيد المحمدي التمهيد في كسب الحديث الكبر السراج
المنير محمد بن إسماعيل الأمير مستند الدار ومحمد الدين في الأقطار
صنف أكثر من مائة مؤلف وهو لا ينسب إلى مذهب بل مذهب
المحدث قال أخذ عن علماء الحرامين واستجاز منهم وارتبط

بأسانيدهم وقرأ على الشيخ عبد الحاق بن الزين النجاشي والشيخ عليه
 واستخار منه وأسند عنه مع ثلثه من علوم الآل ونأطأ له انتهى .
 على ما نقله السيد حامد حسين المعاصر في كتابه "صفحات الأنوار"
 في إمامة الأئمة الأطهار من شيوخنا الشيخ عبد اللطيف بن عبد الله
 والشيخ محمد طاهر بن إبراهيم الكردي والشيخ مسلم بن عبد الله
 البصري وغيرهم وثلمت عليه أيضاً في كثير منم الشيخ عبد الحاق
 المرتجاني الزبيدي وهو أيضاً أسناده كما تقدم وأيضاً ولده السيد
 العلامة عبد الله بن محمد الأمبر وغيرهم بالهـ مصنفات جد سلة
 مهتمة تلي عن سعة علمه وغزارة اطلاعه على العلوم التقليدية
 والعقلية وكان ذا علم كبير ورياسة عالية وله في النظم اليد الطولى
 بلغ رتبة الاجتهاد المطلق ولم يقلد أحداً من أهل المذهب صار
 لإماماً كاملاً مكتملاً بنفسه وكفى الله لعالم على ما ذكره مصنفاته
 وهي أريد من أن تذكر منها سبل السلام بشرح بلوغ المرام و
 هو عند ي خط ولده السيد عبد الله وفيه خط الشريف
 أيضاً ومنها من في الغفار حاشية ضوء النهار وبأسبال المظفر على حسب
 الشكر وجمع التفتيت في شرح أبيات التفتيت ولو ضمير الألفكار في شرح
 تنقيح الألفاظ إلى غير ذلك من الرسائل والمساغل التي لا تحصى و

كلها فريد في بابها حطبت في محلها حج وزار واستفاد من علماء الحرمين
 الشريفيين وغيرهم من فضلاء أمصافوصواكرهم من أن يصفه خطي وقص
 له على قصائد بديدة ونظم رائق وكان له صلة في الصدع بالحق وإبداع
 السنة وقرأت البديعة لم يرق مثله في هذا الأمر وهو من مشائخي في
 سند الكتب الحديثية على ما صرحت به في سلسلة السجود في ذكر
 مشائخي السند وقد ذكرت له ترجمة في كتابي "تحاف النبلاء" ولفها
 عنه السيد المعاصر حامد حسبي في "العنفات على تشيعة فلا تظول"
 الكلام هاهنا يذكر ذلك الإجماع في ربيع سنة ١١٨٦ وخرج في زمانه
 الشيخ محمد بن عبد الوهاب النجدي الذي نسب إليه الطائفة
 الوهابية فظم قصيدته في ذلك وأرسلها إليه وأثنى على طريقتته،
 ثم لما سمع أنه يكفر أهل الأرض ويسفك الدماء ورجع عما كان قاله
 في قصيدته كما سيأتي ذلك مفصلاً في ترجمة محمد بن عبد الوهاب
 وكان له أولاد صلحاء تقدم تراجمهم في هذا الكتاب وقد أثنى
 عليه ولده السيد عبد الله في إجازة كتبها للشيخ المحدث شيخنا
 عبد الحق بن فضل الله المحمدي الهندي المتوفى عنى سنة ألف
 ومانين وثمانين الهجرية القدسية قال فيه: سمع مني حصّة
 من صحيح الإمام الهادي وقد من الله عليّ بالمتول بين يدي أئمة

الحاجي والشيخ عبد
 وناضله انتهى
 فانت الانوار
 من على البدر
 لم بن عبد الله
 الشيخ عبد الله
 نا ولده السيد
 جليله
 من النقلة
 نظم البلاط
 هب وصار
 مصنفاته
 غ المرام
 الشرح
 طر فصب
 كان في شرح
 تحفه و
 تدوينه
 (١)

السنة النبوية والسامع منهم للأثر والأحاديث المصطفوية ههنا من الذي
 وشيخي ناصر السنة محمد المائدة الحادية عشرة رضي الله عنه ونحو الشيخ
 الحق المحدثي قد تلاحظ على شيخه شيوخنا الشوكاني وكتب له إجازة
 بخطه الشريف يقول فيها أبي أجروث للشيخ العلامة أبي الفضل عبد الحق
 بن الشيخ العلامة محمد فضل الله المحمدي الهندي كثر الله تعالى جنته
 وكرمه فواتده ونفع جعارفه ما اشتمل عليه هذا الثابت الذي
 جمعته وسميته **أخاف الأبرياء** ^١ والد فافر فليروني ما تشاء علي
 من كتب الإسلام على اختلاف أنواعها كما يراه فيه وهو أهل
 لها هناك ولم أشتراط عليه شرطاً فهو أجل من ذلك وأهل جهر
 يوم الجمعة بتاريخ (١٠) جمادى الآخرة سنة ١٣٣٦ كتبه محمد بن علي الشوكاني،
 انتهى وقد تحفني شيخه عبد الحق بكتاب شيخه الشوكاني بأخاف الأبرياء
 بإسناد الدفاتر في أسانيد أخرى إلى الشوكاني كما يلوح من الحطة
 وأخاف النبلاء وسلسلة العجيد والله الحمد وله المنة .^(١)

الأخاف
 الأكبر

وجه حُرَّتِ تَحْمِلكُم

أحسن عبد القادر بن كبرى العجلى در ذخيرة المال في مناقب ذخيرة المال نسخة بخط حيدرآباد

فقد أخطأهم جاساسين فضلهم أخرجهم من الناس

أناهم الله بن فضله أخرج أبو الحسن المفازي عن الباقر أنه قال في هذه الآية نحن الناس والله والحاسد يعترض على الله في أحكامه.

أربع عبارات ظاهراً استعملها في شرح شعره وذكره مشتمل برحمة ودون البيت ميم السلام

است بروايت ابن الفارابي تنكب في غايه وبعد ذكر أن نيز بكلام خود ورتابه مودد آں على الفارابي :

وفي ذلك ذلالة واضحة على كون ابن المفازي من العلماء المعتمدين والله

العاصم عن خدع الجاحدين.

(٩) ذخيرة المال في مناقب الآل، للعجلي :-

عن : مناقب علي بن أبي طالب (ع)، لابن المفازي ٢٦٧/٣١٤ ع ، وليس فيه العبارة الأخيرة : والحاسد يعترض على الله في أحكامه ، وربما كانت تعلية من العجلى أو المؤلف .

وجه بحثه **محمد بن محمد بن أبي الفيص السعيد محمد**
مرفعي الحسيني الواسطي النزيدي الحنفى ودر کتاب خود تاج العروس

فی شرح القاموس گفته: «الجلال بن محمد بن أبي الفيص نواحي ديار بكر (د) اسم ونسب»
 (ابو الفيص)

مدینه حران سُمِّيَ باسم هذه القرية (د) أبو الحسن (علي بن محمد)

بن محمد بن الطيب (الجلال) عالم (مؤرخ) سمع الكثيرون أبي بكر

الخطيب وله ذيل تاريخ واسطه توفي سنة ٥٣٤هـ^(١)

(١) اسرار السمعاني في كتاب الأدب «وقال في سنة ثمانين وأربع مائة وهو الصحيح لا نقل

ال

الذين عبارات ظاهريه است که بر مبنای حنفی در شرح عبارات قاموس علاوه بر

افاده فیروز آبادی در باب مؤرخ بودن ابن الفارزی اضافه مینماید که ابن الفارزی عالم

هم بوده و قد کثیر احادیث از ابو بکر خطیب سماعت نموده و از تصانیف است ذیل

تاریخ واسطه و فی ذلک دلیل علی جلالة ابن الفارزی و کونه من المصنفین

المشاهیر و سماعه من الخطیب البغدادی الحافظ النخعي و لا یقلد الكثير،

من احادیث البغیر النذیری و علیه آلاف السلام من اللطیف

الخبیر.

(و) تاج العروس من جواهر القاموس، للزبيدي ١: ٣٧٤-٣٧٥، مادة «جلب».

صلى الله عليه وسلم
انصروا حروبا

وصديق حسن خان دراجد العلوم كفتة أبو الفيض محمد مرتضى
بن محمد الحسيني صاحب ناجر العروس شرح الفاموس للسيوطي
البحراني بنزير مصر شريف النجار عظيم المقدار وكرم الشفا على خير
الفاضل والفاضل أخذ العلوم العقلية والعقلية في مدينة زيبدا على
جماعة أعلام منهم السيد العلامة أحمد بن محمد مقبول الأهدل،
ومن طبقة كالشيخ صبا الخلق بن أبي بكر المزاجي والشيخ محمد بن
علاء الدين المزاجي قال في النفس الباطنية والروح الرحاني وأخذ
عن أخذ عنهم كشيخنا الوالد رحمه الله ثم توجه إلى إقليدس مصر واستكمل
فيها العلوم العقلية والعقلية وبرع في جميع العلوم سيما على الحديث
واللغة فأدرت شيوخا من أهل أسانيد العالمية والف النابض
النافعة الواسعة وأستجاز لي منه شيخنا الوالد وأجاز كذلك استجاز
لي منه السيد العلامة عليل السعدي مقبول الأهدل وأجاز و
استجاز منه لنفسه ولا ولا شيخنا الوالد القاضي العلامة محمد بن
إسماعيل الربيعي وأجاز كتب هذه الأجازة بسم الله الرحمن الرحيم :

الحمد لله الذي أجاز على العمل الصحيح المقبول المحسن إجلاله ووعده بوعده
 ذلك يوم متاولة الكتاب باليمين وعدا لا يخلف سبحانه إيجابه
 وأشهد أن لا إله الا الله وحده لا شريك له شهداء لا يسندها عن
 القلب للسان ، ويرفع إسناده على متن مسند هاراية روايتهما
 التي هي علم الإجماع ، والصلاة والسلام على سيدنا محمد المرفوع
 قد رة على كل نبي مرسل ، المظهر نسبته المسلسل ، وعلى آله وصحبه
 الذين قامت لهم بمنابعه شواهد التفضيل ، وأضحى مدرجاً
 في إجمال ما شهد به كل تفصيل ، وبعد فلما أشرق سعيه
 على من أسعد لا شمس العناية وجل قلبه نور التوفيق بكمال الرعاية ،
 ووالى عليه طول إمداده عند بزوغ هلاله كبرلى بهرج في منازل
 الغزالي أن بلغ أوج كماله كان من أصدق ما صدقت عليه
 هذه العبارة وأخرى من تنصرف إليه هذه الإشارة السات
 بحفظه التوفيق ، أحسن المسالك النبوية الرافقة بهتة ذرى التحقيق فظفر
 منه بالغاية القبولة المرصية وتحل بالفضائل ما أضحى شاهده الدليل ،
 حيث صروف أوقاته النفيسة في التحصيل وأرق فكره في التفريع
 والتأصيل لى أن كمال من المعارف بالصاع لا وفي وروى من
 منهلها الأعذب الأصغى وتقياً بظلال رايض العلوم بالمدد

روى حديث الفضل حالي السند وجاء مجلباً في حلبة الواضحة محرولاً
 قصب السبق بأطراف الأناطلة وهو النقيب الكامل صفي الإسلام أبو
 الإصلا محمد نجل شيخنا الإمام العلامة قاضي القضاة عماد الأئمة
 إسماعيل بن الشهاب أحمد بن الروحوم إبراهيم بن حمزة بن عبد القادر
 الربيعي الأشعري وهو فكاك الحسب عريق في النسب إذا أمجد لا
 إبراهيم هي ^{ابنة} الفقيه العلامة محمد بن إبراهيم بن إسماعيل العلوي
 وقد تولى القضاء من أسلافهم جماعة في موطنهم وبعضهم عند
 البدلاء مثل جرم نفعنا الله ببركات السلف الصالحين وأئمتنا
 جناب هذا الخلف الفاضل ولد أم النفع به ووصل أسلافه
 الخبرات بسببه أمين وقد دعا له حسن الظن بي أن كتب إليكم
 يسند في فيه الإجازة متى حرصاً على الانتظام في سلك من محظوظ
 بما خصت به هذا الأمة من الإسناد والنسب بسلسلته
 الموصلة لا تفرق الرسل إلى العباد ولقد ذكرني حفظها الله بشي كمال
 يكون نسباً منسياً ورجاله فقد شوقني بما كان أمراً ظاهر أعفاد خفياً
 فقد كان فيما غر من الزمان برحل إلى الإسناد العالي والناسح
 اللذان يطلب الإجازة من بعبد تلك الدار وأطراف
 تلك الأقطار ما أنك قد زلت لك الانضباط وطوي ذلك

وودعه بوجه
 انجاز
 دها عن
 رة روايتها
 للمروحة
 الله وصحة
 محمدا جبا
 سيق سيجانه
 كمال الرعاية
 تخرج في منازل
 عليه
 ارة الساس
 التحقيق فظفر
 دلة الدليل
 تتفرج
 روى من
 المدد و

الساطع وتفادى من الهم عن طلبه وركبت عن السعي في تحصيل رتبة،
 وذهب السدود والحكمة ومن كان قد تزدعي بوجود هذا البلية،
 له كان لم يكن بهن النجوى إلى الصفاء، انيسر له ولم يسم بجملة سامر،
 ولكن بقي من آثارهم لهما في زوايا الزمان متى تحمل عنهم خبايا ولو
 العبد محمد الله متى تزد إلى مشاخر علم الحديث طلائع قديما،
 وصبح بالتحمل عنهم في ساحته أدها وقد قوت عيني به لا رن،
 وانتهى خاطري بوجود طالب هذا الشان فقلته الحمد على ذلك والشكر
 له على سلوك هذا المسالك فإني الموفق لما ههنا لك المعطي بالانح
 الملك المالك وقد أجبست لسيدنا المشاير إليه إلى مطلوب فواسعته
 بتحصيل مرغوبة وأجزته أن يروي عني جميع ما يجوز لي وعني
 روايته من مقرو ومسموع ونجواز ومناولة ووجودة وكناية وعينية
 و مراسلة وفروع وأصول ومقول ومنقول ومنثور وناليف وتخيير
 وكلام وتصوف ولغة ونحو وتصريف ومعان وبيان وديع وناسخ وطوبى،
 وما الفقه وخرجته ونظمته ونثرته بشرطه الذي عليه عند أبواب هذا
 الشأن يعتمد وقرنت ذلك بالاختصار من الطرق التي رويت بها على
 السند وكذلك أجزت بكل ما ذكره لا شينا إلا إمام العلامة نفيسي السلام
 سليمان بن يحيى بن عمر حفظه الله وحافظهم حمس رعايته ولطف كلامه،

مصيل رتبة
مملله
بمكة ساس
خبايا و
سناد قدما
بلا لار
للكو الشكر
عطى المانع
هو سعتة
ل وحن
بنة ووصية
ن وخر يج
ربح وطين
ب هذا
لها على
لفيل سلام
كلا رنة

ذكر أروانا أسأل من فضله أن لا ينساني من خالص دعواه في خلواته
وجلواته وأتوسل إلى الله تعالى بحاتم أنبيائه عليه أفضل الصلوة والسلام،
أن يرزقني وإياهم جميع المسلمين حسن الختام آمين. فأقول أخبرني
ما بين قراءة وسماع وإجازة خاصة وعامة مشائخنا أئمة الأئمة لا حلالا ولا سيده
نجم الدين أبو حفص عمر بن أحمد بن عقيل الحسيني والشهابان أحمد بن
عبد الفتح بن يوسف بن عمر الجرجسي اللوزي وأحمد بن حسن بن عبد
الكريم بن محمد بن يوسف الخالدي وعبد الله بن محمد الشهابي والسيد
عبد الحفيظ بن الحسين بن العابد بن البهنسي خمسة هم عن مسند الجرجسي
عطاء بن سالم البصري والشهاب أحمد بن محمد النخعي وشيخنا النجم أبو
المكارم محمد بن سالم بن محمد الحنفي عن المسند عبد العزيز بن إبراهيم
الزيادي ح وشيخنا المفتي أحمد بن عبد النعم بن صيام الدمنهوري
عن الشمس محمد بن منصور الأظفيري ح وشيخنا المهر السيد محمد بن محمد
التليدي عن أبي عبد الله محمد بن عبد الباقي الزرقاني ح وشيخنا الشهاب
أحمد بن شعكان بن غرام الرعي الشيربالي السابق قال هو وهو علي بن
الزرقاني والمحلي والأظفيري ح الزيادي ح والمحلي والبصري أخبرنا الحافظ شمس
الدين محمد بن علاء الدين الباقي ح زاد الزرقاني والأظفيري والزيادي
فقالوا أبو الضياء عني عن علي الشيربالي ح وأخبرنا شيخنا أبو عبد الله

ح وشيخنا أبو المعالي الحسن بن علي الكراشي عن عبد الواحد بن العباس الحنفي صحيح

محمد بن أحمد العشاءاني عن أبي العز محمد بن أحمد بن العجمي عن أبيه
 محمد بن القاهره الشهاب أحمد بن محمد العجمي قال هو والبايع لخيرنا
 المسند نور الدين علي بن يحيى الزياتي عن كل من السند بن يوسف
 بن فكريتا ويوسف بن عبد الله الأرميني كلاهما عن الحافظ شمس
 الدين أبي الخير محمد بن عبد الرحمن السخاوي عن برواية البايع ف
 المشهور مسلمي عن الشهاب أحمد بن خليل الشكبي ورواية البايع خاصة
 عن خاله سليمان بن عبد الله البايع وأبي النجاس المدين محمد السخاوي
 وعبد الرحمن بن تاج العارفين المناوي والشهاب أحمد بن محمد
 بن يونس الخنفي والعز محمد بن محمد بن عبد الله القلقشندي والواعظ
 خمسة عن نجم السنة محمد بن أحمد بن مصطفي الغيطي عن شيخ الإسلام
 زكريا بن محمد الأنصاري ورواية السنهوري عن الشهاب أحمد بن محمد
 بن علي بن حجر المكي عن شيخ الإسلام وعن عبد الحق بن محمد السنباطي
 ورواية الواعظ الضامن أحمد بن محمد السبكي عن الجمال إبراهيم بن
 أحمد بن إسماعيل القلقشندي ورواية شيخ مشايخنا البصري عن علي
 بن علقاوس الطبري عن عبد الواحد بن إبراهيم الخطيب عن
 الشمس محمد بن إبراهيم العمري وهو الحال القلقشندي والسنباطي
 وشيخ الإسلام والسخاوي عن حافظ الأمانة شهاب الدين أبي الفضل

أحمد بن علي بن محمد العسقلاني الشنبري أبن حجر قدس الله سره بأسانيد
 المتفرعة إلى أئمة الكتب الستة وغيرهم مصنفاً ورواه في كتاب (المعجم المفهرس)
 وهو في جزء خاف وبرواية عبد الواحد الخطيب أيضاً عن الجلال عبد
 الرحيم بن عبد الرحمن العباسي هو ولازم يوفي وأبو زكريا أيضاً عن
 الحافظ جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي بأسانيد
 المذكورة في معجمه ومن مشائخي الإمامان الفقيهان محمد بن عيسى
 بن يوسف الدجاوي ومصطفى بن عبد السلام المنزلي أخذت عنهما
 بشفر ميا طوهار وبيان عن الإمام أبي حامد محمد بن محمد البغدادي
 عن الشيخ إبراهيم الكوراني وقزوين بنت عبد القادر الطبري ومحمد
 بن عمر الشوبري ومحمد بن داود الغناني ولقري محمد بن قاسم البقرني
 وأحمد بن عبد اللطيف البشتي بأسانيدهم ومن مشائخي سالم بن
 أحمد النفل وبي وسليمان بن مصطفى المنصوري وأبو السعد محمد بن
 علي الحسيني ومحمد الله بن عبد الرزاق الحريري ومحمد بن الطيب الغاسي
 ومحمد بن عبد الله بن أيوب التماساني التمهيد بالنور وعلي بن العربي
 السقاط وعمر بن يحيى الطحطاوي وغيرهم ومحق كتب بالإجازة إلى
 جماعة أجلهم التمهيد أب أحمد بن علي الميني الحنفي من دمشق وعلي بن
 محمد السليبي من صالحة تهذيب وأبو المواهب محمد بن صالح بن رجب

عن أبيه
 والبايع الخزنا
 سند بن يوسف
 الحافظ شمس
 دية البايع و
 البايع خاصة
 محمد الشنبري
 د بن محمد
 سند طواعظ
 بن شيخ الإسلام
 محمد بن محمد
 د السنبلي
 إبراهيم بن
 علي عن علي
 سب عن
 السنبلي
 بن أبي الفضل

القادري ومحمد بن إبراهيم الطرابلسي النقيب ومحمد بن طه العقاد
 ومحمد بن محمد الحلواني الرازي من حلب والمسيدي أبو عبد الله محمد بن
 أحمد بن سالم السفاريني الجبلي من نابلس وأحمد بن عبد الله السلوي
 ومحمد بن علي بن خليفة الفرياني كلاهما من تونس وفي غيرهم من الشيوخ
 ذوي الرسوخ الموصوفين بالصلاح المنتظمين في سلك ذوي الفلاح،
 تعمد هم الله بعفوه و زادهم من سلسيل الجنة بصفوة وأسائيد هص
 مشهورة وفي صحف السماحات مسطورة أو زغنا الله ويا أم شكركمته،
 وجمع بينا وبينهم في مستقر رحمتهم على بساط الأنسنة وحضرة قدس
 وما نسب إلي من التأليف والتخرج فشرح القاموس المسمى بـ
 العروس في عشرة أسفار كبار أتمته في أربع عشرة سنة وشرح حيا
 علوم الدين أعاني الله على إكمالها وقد وصلت فيه إلى كتاب الصلاة،
 وتكملة القاموس مما فاته من اللغة لم يكمل وشرح حديث أورد
 أحد عشر مجلداً ورفع الكل عن العلل وتخرج حديث شيبلي
 هو وتخرج حديث نعم الأثر الخلل والمواهب الجلية فيما
 يتعلق بحديث الألفية والمرقااة العلية في شرح الحديث للسلسل
 بالألفية والعروس المجلية في طرق حديث الألفية وشرح الحزب
 الكبير للنازلي المسمى بتبنيه العارف البصير على أسرار الحزب الكبير

وإِنَّهٗ الْمُنَى فِي سِرِّ الْكُنَى وَالْقَوْلُ الْمَبْتُوتُ فِي تَحْقِيقِ لَفْظِ التَّالُوتِ وَ"حَسَنُ
 الْحَاضِرَةِ فِي آدَابِ الْجَمْعِ وَالْمَنَاطِرَةِ وَرِسَالَةٌ فِي أَصُولِ الْحَدِيثِ وَ
 "رِسَالَةٌ فِي أَصُولِ الْمُنَى وَكَيْفِ الْعِلَاقِ مِنَ الصَّلَاةِ الْوَسْطَى وَلَا خْتِفَا لِيَوْمِ
 الْمَسْتَمْتِ مِنْ شَتَّى أَلْإِيضَاحِ الْمَدَارِكِ عَنْ نَسْبِ الْعَوَالِمِ وَأَقْوَامِ
 الْعَيْنِ بِذِكْرِ مَنْ نُسِبَ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْإِبْتِهَاجِ بِذِكْرِ أُمُورِ
 الْحَاجِ وَالْفَيُوضَاتِ الْعَلِيَّةِ بِمَا فِي سُورَةِ الرَّحْمَنِ مِنْ أَسْرَارِ الصِّيغَةِ
 الْإِلَهِيَّةِ وَالتَّعْرِيفِ بِضَرْبِ عِلْمِ التَّصْرِيفِ وَالْعَقْدِ الثَّمِينِ فِي طَرِيقِ
 الْإِبْلَاسِ وَالتَّنْقِيهِ وَاتِّحَافِ الْأَصْفِيَا بِسِلَاسِلِ الْأَوَالِيَا وَاتِّحَافِ بَقِي
 الزَّمَنِ فِي حِكْمَةِ قَهْوَةِ الْبَهْمِ وَاتِّحَافِ الْأَخْوَانِ فِي حِكْمَةِ الدَّخَانِ
 وَالتَّقْلُودِ الْعَنْدَرِيَّةِ فِي الْمَشَاهِدِ النَّقْشِيَّةِ مِائَةً وَخَمْسُونَ
 بَيْتًا وَالدَّرَجَةِ الْمُضَيَّعَةِ فِي الْوَصِيَّةِ الْمَرْضِيَّةِ مِائَتَانِ وَعَشْرُونَ بَيْتًا
 وَارْتِسَادِ الْأَخْوَانِ إِلَى الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَاتِ مِائَةً وَعَشْرُونَ بَيْتًا
 وَالْفَقِيَّةِ السَّنَدِيَّةِ فِي الْفَرْخِ وَخَمْسَانَةَ بَيْتٍ وَشَرْحَافِي عَشْرَةَ كُرَارِيْسٍ
 وَشَرْحَ صِيغَةِ ابْنِ مَشِيْنٍ وَشَرْحَ صِيغَةِ السَّيِّدِ الْبَدِ وَيُوثَرُ
 ثَلَاثَ صَوَاحِفَ لِأَبِي الْحَسَنِ الْبَكْرِيِّ وَشَرْحَ سَبْعِ صِيغِ الْمُسَمَّى بِدَلَالِ
 الْقَرَبِ لِلْسَّيِّدِ مَعْطَفِ الْبَكْرِيِّ وَالْأَخْرَاجِ الْمُنَافِثَةِ فِي الْأَحَادِيثِ
 الْمُتَوَاتِرَةِ وَتَحْفَةُ الْعِيدِ فِي كُرَارِيْسٍ وَتَفْسِيرُ سُورَةِ يُونُسَ عَلَى لِسَانِ

العقاد
 الله محمد بن
 الله السلو
 من الشيخ
 الفلاح
 د هـ
 كرمته
 د هـ
 المسحوق
 شرح جيه
 فصول
 معزوع
 شيليني
 فمة فمة
 المسلسل
 شرح الحرب
 الكبير

القوم ولقطة الجمالان في ليس في لإمكان أبدع مما كان" والقول الصحيح
 في مراتب التعديل والتجريح والتجريح في الحديث السلسل بالتكبير
 "الأمالي الحنفية في مجلدات الأمالي الشبخونية في مجلدين وقد بلغت
 أربع مائة مجلس إلى وقت تاريخ الكتابة إلى غير ذلك من دسائس مغلطة
 ومنشورة مما استأصحي أسماء هؤلاء وقد أجزت السيرة المشارة
 إليه ومن ذكر معه بكل ما ذكر أجمالاً وتفصيلاً إجازة عامة وخاصة
 قاله بغيره ورقمه بقله الفقير لمؤلفه الشاكر الأمانة أبو الفيض محمد مرقى
 بن محمد الحسيني نزيل مصر ومخادم معلم الحديث بها غفر الله له ولآله
 وأصلح خلله وقبل عمله وبلغه أمهله في مجلس واحد من ليلة خروج
 الحمل الشريف وهي ليلة الاثنين تاسع شهر شوال سنة ١٢٩٥^{هـ} أحسن الله
 تمامها وأسعد عامها والحمد لله وحده وصلى الله على سيدنا محمد
 وآله وصحبه وسلم وحسينا الله ونعم الوكيل ووصل من السيد
 المذكور إلى شيخنا والد هذا الكتاب المشتغل على شرح بعض
 أمحواله ومن أدر من أهل الأسانيد العالية وصورة بسم الله
 الرحمن الرحيم وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم استخدم
 نسائهم الكما ثم في إبلانغ تحياتي إلى جناب ذي الفضائل من ضل هلى
 المعارف من ندعى مساعله وأستودع لمعان البوارق أيام الغوازي

القول الصحيح
لعل التكبير
قد بلغت
مئة
سائل منظومة
المنشأ
وخلاصة
مختصر
من الأله
لملة خوج
سلى الله
ناحمد و
السيد
بعض
سم الله
استخدم
أهل
العزادى

تسليماني على جمال أهل القول المناهض بأعباء علوم الشريعة على كاهله من قد
كوكب فضله وأشرق مؤسس غصن شمائله فأروق وتساوى في الشناء
عليه يومه والأمس وأضاءت به أفلاك الكارم ولا يدع فائده الشمس،
مستوطن سنام المجد البادخ مقتصد صهوة الشرف الشافع مشكوكه العلم
إذا اظلمت سبل الجمالة ضياء العلوم إذا ارتدت على يدها المنير هالة،
السيد الشريف الجهد العلامة العفيف شيخنا وأستاذنا سليمان ^{السيد}
بن يحيى لا زالت ربوع الكارم بحسن الظارة تحيي أميين أمنا بعد،
فقد وصل كتابكم أفلا وثانياً وكان مع الفرج توأمين وقرآنهما
فقرت بمضمونها العين وزال الغيب وما ذا أصف وجسير ألقف،
فالطوامير بالنسبة إلى شكره قصاصات عصفت بها الرياح ولنا ^{شبير}
ولو كانت طلوع ما بين الثرى ولا تير نبذت في جوانب فياني
الطاح وأتواقي إلى مشاهد تلك الربوع الأنيسة ومشاهدة
جماله الباهي فيمجامع الاستيناس محضرات الأحياب الكرام في تلك
المشاهد الزكية المأهولة لا قد ركة في علو براز عجلها فضلاً عن
مفضلها كيف وقد تراءفت جيو شها وتلاطمت أموجها لمعت
بوارقها وكنت أسأل الواهب المنان كثير الجود والإحسان،
أن يقدري الوصول إلى تلك الدنيا لأجد دهمدي و

أُنسِي بأولئك السادة الأبرار فإن هذا القدر والذي وصلت
إليه إنما هو من بركات ملا حظا تهم وأمرار مشاهداتهم وقد اتفق
أني جرت الجواب الذي ورد علينا إنا إقناع الكتاب المراسل
إلى حضرة شيخنا المرحوم قطب الكارم السيد الوجيه العبد المريد
وأرسلنا لها معاً وفيه بيان بعض الأخبار وإفتاء نبذ من الأسماء
ثم أُخبرْتُ فيما بعد أن جواب مكتوبي لم يصل إلى حضرتك، قال
ذلك بعض طلبة العلم الشيخ علي العديني فقلت لعله خير،
وإنما يمنعني من إرسال الكاتيب كثرة اشتغالي وقضايع نفسي
الهموم والأحزان بالقلب البالي التي لا يخذل الإنسان منها ولو
كان في أجل النعم ثم الذي أخبركم عما من الله تعالى علي أي حيرت
وصولي إلى مصراف تصرف المدة وانهزمت العقد فأكببت على
تحصيل العلوم وتكميل منطوقها والمفهوم وتشرقت بالسماع
الصحيح على مسند يها الموجد زين، فمن الطبقة الأولى وهم
الذين أذكر البصري والنخعي والسنائي والفري والعجمي جماعة
وهم الشيخ أحمد بن عبد الفتاح بن يوسف الجرجاني اللوي
ورفيقه في الأخذ الثماب أحمد بن حسن بن عبد الكريم
الخالدي الجوهري وعبد الله بن محمد بن عاقل الشبراوي

والشمس محمد بن أحمد بن حجازي الصنهاوي والشهاب بن عبد المنعم بن

صالح الدهموري وسابق بن رمضان بن غرام الرعيحي الشافعيون،

والأخير أدراك الحافظ الباني وأجازة لآلته ولد سنة ١٠٦٨ هـ وفاته سنة ١٠٧٨ هـ

وتوفي شيخنا المذكور في سنة بعد وفاة شيخنا الشبراوي في هذا الرجل

أعلى من وجدته سنداً للمصريين وكان له دروس لطيف بالجامع بالديار

الأزهر يحضر عليه الأخواد ويمتبه لحدق سنده إلا القليل لا تشغلهم

بأحوالهم ثم أدرست الطبقة الثانية وهي مضاهية للأولى ومشاركة لهم،

فهمه الشيخ سليمان بن مصطفى المنصوري الخفيف والشيخ حسن بن علي

المدايني الشافعي والسيد محمد بن محمد التليدي الحسيني الملاكي و

عمرو بن علي بن يحيى الطحلاوي المالكي والقطب عبد الرزاق بن عبد

السلام المرزوقي العفيفي المالكي وعبد الحفيظ بن الحسن الحسيني البهسي

المالكي وعلي بن موسى الحسيني المقدسي الحنفي ومحمد بن سالم الحنفي،

ثم أدرست بعد هؤلاء طبقة أخرى مشاركة لهم وهم كثيرون.

ودخلت إلى بيت المقدس فحطت بها جماعة مستدين وفي الدولة

وتغريباً وأدريساً وسدس والمجلة وسهون والنصورية والوصيين.

ود منهم وروعداً من قرى مصر سمعت بها الحديث كما هو مذکور

في الجمع الكبير الذي ذكرت فيه تفصيل ذلك وهو رجعت إلى أسبوط و

وصلت
وقد اتفق
للمرسل
عبد رزق
الاسرار
قال
له خير
بص
ها ولو
حين
على
السمع
وهم
عة
ي
يم
وي

جرجان وفروشرط وسمعت في كل منهما وأجازني من مدينة حلب
جماعة ومن مدينة فاس وتونس وسلا ونلسان جملة وأدركت
من شيوخ الفارسية جماعة مسند بن نصر وغيرهما ممن كتبوا في
استخراج منهلي وحضرتكم ولا خيكم السيد أكر ومحبنا العلامة خندان
الجيلي خاتمة المحققين بعد طبع نابلس من الشام الشمس محمد بن أحمد
بن سالم السفاريني الحنبلتي وذلك في سنة تسع وسبعين وما ثمة
وألف فوصلت منه الإجازة وفيها أساميكم مسطرة على التفصيل
في نحو كراس أخذ هامتي الشيخ عبد القادر بن خليل المديني
الذي وصل إليكم من مدة ثلاث سنوات وفي ظني الغالب أنه
اجتمع بكم وأراكم هذه الإجازة ثم إن المذكور هو رد عليا من
الذين توجهوا إلى نابلس وتوفي هناك ولقيت الإجازة في جملة
كتبه فإن أطلعته عليها وكتبت منها نسخة فيها وإن لم تظلموا عليها
فإن أسانيد الشيخ المشار إليه المبرز لكم محفظة عندني فإن سمحت
نفسكم بالعمل بهذه الإجازة وطلبت شيوخه أرسلت لكم ذلك
ومقامتي الله تعالى على أني كتبت على القاموس "شرحاً غير مباني عشر
مجلدات كوامل جملتها خمساً مائة كراس مكنت مستغلاً به أربعة
عشر عاماً وشهرين وانتهر أمره جداً حتى استكتبه ملك

الروم نسخة وسلطان دارفور نسخة وملك الغرب نسخة ونسخة منها
 موجود في وقف أمير اللواتي محمد بيك بمصر بيدل في تحصيله ألف
 ريال وإلى الآن الطلب من ملوك الأتراك غير متناهٍ واتفق أنه
 جاء في كتاب من السيد العلامة فخر السادة الملوك لأشرف
 مولانا عبد القادر الكوكباي في صحة فخر السادة الأشراف السيد
 علي الفخاري يطلب نسخة من الكتاب فحصلت له الجزء الأخير منه
 وهو مشتمل على شرح الجواد والياء المسمى بالأجيباء إلى آخر الكتاب
 وهذا العام قد توجه به السيد المذكي إلى بلاد اليمن فاجت
 سمح خاطركم بإرسال مکتوب إلى السيد عبد القادر للشار
 إليه بتخصيله بالاستكتاب فلا بأس وإن قد رآه الله لإرسال
 إليكم بشي من أوله ضلعت وسأضعل إن شاء الله تعالى ثم أذنت
 لي بالقاهرة في دروس الحمد يث فشرعت في قراء صحيح البخاري
 في مسجد شجورن بالصليبية مع إصلاء حد يث عقب الدرس
 على طريقة الحفاظ بسنده والكلام عليه بمقتضى الصناعة الخلد
 فخرت تلك الأمان إلى الآن فبلغت نحو أربعمائة مجلس في كل
 جمعة يومان فقط الاثنين والخميس وقد جمع ذلك في مجلدات
 ونقلها الناس وأنا إلى الآن مستمر على هذه الطريقة ودرس

نسخة حلب
 نسخة وادكت
 نسخة السيد
 نسخة عثمان
 نسخة ابن أحمد
 نسخة ومائة
 تفصيل
 ليدني
 باب أنه
 أمن
 جملة
 عليها
 تحت
 لك
 عشر
 أربعة
 لك

أخرى النماثل الترمذي في مقام القطب شمس الدين أبي محمود
 الحنفي قدس الله سره طهراً وصلت إلى حد يث أم زرع أمليت عليه
 نحو سبعة كرايس أو أكثر في أربعة عشر مجلساً وأقلته الطلبة واشتهر
 بينهم وكتبت إجازة إلى غرقة ودمشق وحلب وعين ناب واذريجات
 وتونس وحرار وناكلا وديار بكر وسناد ودارفور ومدرايس وغيرها
 من البلدان على يد جماعة من أهلها الذين وفدوا على تيسعوي
 مني واستجاروا لمن هناك من أفاضل العلماء فأرسلت إليهم بطلوعهم
 وتلك الأسانيد غالبها ما استفدنا منكم ومن حضرة شيخنا لليوم
 عبد الخالق بن أبي بكر النجاشي ولقد حصلت لأسانيدكم شهرة
 في الديار المصرية والشامية والرومية والعربية وأطرافها ما لا يحصى
 بيان الحمد لله الذي وفقني لإحياء مؤسسه أنشأني وإعاش ذكرهم على
 ممر الزمان ولم أزل في عجالسي أحييها بذكركم وأنشوق الناس إلي ذكري
 محاسنكم وكتبت في هذه المدة عدة رسائل ما بين مختصر ومطول
 فمن ذلك جزئي يخرج حديث شيباني هو "جزء في تخرجي حديث
 نعم الأدام الخ" وجزئي تحقيق الصلاة الوسطى وجزئي تخرجي حديث
 "يأخذ هذا العلم من كل خلف عدوله ولا ريبين المتفق من العلم"
 للدارقطني والكلام معه بقتضى الصناعة ومعارف الأبرار

فيما للكنى والألقاب من الأسرار وجوزني في تخرج حديث إسحق الكوفي
 والعقد المنظري أمهات النبي صلى الله عليه وآله وسند العقد
 الثمين في رجال الخرقاء والذكر والتفنين والفوائد الجليلة على
 مسلاات ابن عقيلة عشرة كراميس والمرواة العلية في شرح السلسل
 بالولية وضعتها على ترتيب منتهى الآمال في حد يشاف الأعمال
 للمحافظ السيوطي وغير ذلك مما لم يحضر في حال تطير الأحرف
 وهي كثيرة ومن أعظم ذلك أني شروعت في شرح كتاب الإحياء
 للغزالي وأمليته در سافاً قممت شرح كتاب العلم وحده في
 نحو سبعين كراساً العام الماضي جاءني كتاب من عالم مكة و
 صاحبها مولانا الشيخ إبراهيم الزمزمي يطلب ما تيسر منه فنقل لمن
 المؤدة نحو عشرين كراساً وأرسلت إليه هذا العام ولكن
 بعد إرسال ذلك إليه حين التبييض ردت فيه من فوائد ^{العلقة}
 به شيئاً كثيراً حتى أن الكتاب مغلوله وقد عزمت في هذا
 السنة على إرسال ما يقضته ورددت عليه ليكون الاعتماد على
 النسخة الأخيرة فإذا أرسلته إلى مكة من يستكتب لكم منه نسخة
 فإنه قريب الحصول ومع ذلك فإني نويت على إرسال شرح
 كتاب العلم منه إلى حضرتكم السعيدة مع شيء من شرح القاموس

فإن ساعدت لأقل ربح حصول أميتي ذلك وسأفعله إن شاء الله تعالى .

وهذا الشرح يأمركم لا بغريب الشكل والوصف ، فإنه قد حضرت لي المواد المتعلقة به ما لا أحصيها كثرةً وغرابةً وهي مذكورة في أقطارها ، فإنه شرح مزوج متكفل لبيان رموزها ونسخه وإشاراته وما أخذنا ونزجنا من علو همتكم أن لا تنسوا تلميذكم من صاحب الأدعية وبالتنقيص والرضا والتيسير للعمل الصالح ، خصوصاً إتمام هذا الشرح على الوترية المرضية وساعة تاريخ الجواب كنت أشرح "الرسالة القدسية" وهو ثاني كتاب بعد كتاب العلم وقد بقي منه شيء قليل وسنشره في كتاب أسرار الطهارة لأن شاء الله تعالى ، كل ذلك ببركة نفسه الطاهرة ودعائكم الفاخر ، فالبعد الظاهر لا عسرة به عند أبواب القلوب والله علام الغيوب ونحبر شيوخنا إدام الله فضله علينا أن في جواب الكتاب السابق الذي لم يصل إليكم كنت أرسلت استجبت منكم لي على سبيل التجدد ثم بحاجة من خواص جبابي الذين يتودون على التليق وهم بناحية وحجة واشتياقهم محضرتكم شديد وإعانتهم من الوصول إليكم بعد الديار وكثرة الأخطار وأسرجو من فضلكم إرسال الإجازة لي منكم ولئن لم يبق بعد في هذه المحلة ، وإذا التبتة الإجازة في كراريس فليكتب عليها كذلك من بقي

آلاف مدينه زبيد حرسها الله من المسند بين العمرين كل ذلك
 بمقتكم ويكون إرسا لها على يد من يعتد عليه من الثقات
 لإزالة أهل الانحراح الحاجات وصدة أسامي الجاني بعد كونه
 الفقير معبد دروسنا السيد الفاضل أبو الصلاح الحسين
 بن عبد الرحمن الحسيني الشينوني وأبو العدل موسى بن داود
 بن سليمان الحنفي خطيب المسجد الذي لنا أقرأ فيه والشيخ
 الصالح أبو البر أحمد بن يوسف الحسيني الشينوني وأبو الصلاح
 يوسف بن نور الدين الطحلاوي المالكي خطيب جامع تروني
 وروضات بن عبد الله فراوي مولى نعم ولا دة أبو البقار و
 عثمان ومحمد وأحمد وسلمان وفيسة وأبو العرفان عبد الرحمن
 بن أحمد بن محمد الحلو إلى الحنفية ولوالدة المذكور وفناي بلال
 الحبشي وزوجي زبيدة بنت المرحوم ذوالعفار الدمياطي و
 فتياي سعادة ورحمة الحبشيتان كل ذلك بتصرف أساميهم
 تفصيلا مع ذكر ما ينبغي ذكره من اللطائف الإنسانية والغريب
 الحد يثية وذكر بعض الكتب من أسانيد والدكم المرحوم
 ومنا تكملة الذين أخذتم عنهم والله يحزنكم عما خير وعيد
 في حياتكم وعمركم ويجعلكم ملجأ الوافدين ثم المسؤولين للإبلاغ شريف

شاء الله تعالى
 حضرت
 لا في أهله
 مآخذة وزوج
 بالترو فيق
 شرح على التبركة
 لدية وهو
 وسنشرح
 مركة أنفسكم
 عند أبواب
 علينا ان في
 استجيز
 الذين يتزود
 لا يد واغنا
 ر وارجو
 هذه الحلة
 من بقى

سلامي وتحياتي إلى حضرة سلالة المشايخ الكرام العارفين بالله سيدنا
 الوحيه عبدالرحمن الشريخ وقد كنت حورت له جواباني طويلا
 ولم يتفق وصوله وإلى حضرة أخيك وصنوك السيد أبي بكر وحجته الفقيه
 العلامة عقل الجبيلي تتلى حضرة شيخنا العلامة عبد الله الهزلي
 تتلى حضرة سيدنا الإمام العلامة القاضي أسهل الربيعي فتتلى إلى
 أولاد شيخنا المرحوم عبد الحاق ^{بني أبي بكر} وأولاد شيخنا المرحوم
 محمد بن علام الدين ^{تتلى كل من} ^{أولاد} ^{عنا} ^{أخيويه} مجلسكم وصلى
 الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم انتهى صافي النفس اليمني طاب
 الرحيل وأقول إن السيد أصله من السادة الواسطية من قصة بكرام أبي علي
 خمس قرايخ من بلد تناقوج ما دله غورك بك قال السيد العلامة ميرزا
 علي أزا الجلي قدس سره السامي في ما ذكر الكرام فاريج بلجام تخت
 ترجمته السيد فادري ما تعرض به من نبأه السيد محمد مرتضى بن السيد
 محمد بن السيد قادي حصل الكتب العربية وفق في حلالة السن
 لربارة الحرم من الشريفيين في سنة أربع وستين ومائة ألف الهجرية
 والكتب علم الحديث الشريف في أماكن متبركة وهو زيل زبيل المني في
 هذه الأيام يستند في الحديث عند الشيخ عبد الحاق الزبيلي
 بآراء الله في عمره وأولاده التوقيات الدينية انتهى قلت وقد قام رحمه الله

رسالة

السيد

يزيد حتى قيل له الزبيدي واشتهر بذلك واختفى على كثير من الناس
 كونه من الهند ومن بلغها ما قد ذكر في برناجه الذي كتبه للسيد
 باسط علي بن السيد علي بن السيد محمد بن السيد قاضي بمصر نحواً
 من ثلثمائة مشاة ^{شروحات} له الذين أخذ عنهم العلم وسمي منهم من علماء الهند
 ومشائخها الشيخ المحدث العلامة محمد فاضل بن محمد يحيى الإله
 آبادي المتخلص بالزائر ومسند الوقت الشيخ ولي الله المحدث الدحلوي
 صاحب كتاب "حجة الله البالغة" قال في حضرته بمنزله في دهلي وقد أجاز
 له مشائخ المذاهب الأربعة وعطاء البلاد التاسعة وولي الشيخ أبا
 الحسن بن محمد صادق السنداني المدني صاحب الشروح على
 الصحاح الستة والوولي خير الدين السورتي بن محمد زاهد وغير
 ومؤلفاته للذة كورة في البراهج تزيد على مائة كتاب وذكر مشائخه
 وكتبه فيه على ترتيب حروف الأبحام وقد طبع كتابه تاج العرو
 شرح القاموس لهذا العهد بمصر القاهرة لكن خمس مجلدات منه
 فقط هو شاع في الأوصار وبلغ إلى الأقطار ونضج من النظر فيه علو
 كعبه في علم اللغة وكونه إماماً فيه وشرحه هذا الغني عن حمل جملة
 الدفاتر المؤلفات في فن اللغة وقد وقع تأليفه في علم الفقه والحديث
 وأصولها والتصوف والسير وكلها نافعة مفيدة على اختصار في أمورها

في بالله سيدنا
 جواباني طوباكم
 بكمو وحبنا الفقيه
 مد الله لجزري
 الربيعي ثم إلى
 شيخنا المرحوم
 طسلكم وصل
 سي المال والراج
 بلكلام ووعلي
 علامه ميرغلام
 الجرام تحت
 قضى بن السيد
 حلاثة السن
 الف الحرجية
 بد العون في
 الحق الزبيدي
 قد قام رحمه

وعندى منها نحو سبع عشرة رسالة واستجاز منه الملك الأعظم الوافق
 نظام الدين عبد الحميد خان سلطان الروم للكتب الحمدية فكتب
 له الإجازة وسند الحديث المسلسل المأثور المشهور بالراجحين محمد بن
 الرحمن تبارك وتعالى مع خيرة من الإجازات وأدبها الحمد لله الذي
 رفع مقام أهل الحديث مكاناً علياً إلخ وكان ذلك في سنة ١١٩٣
 معها إلى السلطان قسيدة نظمها في مدحها أولها به
 بحسب الله رباً كان لي فيه مولى . . . ومعنى به غصن الشبيرة أينما
 وحياً مقاماً كان لي فيه جيرة . . . بهم كان كاسي بالفضائل مترعاً
 الأهرور عاد من تقضى بأشهرهم . . . ولولا الهوى ما قلت يوماً برباً
 خليل مالى كلما لاح بارق . . . تكاد حصاة القلب أن تنصت
 وإن نسيت ربح الصابون ويارحم . . . بكت أعينى ومعا يسجل أدمع
 إلى آخر الأبيات وكتب إجازة أخرى أيضاً لاستور الأعظم إلى
 المظفر محمد بن ياشا صدر الوزارة ونظام الملك أو تهاى الحمد لله الذي
 دل على الخيرات والبرامج المشار إليه عليه خطه بقلم الشريف بن روضة نسفة وكان وفاته روح
 بعد تلك السنة ولي منه روح قرابة قريبة من جهة الأخوات يصل نسبها إلى الساجدين
 الإمام زين العابدين علي بن حسين بن علي السبط رضي الله عنه وينتمى نسبه إلى
 زيد الشهيد بن الإمام زين العابدين السبط فهو شبل ذاك الأسك وخبقة أهل

هذا البيت الميمون وإنما أطلت الكلام في ترجمته هذه لجهل أكثر أهل العلم
 عن حاله وماله وقد أفنى روح عمره في اشتغال العلم والتدريس بمصر، و
 العلم عند الله سبحانه وتعالى ^(١).

(١) أيجد العلوم ، لصديق حسن خان بھویالی ..

خطه الوافتر

عديت فكتب

ونبر محمد

لله الذي

سنة واتخذ

يية اينعا

اقل متروعا

يوماله رجا

ن تصدعا

ن ادمعنا

ظم الى

لله الذي

ن وفاته رح

ساجدين

ن لسه ال

نخبة اهل

وجه است، و منقول است که عبد الکريم صفي پوری در کتاب
منطق الارباب که از کتب مشهوره نقل است ذکر ابن المنانلی درج نموده و بکسر
 بیان آورده که او مورخ بود و چنانچه در لغت «جلب» گفته:

«جلب کنز تارکلاب مغرب است و در معنی بزه و نام نهی است و محلی
 بن محمد مؤرخ بود» ^(۱) و این معنی را ابن المغازلی و جلالتی،
 و انصاف بعلوم الناسخ و نبالتی.

صفحه ۹۴

(۱) منطق الارباب، لصفی پوری: ۱: ۱۸۶.

وصلى الله عليه وسلم مولوى ولي الله بن حبيب الله وركت ب
 امرأة المؤمنين كفتة الأية الوابعة قوله تعالى "أمر يحسدونك" (١)
 ورقه من كتابه كفتة حارة

على ما آتاهم الله من فضله أخرج أبو الحسن الفارسي حوت
 إمام الباقر عليه السلام مرآة قال في هذا الأية نحن الناصي (٢)

الذين عبادت ظاهرا سميت مولوى ولي الله آية والى به أم يحسدونك
 على ما آتاهم الله من فضله رازيات فضائل الهيبت عليهم السلام
 من داند وتفسير آية رازابن المغازلي نقل بخوره وثوق واعتمادا وادورا

بأظهارى رشانند

(مرآة المؤمنين ، مولوى ولي الله بن حبيب الله ماضى للمهوى --

عن : مناقب علي بن أبي طالب ، لابن المغازلي ٢٦٧ / ج ٣١٤ ، وليس فيه : والله (٤)

و جبریس و نم نکر مخاطب ما یعنی خود صاحب تحفه انهار جلالت شان و رفعت

مکان ابن المعازلی کمال فراخ دلی و کثاده پیدایشانی فرموده بیاننش آنکه بر حاشیه تعصب

سینیز دهم از فصل دوم باب یازدهم جمع گفته :

این یونس که از عمده مجتهدین شیعه است در مراعات استقیم آورده که ابن جریر تصنیف کرده است

ص ۶۹۰

کتاب یوم القدر را و ابن شاپین کتاب المنقب را و ابن ابی شیبہ کتاب اخبار و فضائل

آنحضرت را و ابونعیم صنفائی کتاب منقبه الطهرین را و ما انزل من القرآن فی فضیل

امیر المؤمنین و ابوالحسن روایان شافعی کتاب جعفریات را و موفق مکی کتاب الابرار

فی فضائل امیر المؤمنین و ابن مردودیه کتاب رد الشمس فی فضائل علی و شیرازی نزول

القرآن فی شأن امیر المؤمنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب البیت را و نسائی

کتاب مناقب امیر المؤمنین را و نظایر کتاب خصاله علوی را و ابن المعازلی شافعی

کتاب مناقب امیر المؤمنین و یسعی کتاب مراتب ایضا و بصری کتاب درجات امیر المؤمنین

و ضعیف کتاب حدائق و سید مرتضی گفته که از عمر بن شاپین شنیدم که میگفت جمع کرده ام

از فضائل علی عز از شریف نقل من ترجمه المسمی بالوفاء العرفان للمعین القزوينی الاثناعشری

پسر انصاف باید داد که از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست که متضمن فضائل
امیرالمومنین و اهل بیت باشند بلکه هر کتب شیعه نماید بیشین میداند که تمام علماء و شیعه در نقل
افعال و مناقب امیرالمومنین و زهره اوسنین هم کاسه بیس و خوشترین اهل سنت اند و هر جا از
همین کتب نقل می آرند آری در حال امیرالمومنین اگر چیزی داشته باشند نقل است بدین طریقی که
کشف الغتة و الفصول المجهدة و غیره ماسن کتب غافل (کتاب) است.

زیرین عبارت تمام کتب است که مناقب امیرالمومنین علیه السلام را تضعیف این الفاظ
ست فنی تسلیم می کند و کمال نازش برین کتاب و امثال آن دارد و افاده می فرماید که از تصنیف
این تصانیف در عالم نیست و بالاتر از این که کفر و استهزاء ترقی سکوس فرموده اهل حق را
بسبب نقل از کتاب این منافران و دیگر کتب مذکوره کاسه بیس و خوشترین اهل سنت
می داند و فی کل ذلك ما هو جبره لا و لی الا بصار و بصیرة اهل التامل
و الاختیار .

تنبيه لكل ناظر بنیه

متخفی نه اندکشف و صاحب در نقل این عبارات از مؤلفان العرفان ثمرات حدیده و تقریفات غریبه نمود
و اندک تفصیل آن منوط بر این میشود و ناظر بصیر باید که باصل النوار العرفان رجوع نماید تا بران اطلاع تفصیلی
حاصل کند پس بر یک امر توفیق ناظر ضروری است و آن اینکه در اصل مؤلفان العرفان مرقوم است و نه
مختصر

در این عبارت

خصا یص یومی و این الفاظی که مناقب و سبب کتاب است

که علاوه بر این الفاظی که مناقب را تضعیف کرده علامه العباسی اسمعیل بن احمد است

که از ایشان پیر است کتاب ترتیب را تصنیف نموده لیکن شاه صاحب بسبب غفلت و عدم تحقیق مطلب

این دو سه نقطه را التعمید داده و از هر تحریف جدا نویسد و لیکن کتاب ترتیب را نیز تصنیف کرده و

باین تحریف که ناشی از جهل و نادانی است از نظر ناظر غیر مایه ذکر بستی و کتابش که کتاب ترتیب

است غایب می شود و بجای آن از مجدد و سیم کتاب ترتیب را نیز تصنیف نموده و کتاب

این المغازلی کتاب ترتیب نیز هست و هذان من التمهیدات الفریبة و القصیرة

العجیبة بالقیة تعجب اولی الا بصار و یستطرفها اصحاب العیون و

الانظار .

له الحمد لله که کتاب التماثل ابن المغازلی و کتاب التماثل اسم السبق

هر دو در خزانه كتب مصنف موجود است هر که خواهد این هر دو کتاب را مطالعه نماید

تا یقین کند این دو کتاب بهم بر سر نه و در زعم باطل انما و این دو کتاب را فائد

و محل کمال عجب آنست که فاضل رشید در کتاب "عزّة الرشدین و کتاب "ایضاح"

با وصف تمهید شاه صاحب در ورطه این خیال غاصد و زعم کاسه نعل افتاده

و که بر دو کتاب که استستمع عما قریب انشاء الله تعالی بنویس آورده

که بر ناظر و لو کان من ادانی الطلیقة این دو کتاب را تصنیف و مصنف

یقین میکند و مثلث و صاحب استار به بنیاد و خیال نمی آورد و سبب

غلطی

موصیای امام محمد فاضل رشید الدین تلمیذ شاه صاحب

عزیزه الراضیه بن ورق ۸۲ ورق
ورق ۸۲ مطبوعه انستیتوت کتب خطی
نامیه

در کتاب عزیزه الراضیه بن گفته و از آنجا که روایت فضايل اهل بیت^۶

پایانی ندارد و قصد احصای آن بتعداد و ریگ بیابان و برگزینان

می ماند لهذا بحکم صاحب لا یدرک کلّه بر همین قدر اکتفا نموده بذكر

رسل الله که علای اهل سنت تالیف کرده اند و علای امامیه ذکر

آنها در کتب خود فرموده اند و پرداخت می شود پس مخفی نماند که

علی بن عیسیٰ اردبیلی در کتاب کشف الغتّه عن معرفتہ الأئمّه اثنی عشری^۷

نقل کرده ائمه اطهار از رسائل و کتب اهل سنت و جماعت و شیخ علی بن^۸

در بعض رسائل خود که درین فن تالیف کرده گفته است بر منتهی

پوشیده نیست آنچه را مخالفین و معاندین از فضائل میاقب و

معجزات باهرات و آیات و اضمحلت آنسر و یعنی حضرت امیر

علیه السلام ذکر نموده و کتب مطبوعه منظرده در آن پیرداخته اند چنانکه

محمد بن محمد بن محمد بن محمد
ابن ابی اسحاق بن محمد بن محمد
س ۱۲

ابن شیبہ کتاب "خبر علی و فضایلہ و حاجات کتاب "علویہ و فضائل ابن
 "ما از نزل من القرآن فی امیر المؤمنین علیہ السلام و کتاب "منقذہ الظلم
 و ابن حجر کتاب "غیرہ و ابن شاہین کتاب "المنقب و موفق کتاب

فی فضائل امیر المؤمنین علیہ السلام و ابن مرد و یہ کتاب "رد الشمس
 و کتاب فضائل امیر المؤمنین علیہ السلام و ابن حنبل "مسند ابی یوسف"

و ابن خوارزمی
 کتاب "المنقب و
 الفضائل

و ابن مغازی کتاب "المنقب و بستی کتاب "المراتب و لفظی
 کتاب "الخصائص العلویۃ علی سائر البریۃ و خطیب کتاب "حقایق و لہجہ"

کتاب "الدرجات و غیر انہا از مصنفات و غیر ایشان از مصنفین،

کہ ذکر انہا باعث طول مقال است انتہی کلام و سوائی او و دیگر

علمائے امامیہ نیز ذکر اکثر کتاب و رسائل کہ علمائے اہلسنت و بفضل

اہلسنت تالیف کرده اند نموده اند بخوف طوالت تعرض بیابان

انہا نموده شد^(۱) انتہی کلام الفاضل الرشید ازین عبارت ظاہر ہوت

کہ فاضل رشید ابن مغازی را از علمائے اہلسنت تسلیم می نماید و کتاب المناقب را

از کتاب المسند می شمارد و عبارتے کہ مشتغل بر ذکر ابن المغازی و کتاب المنقب

اوست و مقام اتنی رہنمائی می آرد و بان اعتجاج و استدلال کند و فی ذلک

حالات و اختص علی کون ابن المغازی من العلماء المشاہیر و المحققین کتب

و کتاب المسند و التفتہ علیہم آلاف الصلوٰۃ والسلام من الملک القادر

() مؤلفہ الراشدین ، لفاضل رشید الدین ..

را می‌گویند که نیز فاضل رشید الدین و در ایضاح المقاتل^{المقاتل}

ایضاح المقاتل در ق ۲۳۶
ط ۲/۱ فیه کتب فی نهادهای فقه
کهنه

آورده و شیخ علی حارثی در رساله که درین فن تألیف کرده است

گفته بر متبع پوشیده نیست آنچه را مخالفین و معاندین از فضائل

مناقب و معجزات باهرات و آیات و اوضات آن رد و یعنی حضرت

امیر علیه السلام ذکر نموده اند و کتب مطبوعه منفرده در آن پرداخته اند

چنانکه ابن حجر عسقلانی بآخبار علی و فضائل و جاحظ کتاب "علو تیه و"

اضفای کتاب "ما أنزل من القرآن فی أمر المؤمنین علیه السلام و"

کتاب "منقبة المطهرین و ابن جریر کتاب "غیر و ابن شین کتاب "المنقب"

و موفق کتاب "الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین و ابن مردودیه کتاب

"رد الشمس" و کتاب فضائل امیر المؤمنین و ابن حنبل "مسند ابی بکر و ابن

الخطیب مفاد کتاب "المنقب و بستی کتاب "المراتب و نظری کتاب "الخصائص العلیه و الخوارزمی کتاب "المنقب"

علی سائر البریه و خطیب کتاب "حدائق بصری کتاب "الدرجات و غیر آنها

از مصنفات و غیر ایشان از مصنفین که ذکر آنها باعث طول مقال است^۱ .
 انتهی کلامه و سوائی اشخاص مذکورین هدای دیگر از خطای اہلسنت رسائل^۲
 منفردہ در فضایل اہلبیت اطہار تالیف نموده مثل "باز مناقب اسادات" از
 ملک العلماء شہاب الدین بن عمرو دلت آبادی و "فتح النجاء فی مناقب آل العباد"
 و "نزل الأبرار باصح من مناقب اہل البیت الأطہار" از میرزا محمد بن معتمد خان قمی
 و "موردۃ القربی از سید علی ہدائی و "مسنی المطالب فی مناقب علی بن اہل باب" از ہروی
 و "فضایل اہلبیت الزہرار و "جواہر العقیدین فی فضل اہلبیت النبی و شرفہم العلی
 للامام السید علی السہودی و رسالہ نمائی کہ موجب شہادت او شدہ و غیر اینہما
 از مصنفات و سوائی ایشان از مخنفین و ہر گاہ جناب بمقابلہ این رسائل
 و کتب ہمیں قدر سایل و کتب مؤلفہ در فضایل اہلبیت اطہار را از طریق خود^۳
 خواہند داد احقر العباد و بذکر موافقات دیگر کہ علمای اہلسنت و دین باب تالیف کردہ
 سرمایہ سعادت اند و خستہ خواہد پرداخت^۴ انتہی کلام الفاضل الرشید الزین علیہ السلام
 ظاہر بہت کہ فاضل رشید تسلیم بودن کتاب "النائب" از نائب مصنفہ کلامی اہلسنت
 در فضایل جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بہ مباحات می نماید و بذکران در افتخار و بہتشناختن
 من و تازیانہ و انظار از مصنفان عظامی علمای خود را نماید و تالیف کراسہ سرمایہ سعادت می نگارد
 و جمیع ما ذکر جلالت ذہن و کمون منزلت ابن النائل برخصہ شود و کسی کما هو واضح لاؤی
 الابداب بلاما اشتباہ و لا شقاق ولا ارتباب .

وجه سرور الشيخ سليمان الحسيني البغدادي القندوزي
 وكتاب "بنايع المودة لفتاة" وجب الله مودة قوري نبيه
 السلام

بنايع المودة مؤ ٣/١٩ مطر ١٩٩٩
 ١٠/١ مطبوع مطبعة شركت الرقيم

وأهل بيت نبيه صلى الله عليه وعليهم على جميع المسلمين،
 وأنه تعالى أراد تطهيرهم عن الرّجس تطهيراً
 كاملاً، لأنه ابتداء بكلمة "إنما التي هي مفيدة لا خصاً
 إرادته تعالى على تطهيرهم، وأكّد بالمفعول المطلق،
 ولما كانت مودتهم على طريق التحقيق والبصيرة
 موقوفة على معرفة فضائلهم ومناقبهم وهي موقوفة
 على مطالعة كتب التفاسير والأحاديث التي هي المعتمدان
 أهل السنة والجماعة، وهي الكتب الصحاح الستة من البخاري
 ومسلمه والنسائي والترمذي وأبي داود، باتفاق المحققين
 المتأخرين وأما السادة من الصحاح فابن ماجه والدارقطني

(١) أو الدارقطني

هذا البيت

أو الموطناً لاختلاف الجمع مناقب أهل البيت كثير من
المحدثين والفكر كتباً مفردة منهم أحمد بن حنبل والنسائي

وسمى المناقب ومنهم أبو نعيم الحافظ الإصفهاني وسماه

بـ "نزول القرآن في مناقب أهل البيت" ومنهم الشيخ محمد

بن إبراهيم الجويني الحموي "التشافي الخراساني" وسماه

"فرائد السطرين في فضائل المرتضى والزهرى والسبطين"،

ومنهم علي بن محمد الدارقطني سماه "مسند فاطمة" ومنهم

أبو المؤيد موفق بن أحمد أخطب خطباء خوارزم الحنفي

سماه "فضائل أهل البيت" ومنهم علي بن محمد الخطيب الفقيه

التشافي المعروف بأبن المفازي سماه "المناقب" ومنهم علي بن

أحمد المالكي سماه "فصول المهمة" وجمعهم الله وهو لا يأخذوا

الأحاديث عن مشايخهم بالسياسة والأسفار وبالجد والجهد

في طلب الحديث من أهل القرى والأصا وفكته في كتبهم

أسناد الحديث إلى الصحابي السامع الراوي بقولهم "حدثنا" (١)

ثم أخبرنا فلان، مثل أصحاب الصحاح الستة. ابن عرابي قال: من

شيخ علي بن المغازلي راى أجدادهم مناقب البيت عليهم السلام فتشكروه أو شوهه أو رآه أو ما فيه من طيب

بأرواده ويزيد في ثباته من أحواله ويزيد في كونه. من هذا البيت ست أو الزيادة فيه. كذا في الباب

والأصا وفكته في كتبهم. ثم أخبرنا فلان، مثل أصحاب الصحاح الستة. ابن عرابي قال: من

هذا البيت
والفكر كتباً مفردة منهم أحمد بن حنبل والنسائي

الفصول

وجه کسی و جهام آنکه نیز سیلمان بنی از ابن المغازلی حدیث افطار
 الحکمة و علی بابها نقل کرده و این معنی دلیل اعتماد و استناد و است
 ضایحه در تبایع المودّة باب ٥٦ گفته :

و نیز فی تبایع المودّة گفتند ابن المغازلی بسند

بنایع المودّة ص ١٩٠ / ٧١
 عن الضحّاکی
 عن الضحّاکی

عن مجاهد عن ابن عباس و أيضاً عن مسلمة بن كهيل الضحّاکی
 عن عليّ كرم الله وجهه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم
 أنا دار الحکمة و علی بابها (١)

(١) تبایع المودّة ، للشيخ سليمان القدوري الخنفي ٢ / ٧٣ ع / ٣٦ - الباب ٥٦
 عن ضحّاکی علی بن ابي طالب (ع) ، لابن المغازلی ٨٧ / ١٢٩ ع .. و تکملة الحویث :
 « فمن أراد الحکمة فليأتها » .

بت كثير من
 حنبلي و النسا
 نها نو و موما
 التبر محمد
 ن و سماد
 البطين
 طامة و منهم
 زم الحنفي
 خطيب الفقيه
 منهم علي بن
 اخذوا
 بالجد و الجهد
 و في كتبهم
 هم حد ثنا و
 تبارك
 و تبارك بغير غير
 تبارك

وجه سي ويختم آتكم شيخ سليمان بن أبي الزنادي المغازلي حريص أمير البرقة

وقال الكفرة در من جناب امير المؤمنين عليه السلام نقل نموده واين امر هم دليل معتد

و مستند بودن ابن المغازلي است چنانچه در كتاب شايع الموده در باب گفته

ونيز در بيان بيع المودة كفت: ابن المغازلي بسند بنابيع المودة موطوعه / المطبوعه

عن مجاهد عن ابن عباس وأيضاً عن جابر بن عبد الله

رضي الله عنهما قالاً: أخذ النبي صلى الله عليه وآله وسلم

بعضد علي وقال هذا أمير البرقة، قاتل الكفرة منصوص

من نصرة محمد ول من خذ له فداً بها صوته ثم قال:

أنا مدينه العلم وعلي بأيمها فمن أراد العلم فليأت الباب (١)

() شايع المودة ، للشيخ سليمان القندوزي الحنفي ١ : ٢١٩ / ٣٦٤ - الباب ١٤

عن : مناقب علي بن أبي طالب (٤١) / ٨٠ ج ١٢٠ ، ج ٨٤٥ / ١٢٥٤

ولا بن المغازلي ص

وجه كشيتم أنكم نيز شيخ سليمان بنى از ابن المغازى حديث أنا مدينة

العلم وعلي بابها وحديث أنا مدينة العلم وأنت بابها نقلت من ختة ومن ثم

دليل وثائق وعدالت اوست چنانچه در منابع الموده گفته

وغيره در منابع الموده گفته: أيضاً ابن المغازى ينابيع الموده، ج ١، ص ١٩

وأخرج عن حذيفة بن اليمان عن عبيد بن رضى الله عنها قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أنا مدينة العلم وعلي

بأبوابها لا توثق البيوت إلا من أبوابها ^(١) ابن المغازى بسند

عن محمد بن عبد الله قال: حدثنا ^{عليه} ابن موسى الرضا عن

أبيه عن أبياته عن أمير المؤمنين عليه رضى الله عنه قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أنا مدينة العلم

والعلم وأنت بأبوابها كذبت من زعم أنه يصل إلى المدينة

والأمن قبل الباب ^(٢)

٢

(١) ينابيع المودة، لشيخ سليمان القندري النخعي، ١/٢٦٠، ٣٧- الباب ١٤، عن:

مناقب علي بن أبي طالب، لابن المغازى ٨٢/١٧٢، وسنده: حدثنا علي بن عمر عن

أبيه عن جدير عن علي عليه السلام...

(٢) ينابيع المودة ١: ٢٢٠/٣٨- الباب ١٤، عن مناقب علي بن أبي طالب (ع)، ←

خلفه

← لابن المغازي ٨٥/ ١٢٦ ... والديس عنده بهذه الصيغة: "يا علي، أنا مدينة العلم وأنت الباب، كذب من زعم أنه يصل إلى المدينة إلا من الباب".

وجه من مقم أنك شيخ سليمان بن أبي الغفار في حديث جاب

رب تبارك وتعالى عليه وآله وسلم يا علي إذا مد يده العلم وأنت يا بها ونيز حديث جاب

ميرزا محمد بن محمد بن علي بن أبي طالب عليه وآله وسلم ألف باب من العلم ونيز حديث

جاب رب تبارك وتعالى عليه وآله وسلم يا علي إذا مد يده الجنة وعلي يا بها نقل فرموده لا خاف

ورتاب بنابيع المودة كفته

ونيز بنابيع المودة كفته ابن المغازي بسند

بنابيع المودة صفح ١٣/١٣

عن محمد بن عبد الله قال خذ ثنا علي بن موسى الرضا عني به

عن أبياته عن إمام التقيين عني رضي الله عنهم قال قال رسول الله

صلى الله عليه وآله يا علي أنا مد ينة العلم وأنت يا بها كذب من

زعم أنه يدخل المدينة بغير الباب قال الله عز وجل وأما

النبوت من أبو إيهام قال علي رضي الله عنه علي رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم ألف باب من العلم فانفتح من

كل واحد منها ألف باب ابن المغازي بسند عن سعيد

بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول

صلى الله عليه وآله وسلم أنا مد ينة الجنة وعلي يا بها من أراد

فليأتها من بابها وابن معنى ريل واخ وبركان الخ بر معتمد عليه وسند غير

حافظ ابن الغفاري است كالأبني على أبي الألباب

(١) لم أعتز على هذا الحديث، لاني بنابيع المودة و لاني مناقب علي بن أبي طالب (٤)، وإنما المروي ←
(٣) مناقب علي بن أبي طالب، لابن المغازي ٨٦ / ١٧٧ ٢، وبنابيع المودة ١: ٢٢٢ / ٤٤٢ - الباب ١٤. خلد العلم

عن الإمام عليّ بن موسى الرضا عليه السلام . هو الحديث السابق في (منابيع المودة
١ / ٢٢٠ ج ٣٨ - الباب ١٤) وفي (مناقب عليّ بن أبي طالب^(ع) ٨٥ / ١٢٦ ج ١ -

(٢) مناقب المودة ١ / ٢٢٧ ج ٤٣ - الباب ١٤ -

وبه صلى وسلم أنك نبي شيخ سليمان بن ابي ابراهيم الفارسي حديث النظر إلى

وجه علي عليه السلام بروايت صحابي جليل ابي عمران بن حصين وروايت ابن اسحاق

والابوهريرة آورده في تاريخ المودع لگفته

ونيز وريثنا بيع المودة لگفته ابن المغازلي بسند حسن بيد بيع المودة طره ١٥

مطبوعه

عمران بن حصين وثالثه بن الاسقع وعن ابي هريرة قالوا قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم النظر إلى وجه علي عبادة ^{والله} ^(١) والبر

بناظر لريب ولا حظ اريب وثالثه بن المغازلي بنها يرت وضوح وظهور

محرر

(١) مناقب علي بن ابي طالب (ع)، لابن المغازلي ٢٠٨ / ج ٢٤٦٦ - ٢٤٧٦ - ٢٥٠٠ / ج ٢٥٠

٢٤٨ / ج ٢٥١١ - ٢٥١٢ / ج ٢٥٤٠ .. وعن آخرين ٢٠٧ - ٢١١ / ج ٢٤٤٠، ٢٤٨

٢٤٩، ٢٥٣٦، ٢٥٤٩

و. تاريخ المودة، لمؤرخ سليمان التندوري الحنفي ١: ٢٦٧ / ج ٨٠. وعن

آخرين: ٢: ٨٣ / ج ١٣١، ٢: ١٨٥ / ج ٢٦٥، ٢٦٧ / ج ٢٩٥، ٢٤٤

وجه کسی و نهی آنکه غیر شیخ سلیمان بنی از ابن المغازلی حدیث
 شریف: «سُئِلَ ابْنُ صُلَيْحٍ عَنْ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلُهُ وَسَلَّمَ عَنْ الْعُلَمَاءِ الَّتِي تَلَقَّاهَا أَدَمُ
 مِنْ رَبِّهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «حَتَّى تَهْرُقَ وَتَلْجُ وَتَنْطَلِقَ وَتَحْسِنَ وَتَحْسِنَ فِيْهَا»
 عَلَيْهِ رِغْفَرُهُ لِيُفْلِحَ كُنُودُهُ وَابْنُ مَعْنَى سَمِ دَلِيلٌ مُرْتَقٍ بُوْدَانِ ابْنِ الْمَغَازِلِيِّ يُمْتَدُّ
 بُوْدَانِ ابْنِ مَعْنَى سَمِ دَلِيلٌ مُرْتَقٍ بُوْدَانِ ابْنِ الْمَغَازِلِيِّ يُمْتَدُّ

گفتند

وَنِيْزٍ وَنِيْزٍ بِمَجْمُوعِ الْمَوَدَّةِ كُفْتُ ابْنِ الْمَغَازِلِيِّ بِسُنْدِهِمْ يَنْبَغِي الْمَوَدَّةُ صَوْنٌ

سند / ٢٠٠ طبع

طبع / ٢٠٠ طبع

سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال سئل النبي صلى الله عليه
 وآله وسلم عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتأب
 عليه قال سألته بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين ،
 فتأب عليه وغفر له . (١)

٢

(١) مناقب علي بن أبي طالب (٤) / ٦٣ ، والعبارة فيه: «سأله بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين إلا ثبت علي» ، فتأب عليه .

وَنِيْزٍ بِمَجْمُوعِ الْمَوَدَّةِ كُفْتُ ابْنِ الْمَغَازِلِيِّ بِسُنْدِهِمْ يَنْبَغِي الْمَوَدَّةُ صَوْنٌ ١ : ٧٨٨ / ٤٤ - الباب ٧٤ .

← مناقب علي بن أبي طالب (ع)، لابن الغضائري ٢٧٥ ج ٢١ - ٣ - باختلاف في بعض العبارات .

وجهه عمل ويكتم الله نبي شيخ سليمان يعني ابن المغازلي رداً على

علي بن الخطاب عليه السلام كما برآيه إذا أنا جيتم الرسول فقلّ موأبين يدي

نحوكم صدقة شيخ كس بن مزاز بن علي بن زيد وبأس تخفيف كرو خدا وندلام براسه

امراي ابن را بطرق عديدة فكل نموده حكيمة ابن ماضي بن واصل وثوق واطهار

ابن النازلي ووجود انوار معتدلين علما وسنة امت خفيته يعني در شيخ الروضة ديباب -

ويشير في بيان شيخ الروضة لكمة الباب السابع من كتاب شيخ الروضة ص ١٠٠ ط ١٣/١٩

والعشر ون في تفسير قوله تعالى إذا أنا جيتم الرسول

فقلّ موأبين يدي نحوكم صدقة في الجمع بين الصحاح الستة

لورزين العبد ربي في تفسير سورة المجادلة قال قال

أبو عبد الله البخاري في تاريخه في قوله تعالى إذا أنا جيتم

الرسول فقلّ موأبين يدي نحوكم صدقة نسخة هذه

الآية: فإن لم تفعلوا وتاب الله عليكم قال علي كرم الله

وجهه فما عمل بهذا الآية غيري فوي خفف الله تعالى

عن هذه الأمة أمر هذه الآية بعد قوله تعالى استفتكم

أن تقدر موأبين يدي نحوكم صدقة قات أيضاً ابن المغازلي:

أخرجه عن علي كرم الله وجهه أيضاً ابن المغازلي: أخرجه علي بن علقمة

عن مجاهد عن علي عليه السلام: (٣)

(١) المجادلة (٥٨): ١٧ - (٢) المجادلة (٥٨): ١٣ -

(٣) جامع الجوزة، الشيخ سليمان القندوزي ١: ٢٩٩ / ١٤ - الباب ٧٧ -

أي طالب (٤) لابن المغازلي ٣٦٦ / ٣٧٢، ٣٧٣ -

وجه جميل ودم آتكم نيز شيخ سليمان بن ابي ابراهيم الغزالي في تفسيره
 "قل كفى بالله شهيداً بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب" اتمام له بقية
 عليه السلام نقل رده كمراد از قول "عنده علم الكتاب" امير المؤمنين
 حضرت علي بن ابي طالب مي باشند چنانچه در تفسيره مع باب ثلثين گفت

ونيز در بيان بيع المودة گفته: "الباب الثلاثون في بيان بيع المودة"

مطبعة
 ١٠٢٧/١٠٢٧

مطبعة

- في تفسير قوله تعالى "قل كفى بالله شهيداً بيني وبينكم ومن"

عنده علم الكتاب" (١) التعليق و ابن المغازلي بسند يما عن

عبد الله بن عطاء قال كنت مع محمد الباقر رضي الله عنه

في المسجد فראيت ابن عبد الله بن سلاً مرفقلت هذا

ابن الذي عنده علم الكتاب قال انما ذلك علي بن أبي طالب (٢)

و ابن سفيان رسل كمال وثوق واعتقاد وغايت اعتبار و استناد و برابن -

المغازلي ببشارة كما لا يخفى على ذوي الأبصار، الذين تحقيق الحق

هم الشعار والدثار .

(١) الرعد (١٣) : ٤٣ .

(٢) ينابيع المودة ، للشيخ سليمان القندوزي الحنفي ١ : ٣٠٥ / ١٤ - الباب ٣٠ . عن مناقب علي بن

أبي طالب (١) ، لابن المغازلي ١٤ / ٣٥٨ - باختصار في صيغة الحديث وعباراته .

وحد جمل يوم آله

ونيز ورينا بيع المودة كفتة أحمد بن حنبل ينابيع المودة ط ١١٨ ص ١١٨

مطبوع

في مسنده "و ابن المغازلي في المناقب بسند يها عن الحسن

بن علي رضي الله عنهما قال: فينا نزلت هذه الآية: "و عننا

ما في صد و رهم من نخل اخوانا على سر متقابلين". (١)

٢

(١) ينابيع المودة، للسيد سليمان القدوري (النفيس ١: ٣٥٤ ج ٣ - الباب ٣٩
عن: الفضائل، لأحمد بن حنبل ٢: ٥٩٧ ج ١٠١٨ - والآية في سورة الحجر

(١٥): ٤٧.

ونيز وريثا بيع المودة كفتة تفسيره هو الذي

بيع المودة فهو ١٨ سطر ١٩

خلق الماء بثمر فجعله نسبا وصفورا أبو نعيم الحافظ وابن

مليح

المغازي اخذ جابسند همام عن سعيد بن جبير عن ابن

عباس رضي الله عنهما قال: نزلت هذه الآية في الخمسة

أهل الباء ثم قال المرواد من الماء نور النبي صلى الله عليه وآله

وسلم الذي كان قبل خلق الخلق ثم رده في صلب آدم عليه السلام

ثم نقله من صلب إلى صلب إلى أن وصل صلب عبد المطلب

فصار جزءين جزء إلى صلب عبد الله فولد النبي صلى الله

عليه وآله وسلم وجزء إلى صلب أبي طالب فولد عليا ثم اتفقت

فزوج عينا بفاطمة فولد أحسنا حسينا رضي الله عنهم. (٢)

٣

(١) الفرقان (٢٥) : ٥٤

ونيز درينا بيع المودة^١ كفتة تفسير^٢ أم يحسن^٣

مطبعة
١٢١ ط ١٢١

الناس على ما آتاهم الله من فضله أخرج ابن المغازلي عن

أبي صالح عن ابن عباس رضي الله عنهما قال هذه الآية^(١) أتت

في النبي صلى الله عليه وآله وسلم وفي علي رضي الله عنه أيضا^(٢)

أخرج ابن المغازلي عن جابر الجعفي عن محمد الباقر رضي

عنه في هذه الآية قال نحن الناس المحسودون^(٣)

٢

(١) النساء (٤) : ٥٤

(٢) شايع المودة ، لديع سليمان القدوري الحنفى ١ : ٣٦٢ / ٢٩٢ - أبواب ٣٩

(٣) مناقب علي بن أبي طالب (٤) ، لابن المغازلي ٢٦٧ / ٣١٤ .. وفيه : نحن الناس

وعنه : شايع المودة ١ : ٣٦٢ / ٣٠٢ - أبواب ٣٩ .. وفيه : نحن الناس المحسودون

ونيز دينا بيع المودة كقصة: أخرج ابن المغازلي

المودة: ١٣٣/١٠

ص ١١

عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ^{عليه}

حقك على المسلمين كحق الوالد على ولده. (١)

٢

(١) ناسخ المودة، نسخ سليمان القندوزي الحنفى ١: ٣٦٩/٢ - الباب ٤١

عن: مناقب علي بن أبي طالب (٤) لابن الغزالي ٤٨/٢ - ٧٠ وفيه: "حق"

علي على المسلمين كحق الوالد على ولده.

ونيز درينا بيع المودة كفتة أحمد في مستند

ينابيع المودة مطبعة ١٣٣١ هـ / ١٩١٢

مطبعة //

سناد
وابن لعيم وابن المغازلي وموفق الخطوازي أخرجا بابا

عن أبي بلي وعن أبي أيوب الأنصاري رضي الله عنهما

قالا قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسأله الصديقون

نقله مصيب البخاري والمؤمن الذي قال يا قومي اتبعوا المؤمنين^(١) (٢)

وجز قيل يؤمن آل فرعون الذي قال: اتقتلون رجلا

لأن يقول ربي الله وعلي بن أبي طالب وهو أفضلهم^(٣) أخرج^(٤)

ابن المغازلي عن أنس بن مالك قال قال رسول الله صلى

عليه وآله: سلكه زيد خل من أمتي الجنة سبعون ألفا

حساب عليهم ثم التفت إلى علي وقال هم الذين جاهدوا

وإمامهم هذا. (٥)

(١) في المصدر: حبيب البخاري مؤمن آل ليس.

(٢) ليس (٣٦) : ٢٠. (٣) غافر (٤٠) : ٢٨.

(٤) ينابيع المودة، للمصنف — إشارات للعقدوري الحنفى ٢ : ٩٥ / ٧٢٥ - الباب ٥٦، وقريب منه:

٢ : ١٤٤ / ٣٩٩ - الباب ٥٦. عن (المنقب) لابن حنبل. وأورده المحب الطبري في (ذخائر العقبى)

← ص ٥٦ - باب فضائل عليّ عجل الله فرجه ، اسمه وكنيته ، وتقرّب منه أيضا : ينابيع المودة
٢ : ٤٠٠ / ج ٤٢ ، ٤٣ من ابن عباس و أبي ليلى .

(٥) مناقب عليّ بن أبي طالب (ع) ، لابن المغازلي ٧٩٣ / ج ٣٥٥ ... وفيه :
هم من شيعتنا وكنّا إمامهم .

ونيزدرينا بيع المودة كفتة أخرج ابن المغازي ١٤/١٣٦/١٢٥

عن الزهري قال سمعت أنس بن مالك يقول: والله
الذي لا إله إلا الله سمعت رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم يقول: عنوان صحيفة المؤمن حب علي بن
أبي طالب (٢).

(١) في المصدر: لسمعت.
(٢) مناقب علي بن أبي طالب (٤)، لابن المغازي ٢٤٣/٢٩٠ ج ١، وعنه

نبايع المودة، لشيخ سليمان الهندوزي الحنفي ٢/٢٩٠ ج ١ - ٨٣١ ج ١
الباب ٥٦، وكذا في ٢/٧٨: ٢، ٨٥ ج ١، ٩٧: ٢، ٢٤٢ ج ١، ٢٣٠: ٢
ج ١، ٢٤٤ ج ١، ٢/٤٠٠: ٢، ٤٤٤ ج ١

ونيز درينا بيع المودة كفتة أخرج ابن

ينابيع المودة ج ١٣ / ص ٢٣٩

المغازلي عن النعمان بن بشير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إنما مثل علي في هذه الأمة كمثل سورة قل هو الله أحد (١).

(١) ينابيع المودة ، للشيخ سليمان الفوزري الحنفي ١ : ٣٧٦ / ج ١٢ -

الباي ٤٢ . عن مناقب علي بن أبي طالب (ع) ، لابن المغازلي

٧٠ / ج ١٠٠ وفيه : إنما مثل علي في هذه الأمة كمثل قل هو الله أحد

في القرآن .

وَنَزَّلْنَا بِرَبِّكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطهر //

عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي رضي الله عنه أنت يا علي على حوضي تذ وعنده المنافقين ورات أبا ربيعة عدد نجوم السماء وأنت والحسين والحسين وحمة وجعفر في الجنة أخوانا على سرور ^{بليته} وأنت وأتباعك معي ثم قرأوا نزل عنا ما في صدورهم ومن غلبوا خونا على سرور مستقائدين وفي مستند أحمد ^{الحسين} بن علي رضي الله عنهما قال نزلت فينا هذه الآية أيضا

أخبره ابن المغازلي (٢)

- (١) ينابيع المودة، لصحبه سليمان القدوري، ص ١٠٤ - الباب ٤٤ ،
والآية في سورة البحر (١٥) : ٤٧ -
(٢) ينابيع المودة : ١٠٤ / ٣٩٥ - ١١ - الباب ٤٤ .

ونيز رينايينج المودة كفتة اخبر ابن المغازي رينايينج المودة

عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نزل جبرائيل ومعه لوزة فقال يا رسول الله ، إن الله يُقرئك السلام ويقول للخلفك هذه اللوزة . فلما فكها فاذا فيها ورقة خضراء مكتوب عليها لا إله إلا الله ، محمدٌ رسول الله ، آية تده بعلي ونصرتك به .^(١)

(١) ناسخ المودة ، الشيخ سليمان القندوري الكنتي ١ : ٤١٣ ج ٨ -
الباب ٤٦ . عن مناقب علي بن أبي طالب (ع) ، لابن المغازي ٢٠١ ج ٢٣٩
بصفة أخرى ، وفي ختام الحديث : ما أنصف الله من نفسه من اتهمه في
قضائه ، واستبطاه في رزقه .

وينز درنابيع المودة كفتة أيضاً أخرج

ينابيع المودة صفح ١٣٨/١٣٩

ط ١٣٨/١٣٩

ابن المغازلي والخوانساري وموفق بن أحمد الخوارزمي،

وهم جميعاً بالإسناد عن أسماء بنت عميس قالت:

أوحى الله إلى نبيه فتغشاه الوحي فستره عليّ بثوبه حتى

خابت الشمس فلما سوى عنه قال يا عليّ صليت العصر؟

قال: لا يا رسول الله! فتخلت عنها بك. فقال صلى الله عليه وسلم: ^{والسنة}

اللهم آردو الشمس إلى عليّ قالت أسماء فرجعت حتى

بلغت محجرتي (١)

(١) ينابيع المودة، الشيخ سليمان التندوري الحنفي، ١: ٤١٥/٤١٦ ج ٢-

الباب ٤٧. عن: مناقب عليّ بن أبي طالب (٤)، لابن المغازلي ٩٦/١٤٠ ج ١. باختلاف

في بعض العبارات.

وَنَزَلَ رِيَّانُ بَيْعِ الْمَوَدَّةِ كَقِسَّةِ أَخْرِجِ الثَّغْلِيَّ

بَيْعِ الْمَوَدَّةِ صَفْحَا ٢١١ ط ٨/٢١

عَنْ أَبَانَ عَنْ أَنَسٍ وَأَيْضًا عَنْ عَجَاهِدٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ بِسَاطٍ مِنْ جَنْدَفٍ فَقَالَ يَا أَنَسُ! ابْسُطْهُ فَبَسَطْتُهُ،
 ثُمَّ قَالَ لِي أَذْغِ الْعَشْرَةَ مِنَ الْأَصْحَابِ. فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَدْخُلُوا
 أَمْرَهُمْ بِالْجُلُوسِ عَلَى الْبَسَاطَةِ ثُمَّ دَعَا عَلِيًّا فَأَجَاه طَوِيلًا
 ثُمَّ أَمَرَهُ بِالْجُلُوسِ عَلَى وَسْطِ الْبَسَاطَةِ فَجَلَسَ عَلِيٌّ عَلَى وَسْطِهِ
 فَقَالَ يَا رِيحُ أَجِيلِنَا. فَمَلَأْنَا الرِّيحَ قَالَ أَنَسٌ فَإِذَا الْبَسَاطَةُ
 يَدْفُ بِنَا دَفًّا ثُمَّ قَالَ يَا رِيحُ ضَعِينَا فَوَضَعْتُنَا فِي مَوْضِعٍ
 وَقَالَ عَلِيٌّ هَلْ تَدْرُونَ أَنْتُمْ فِي أَيِّ مَكَانٍ قُلْنَا لَا نَدْرِي،
 قَالَ هَذَا مَوْضِعُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَالرَّقِيعِ فَوَضَعُوا
 سَبْعًا عَلَى إِخْوَانِكُمْ فَبَسَطْنَا عَلَيْهِمْ فَلَمْ يَرَوْا عَلَيْنَا السَّلَامَ،

فقام علي وقال السلام عليكم أيها الصديقون، فقالوا ويليك
 ورحمة الله وبركاته، قال أنس: قالهم علي بابا لكم لم تدره و
 السلام على إخواني، قالوا نحن معشر الصديقين - لا نكلم
 الأنبياء أوصياء. فصارت إلى رقدتهم إلى خروجه القائم المهدي
 عليه السلام فيجيبهم الله تعالى عند خروجه ^{البساط} ثم جلسنا على
 وقال علي يا ريح أحمليهما حملتنا يدك بنا دقا دقا، ثم قال يا ريح
 ضعينا فوضعتنا في الحرة، فقال تدرى النبي صلى الله عليه
 وآله وسلم في آخر ركعة وأتينا وحلقنا في آخر ركعة أيضا
 أخرج هذا الحديث ابن المغازي عن معشر عن أنس بن
 مالك.
 (١)

(١) ينابيع المودة، للشيخ سليمان القندري الحنفى ١: ٤٧٦-٤٧٧/٤٤-
 الباب ٤٩، عن: مناقب علي بن أبي طالب (ع)، لدين المغازي
 ٢٣٢/٢٨٠ ع. باختلاف في بعض العبارات.